

استعمار در آسیا

کارل مارکس و فردریش انگلس



ترجمه از فرانسه توسط حمید محوی

برای در جریان گذاشتن مترجم از انتقادات، پیشنهادات و نقطه نظرات خود با آدرس پست الکترونیک زیر تماس بگیرید

hamid.mahvi@neuf.fr

Marx et Engels

Textes sur le colonialisme
Edition du PROGRES-Moscou. 1977

مقالات کارل مارکس و فردریش انگلس
در باره استعمار
انتشارات پروگرس ، مسکو 1977
ترجمه از فرانسه توسط حمید محوی

فهرست

- 1- یادداشت ناشرین [انتشارات پروگرس، مسکو 1977]
- 2- کارل مارکس و فردریش انگلس منتخبی از ایدئولوژی آلمانی
- 3- کارل مارکس و فردریش انگلس منتخبی از مانیفست حزب کمونیست
- 4- کارل مارکس و فردریش انگلس منتخبی از اولین مجله انترناسیونال
- 5- کارل مارکس : انقلاب در چین و در اروپا. 20 می 1853
نیویورک دیلی تریبون، شماره 3794. 14 ژوئن 1853
- 6- کارل مارکس : فریبه کاریهای روس. شکست گلاستون(1). اصلاحات
سر شارل وود(2) برای هند شرقی لندن،
سه شنبه، 7 ژوئن 1853. نیویورک دیلی تریبون شماره 3801 . 22 ژوئن
1853
- 7- کارل مارکس : استیلاي بریتانیا در هند . لندن، جمعه، 10 ژوئن 1853.
نیویورک دیلی تریبون. شماره 3804
25 ژوئن 1853
- 8- کارل مارکس نتایج احتمالی استیلاي بریتانیا در هند . لندن جمعه، 22 ژوئیه
1853
- نیویورک دیلی تریبون شماره 3840، هشتم اوت 1853
- 9- کارل مارکس : جنگ انگلیس و ایران . 30 اکتبر 1856 .
نیویورک دیلی تریبون. شماره 4904 . 7 ژانویه 1857
- 10- کارل مارکس : جنگ علیه ایران. 27 ژانویه 1857 . نیویورک دیلی تریبون
شماره 4937. 14 فوریه 1857
- 11- فردریش انگلس : ایران و چین. 22 می 1857. نیویورک دیلی تریبون شماره
5032. 5 ژوئن 1857
- 12- کارل مارکس : عهد نامه ایران. 12 ژوئن 1857. نیویورک دیلی تریبون شماره
5048. 24 ژوئن 1857
- 13- فردریش انگلس : افغانستان . 10 اوت 1857.
New American Cyclopaedia, t.I, 1858
- 14- فردریش انگلس : الجزایر. 17 سپتامبر 1858
New American Cyclopaedia, t.I, 1858
- 15- کارل مارکس : کمپانی هند شرقی - تاریخ و نتایج فعالیت های آن. 24 ژوئن
1853
- نیویورک دیلی تریبون شماره 3816. 11 ژوئیه 1853
- 16- کارل مارکس : (منتخب)
« مسائل هلند. - دانمارک. - تبدیل قرض دولتی انگلستان. - هند. - ترکیه و
روسیه.
لندن، سه شنبه 24 می 1853 نیویورک دیلی تریبون شماره 3790
9 ژوئن 1853
- 17- کارل مارکس : مسئله هند، حقوق مزرعه داران ایرلندی. لندن، 28 ژوئیه 1853
- نیویورک دیلی تریبون 11 ژوئیه 1853 . شماره 3816
- 18- کارل مارکس : جنایات انگلیسی ها در چین. نوشته 22 مارس 1957
نیویورک دیلی تریبون شماره 4984 - 10 آوریل 1857
- 19- کارل مارکس : منتخب از «کامیابی انگلیس. اعتصابات. مسئله ترک.

هند»

- لندن، جمعه، 17 ژوئن 1853
 نیویورک دیلی تریبون شماره 3809 اول ژوئیه 1853
 20- فردریش انگلس : لشکر کشی جدید انگلیس به چین. نوشته اوایل آوریل
 1857
 نیویورک دیلی تریبون شماره 4990
 21- کارل مارکس: منتخب از مقاله «شورش در ارتش هند» 30 ژوئن 1857
 نیویورک دیلی تریبون شماره 5065 - 15 ژوئیه 1857
 22- کارل مارکس : منتخب از مقاله «شورش هند». لندن 14 اوت 1857
 نیویورک دیلی تریبون شماره 5104 . 29 اوت 1857
 23- کارل مارکس : تجارت تریاک. 31 اوت 1858
 نیویورک دیلی تریبون شماره 5433 - 20 سپتامبر 1858
 24- کارل مارکس : تجارت تریاک. 3 سپتامبر 1853
 نیویورک دیلی تریبون شماره 5438 . 25 سپتامبر 1858
 25- کارل مارکس : معاهده انگلیس و چین. 10 سپتامبر 1858
 نیویورک دیلی تریبون شماره 5446 . 5 اکتبر 1858
 26- کارل مارکس : تحقیق درباره شکنجه در هند. لندن 14 اوت 1857
 نیویورک دیلی تریبون شماره 5120 . 17 سپتامبر 1857
 27- کارل مارکس : جنگی تازه در چین (در چهار بخش)
 نیویورک دیلی تریبون شماره 5750 . 27 سپتامبر 1859
 28- بخش دوم
 29- بخش سوم
 30- بخش چهارم
 31- کارل مارکس : منتخب از : بریتانیا و بازرگانی پنبه. لندن 21 سپتامبر
 1861
 نیویورک دیلی تریبون شماره 6405 . 14 اکتبر 1861
 32- کارل مارکس : دولت بریتانیا و تجارت برده.
 نیویورک دیلی تریبون شماره 5366 . 2 ژوئیه 1858

نامه ها

- 33- نامه کارل مارکس به فردریش انگلس 2 ژوئن 1853
 34- نامه فردریش انگلس به مارکس 6 ژوئن 1853
 35- نامه کارل مارکس به فردریش انگلس 14 ژوئن 1853
 36- نامه کارل مارکس به فردریش انگلس 8 اکتبر 1858
 37- نامه کارل مارکس به فردریش انگلس 10 دسامبر 1869
 38- نامه فردریش انگلس به فردریش آدلف سورژ. در هوبوکن
 لندن 10 نوامبر 1894
 39- نامه فردریش انگلس به کارل مارکس 19 ژانویه 1870
 40- نامه فردریش انگلس به کارل کائوتسکی به اشتوتگارت
 لندن 23 سپتامبر 1894

1

یادداشت ناشرین انتشارات پروگرس، مسکو 1977

مجموعه حاضر بخشی است از آثار کارل مارکس و فردریش انگلس که به بررسی مسائل مختلف تاریخ استعمار اختصاص دارد. در این مقالات با دقتی علمی و تحلیلی مارکسیستی به دلایل اقتصادی پرداخته شده است که دولت های سرمایه داری را به تشکیل مستعمرات تشویق کرد. مارکس و انگلس در این نوشته ها پیوندهای ناگزیر استعمار و نظام سرمایه داری را به روشنی مورد بررسی قرار داده، و در افشای استثمار دهشتناک اهالی مستعمرات توسط انگلستان، فرانسه و دیگر دولت های سرمایه داری کوشیده اند. مقالاتی که در این جا گرد آوری شده، برد عظیم تاریخ جنبش های رهایی بخش ملت های تحت ستم را به شکل بارزی نشان داده و چشم انداز سیر تحولی شان را ترسیم می کند. نخستین بخش این مجموعه شامل عمده مقالاتی است که غالباً در سال های 50 در قرن نوزدهم به رشته تحریر درآمده و مصادف است با آغاز جنبش های گسترده و توانای توده های مردم آسیا علیه استعمارگران.

سال 1853 مارکس شماری از مقالاتش را درباره هند در نیویورک دیلی تریبون، روزنامه ترقی خواه آمریکایی به چاپ می رساند (New-York Daily Tribune)، و به این ترتیب نقاب از چهره ریاکارانه و بربریتی برداشت که جزء لاینفک تمدن بورژوازی است. مارکس در مقالات خود نشان می دهد که تمام مراحل سیاست بریتانیا در هند، در راستای منافع خود خواهانه طبقات حاکم انگلستان ساخت و سامان یافته بوده است. مقالات «استیلا بریتانیا در هند» (1)، «دولت هند» و چند مقاله دیگر، چشم انداز هولناک ظلم و ستم و فقری را ترسیم می کند که استعمارگران بر مردم هند تحمیل کرده بودند. مارکس می گوید، بی هیچ تردیدی ژرفای آزار و جراحتی که انگلیسی ها به هند وارد آوردند، هندوستان هرگز در تمام طول تاریخ به خود ندیده بود.

مارکس و انگلس سیاست استعماری فرانسه و غیر انسانی بودن استعمارگران فرانسوی و بی رحمی و سفاکیشان را در سرزمین های اشغالی افشا می کنند. در سال 1857 انگلس در مقاله ای تحت عنوان «الجزایر» می نویسد: «از نخستین روزی که فرانسه الجزایر را اشغال کرد تا کنون این کشور بینوا به صحنه دائمی خون ریزی، چپاول و خشونت تبدیل شد. فتح هر یک از شهرها، بزرگ و کوچک به بهای قربانی کردن بسیاری به وقوع پیوست.

قبایل عرب و کیبل که به اصل استقلال و آزادیشان دلبستگی خاصی داشته و نفرت از سلطه بیگانه نزد آنان به عنوان اصلی بنیادی، حتی از خود زندگی والاتر به نظر می رسد، سرانجام زیر تهاجمات سهمگین در هم کوبیده شدند و خانه و کاشانه شان طعمه آتش گردید، محصولاتشان لگد کوب شد و بازماندگانشان یا از دم تیغ گذشتند و یا این که به فجیع ترین و هولناک ترین خشونت ها

سپرده شدند.»

زمانی که در سال 1857، مردم هند علیه استعمارگران بریتانیایی دست به شورش زدند، مارکس و انگلس جریان مبارزات آزادی خواهانه هندیان را به دقت دنبال می کردند و چندین مقاله تحلیلی از شیوه طغیان مردم هند به چاپ رساندند و دلایل آن را نشان داده و خصوصیت ملی آن را در رابطه با « بی مهری عمومی علیه برتری بریتانیا را نزد بزرگترین ملت های آسیایی» خاطر نشان ساختند. برخی از این مقالات در همین مجموعه ارائه می شود.

مقالات متعددی به چین اختصاص یافته . از اولین جنگ تریاک به سال 1839_1842، واحدهای نظامی بریتانیا، و به همین منوال نیروهای مسلح فرانسه و ایالات متحده آمریکا چندین بار به چین حمله کردند تا این کشور را به زانو درآورده و آن را ضمیمه مستعمرات خود سازند. مقالات مارکس تحت عناوین « جنگ بریتانیا در چین»، « جنایات انگلیس در چین»، «تجارت تریاک» و غیره را به مناسبت دومین جنگ تریاک نوشته است که انگلیسی ها در سال 1856 آغاز کردند. تجار قاچاقچی انگلیسی از طریق تجارت نفرت انگیز تریاک ثروت اندوزی می کردند، و «صنعت گران طماع انگلیسی» در بازار وسیع چین منافع سرشاری را به تاراج می بردند، و این چنین است الیگارشسی سرمایه داری که به نام نامی منافعشان واحدهای نظامی بریتانیا بین سال های 1839-1842 و 1856-1858 و در 1860 مردم صلح جو و آرام چین را به قتل می رسانند و چپاول می کنند. مارکس و انگلس در مقالاتشان نشان می دهند چگونه مقاومتی که خلق چین علیه مهاجمان بیگانه مهیا ساختند تا چه اندازه جدی بوده است. انگلس در خصوص جنگ چینی ها علیه متجاوزان انگلیسی می نویسد که «این جنگ ملی بوده و به خاطر حفظ ملت چین بر پا شده است.»

مقالات مارکس و انگلس تحلیل عمیقی از مناسبات اجتماعی و نظام سیاسی چین را در بر می گیرد و شامل بررسی شورش تای-پینگ ها (tai-pings) می باشد که در سال 1850 آغاز شد و عبارت است از انقلاب وسیع و گسترده دهقانان علیه فئودال ها و مهاجمین بیگانه. در مقاله «انقلاب در چین و در اروپا» مارکس از روابط بینابینی جنبش انقلابی اروپا و جنبش آزادی بخش خلق های آسیا حرف می زند، نظریاتی که متعاقباً توسط لنین به عنوان اصول نظریه اتحاد طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری در مبارزه برای سوسیالیسم و توده های زحمتکش شرق استعماری و نیمه استعماری مورد استفاده قرار گرفت. منتخبی از کتاب سرمایه اثر مارکس که به مسائل و مشکلات استعمار می پردازد، در این مجموعه گنجانده شده است.

بخش آخر کتاب مرکب است از نامه ها و نوشته های پراکنده مارکس و انگلس که به شماری از مسائلی می پردازند که در پیوند با جنبش آزادی بخش ملی نزد خلق های استعمار شده و نیمه استعمار شده می باشد . تاریخ با صراحت کامل ارزیابی های مارکس، انگلس و لنین را در مورد فروپاشی غیر قابل اجتناب نظام استعماری تأیید کرده است. ما هم اکنون در عصری زندگی می کنیم که خلق های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین که قهرمانانه برای استقلال و آزادی خود مبارزه می کنند، به نتایج قابل ملاحظه ای دست پیدا کرده اند. نزدیک به یک میلیارد و نیم یعنی نزدیک به نیمی از جمعیت کره زمین زنجیرهای بردگی استعماری را از هم

گسیخته و دولت های مستقلی تشکیل داده اند. به همان گونه که برنامه جدید توسط P.C.U.S در بیست و دومین کنگره به تصویب رسید :

«وجود نظام جهانی سوسیالیسم و تضعیف امپریالیسم به ملل کشورهای آزاد شده اجازه می دهد تا باز زایی ملی خود را تحقق بخشیده و عقب افتادگی چند صد ساله خود را جبران نموده و استقلال اقتصادی خود را تضمین کنند.»

خلق های جهان از پیشنهاد رئیس دولت اتحاد جماهیر شوروی، خروشچوف برای از بین بردن کامل نظام استعماری که در سپتامبر 1960 به سازمان ملل متحد تسلیم شده بود، به گرمی استقبال کردند.

تحت شرایط فعلی، آثار مارکس و انگلس که در این جا گردآوری شده از اهمیت ویژه ای برخوردار است. چنین آثاری ابزار بسیار مناسبی برای تحلیل و درک دلایل دقیق تر مفاهیم رویدادهایی است که امروز در جهان به وقوع می پیوندد.

2

کارل مارکس و فردریش انگلس منتخبی از ایدئولوژی آلمانی

...کارگاه های صنعتی و جریان تولید به طور کلی گسترش شگرفی به خود گرفت و موجبات اصلی چنین واقعه ای از توسعه بازرگانی ای بر می خاست، که از یک سو کشف آمریکا و از سوی دیگر گشایش راه دریایی هند شرقی فراهم آورده بود. محصولات تازه ای که از این کشورها وارد می شد و خصوصا انبوه طلا و نقره هایی که در جریان اقتصادی به جریان افتاده بود، مناسبات طبقات مختلف اجتماعی را قویا دچار دگرگونی ساخته و در نتیجه موقعیت صاحبان زمین (فئودال ها) و کارگران را شدیداً به مخاطره انداخته بود، گسیل ماجراجویان، استعمار، و گسترش بازاری که بیش از پیش ابعادی جهانی به خود می گرفت موجبات پیدایش عصر تازه ای را در سیر تحولات تاریخی فراهم ساخت. ولی در این جا و در مجموع بیش از این نیازی به تأمل نداریم. استعمار کشورهای که اخیراً کشف شده اند برای منازعات بازرگانی بین المللی، یکی علیه دیگری انگیزه های تازه ای ایجاد کرده است و در نتیجه با شدت، گسترش بیشتری می یابد...

...دومین مرحله در اواسط قرن هفدهم آغاز شد و تقریباً تا اواسط قرن هجدهم تداوم پیدا کرد. تجارت و کشتیرانی نسبت به کارگاه های صنعتی که در رابطه با مستعمرات نقش ثانوی داشتند با شتاب فزاینده تری گسترش یافتند. بر این اساس اندک اندک مستعمرات به مصرف کننده های عمده تبدیل شدند، و ملت ها به بهای مبارزات طولانی بازار جهانی را بین خود تقسیم کردند. چنین دورانی هم راه است با گشایش قوانین دریانوردی و انحصارات استعماری. رقابت بین ملت ها راه حل خود را در تعرفه، ایجاد ممنوعیت ها، انعقاد قرار داد و در آخرین کلام در برافروختن آتش جنگ و به ویژه جنگ های دریایی جستجو می کرد که سرنوشت رقابت های آنان را رقم می زد. نیرومندترین کشور در دریا، انگلستان است که برتری خود را در تجارت و کارگاه های صنعتی حفظ می کند. بر این پایه، در این جا، تمرکز تنها در یک کشور - کارگاه های صنعتی پیوسته توسط قوانینی بازار داخلی (ملی) و توسط انحصارات در بازارهای استعماری و تا جایی که ممکن است توسط گمرکات (دیفرانسیل) در بازار خارجی از فعالیت های آن پشتیبانی می کند. تسهیل نمودن تغییر و تبدیل مواد خام در کشور (پشم و کتان در انگلستان و ابریشم در فرانسه)، و صادرات مواد خام اولیه ای که در داخل کشور تولید می شد را ممنوع کردند (پشم در انگلستان) و ممانعت هایی در تغییر و تبدیل مواد وارداتی ایجاد کردند (پنبه در انگلستان). ملتی که در زمینه بازرگانی دریایی و قدرت استعماری به موقعیت برتری دست یافته بود طبیعتاً ضامن گسترش کمی و کیفی کارگاه های صنعتی نیز بود.

3

کارل مارکس و فردریش انگلس منتخبی از مانیفست حزب کمونیست

...کشف آمریکا و راه دریایی که آفریقا را دور می زد برای بورژوازی در حال رشد زمینه فعالیت تازه ای را فراهم ساخت. بازارهای هند و چین، استعمار آمریکا، مراودات بازرگانی در مستعمرات، افزایش راههای داد و ستد، و به طور کلی کالاها، پیشرفت های پی سابقه ای را در زمینه های بازرگانی، کشتیرانی و صنایع بوجود آورد که به گسترش سریع عامل انقلابی در بطن جامعه فئودالی در حال فروپاشی انجامید. شیوه تولید قدیمی فئودالی یا شرکت های صنعتی از این پس پاسخ گوی رشد فزاینده و گشایش بازارهایی نبودند که بی وقفه توسعه می یافتند. در نتیجه کارگاه های صنعتی جای خود را باز کردند. خرده بورژوازی صنعتی نمایندگان خود را برگزید، و تقسیم کار بین شرکت ها در عین حال موجب تقسیم کار در متن خود کارگاه شد. ولی بازارها پیوسته گسترش می یافتند و تقاضا نیز رو به فزونی بود. کارگاه ها به سهم خود در مقابل چنین تحولاتی ناکار آمد به نظر می رسیدند. بنابراین اختراع ماشین بخار موجب انقلاب در زمینه تولید صنعتی شد. صنایع سنگین اندک اندک جایگزین کارگاه های صنعتی شد، و خرده بورژوازی صنعتی نیز تبدیل به میلیونرهای صنعتی، رؤسای واقعی ارتش صنعتی شدند و بورژوازی مدرن را به وجود آوردند. صنایع سنگین بازار جهانی را به وجود آوردند که پیش از این با کشف آمریکا زمینه رشد پیدا کرده بود. بازار جهانی با شتاب و به شکل شگرفی امور بازرگانی، کشتیرانی و ارتباطات را متحول ساخت. چنین تحولاتی به سهم خود به گسترش صنایع انجامید، و بر پایه دگرگونی ها و پیشرفت های صنایع و بازرگانی و کشتی رانی و راه آهن، سرمایه های طبقه بورژوا نیز ده برابر شد ولی در پشت صحنه طبقات دیگر به قرون وسطا سپرده شده بودند...

...با بهره برداری از بازار جهانی، بورژوازی برای تولید و مصرف در تمام کشورها ویژگی جهان شمول (جهان وطنی) قائل شد. در مقابل نا امیدی واپس گرایان، بورژوازی پایه صنایع ملی را از بین برد. صنایع قدیمی ملی به ورشکستگی گرایید و هر روز بیش از روز پیش ازهم فرو پاشید. بورژوازی صنایع جدیدی را ایجاد کرد که برای تمام ملت های متمدن به حکم مرگ و زندگی تبدیل شده بود. صنایعی که دیگر از مواد خام بومی استفاده نمی کرد، بلکه مواد اولیه ای را به کار می برد که از مناطق دور دست وارد می شدند و محصولاتی که بدین طریق به تولید می رسید نه تنها به مصرف داخل اختصاص داشت بلکه به تمام دنیا صادر می شد. علاوه بر نیازهایی که پیش از این صنایع ملی برآورده می ساخت، نیازهای تازه ای مطرح گردید که در تعلق دور افتاده ترین مناطق جهان بود. بنابراین انزوای منطقه ای و ملی به گسترش مناسبات جهانی، و وابستگی جهانی و بین المللی تبدیل شد...

...با پیشرفت سریع ابزارهای تولید و بهبود فزاینده وسایل ارتباطات، بورژوازی بربرترین ملت ها را به مسیر تمدن مدرن سوق داد. محصولات ارزان قیمت و توپخانه سنگین تمام حصارهای چین را در هم کوبید و بربرترین اقوامی را که با سرسختی با خارجی ها خصومت می ورزیدند، به تسلیم واداشت. و تا پای مرگ، ملت ها را مجبور ساخت که شیوه تولید بورژوایی را به کار ببندند و آنها را واداشت تا به اصطلاح تمدن بورژوایی را سرمشق خود قرار دهند، به این معنا که آنها نیز به بورژوا تبدیل شوند. به عبارت دیگر بورژوازی جهان را از روی تصویر خود ساخت و سامان داد...

4

کارل مارکی و فردریش انگلس منتخبی از اولین مجله انترناسیونال

...روایت جالبی هست که به میسیونر معروف آلمانی گوتزلاف Gützlaff مربوط می شود، او مدتی را در چین به سر برده و یادآوری جمله معروف او در خاتمه این بحث چندان بیهوده به نظر نمی رسد. ازدیاد جمعیت و افزایش آرام ولی مداوم در این کشور شرایط زندگی اجتماعی را برای اکثریت مردم دچار دشواری های متعددی ساخته است. سپس انگلیسی ها آمدند و به زور آزادی پازرگانی را در پنج بندر تحمیل کردند. هزاران کشتی انگلیسی و آمریکایی در بنادر چین پهلو گرفتند و در مدت کوتاهی این کشور را با اجناس ارزان قیمت خود اشباع کردند. صنایع چینی که در واقع در سطح صنایع دستی بودند در رویارویی با ماشین از کار افتادند. و امپراتوری تزلزل ناپذیر چین در بحرانی عظیم فرو رفت. مالیات ها وارد صندوق نمی شدند و دولت دچار ورشکستگی شده بود. مردم چین بیش از پیش طعم تلخ فقر را حس می کردند و به شکل توده های عظیم دست به شورش می زدند و با مأمورین امپراتور بد رفتاری کرده و یا آنها را می کشتند، سرنوشتی که دامن گیر راهبان بودایی نیز شده بود. کشور رو به نابودی می رفت و انقلابی خشونت بار هم چون آتش زیر خاکستر تهدید می کرد. از همه بدتر، بین مردم شورشی عده ای به انباشت ثروت در یک سو و فقر در سوی دیگر اشاره می کنند و بر این عقیده هستند که ثروت باید دوباره تقسیم شود و مالکیت خصوصی نیز باید مطلقاً حذف گردد. زمانی که میسیونر آلمانی گوتزلاف پس از بیست سال دوری از مهد تمدن به اروپا بازگشت، شنیده بود که یک عده از سوسیالیسم حرف می زنند و پرسیده بود که اینها از چه می گویند و سوسیالیسم یعنی چه؟ وقتی موضوع را برایش تعریف می کنند، با وحشت فریاد می زند :

« پس من هیچ گاه از این دکترین نفرت انگیز رهایی پیدا نکرده ام؟ این عقاید دقیقاً

همان نظریاتی هستند که مدتی است که
بسیاری از بربرهای چینی آن را فریاد می
زنند! »

فرض کنیم که سوسیالیسم چینی با سوسیالیسم اروپایی
همان نسبتی را داشته باشد که فلسفه چینی با فلسفه هگل. با
این وجود جای بسی خوشوقتی است که امپراتوری قدیمی، یعنی
استوارترین حصار جهان در ظرف هشت سال با گلوله های پنبه ای
بورژوازی انگلیس به تحولات اجتماعی گسترده ای منتهی گردید که
نتایج آن برای تمدن اهمیت بسیار زیادی دارد. زمانی که واپس
گرایان اروپایی ما در فرار آینده شان و زمانی که به پای دیوار چین
می رسند، روی دروازه هایی که به دژهای واپس گرایان و محافظه
کاران تمام عیار باز می شود، بخوانند :
جمهوری چین
آزادی، برابری، برادری

لندن، 31 ژانویه 1850

5

کارل مارکس انقلاب در چین و در اروپا 20 می 1853 روزنامه نیویورک دیلی تریبون، شماره 3794 14 ژوئن 1853

یکی از اندیشمندان برجسته و بی بدیل در باورهایش پیرامون
اصولی که معرف چگونگی جریان ها و تحولات جهان بشریت است،
برحسب عادت می که نزد اساتید یافت می شود و آن چنان که به رموز
طبیعت آگاه اند، به تجلیل موضوعی پرداخت که آن را قانون وحدت
اضداد می نامید(1).

مثل معروف قدیمی که می گوید «دو سر يك طناب به هم می
رسند» به باور او مشحون به حقیقتی بزرگ و گویا در تمام ساحات
زندگی بود، و در عین حال امری بدیهی تلقی می شد و علاوه بر
این فلسفه را نیز گریزی از آن نبود، همان گونه که ستاره شناسی
نمی توانست نسبت به کشفیات بزرگ کپلر و نیوتن بی اعتنا
بماند.

این پرسش که آیا وحدت اضداد اصلی جهانشمول هست و یا
نیست، در هر صورت شاهد بسیار بارز آن را می توانیم در تأثیراتی
که انقلاب چین (2) بر جهان تمدن باقی گذاشت، به روشنی
مشاهده کنیم. چنین وجه نظری ممکن است عجیب و در عین حال
تناقض آمیز به نظر رسد که قیام آینده توده های مردم قاره اروپا و
جنبش آینده آنها به نفع آزادی های جمهوری خواهانه و رژیم می با

خصوصیتی برجسته تر از دیدگاه اقتصادی، بتواند به احتمال قوی به رویدادهایی بستگی داشته باشد که هم اکنون در سرزمین آسمانی (2) و در قطب مخالف اروپا در شرف وقوع است. که رویدادهایی مانند آن چه پشت دیوارهای چین روی می دهد بتواند از عوامل سیاسی موجود، و حتی بیش از تهدیدات روس واجد اهمیت باشد که ممکن است به جنگی همه گیر در اروپا بیانجامد. با این حال چنین امری به هیچ عنوان تناقض آمیز و دور از واقعیت نیست، و هر فردی که زحمت تحلیل چنین موقعیت هایی را به خود هموار سازد می تواند به درک آن نائل بیاید.

به هر دلیل اجتماعی و یا مذهبی و یا اموری که به امپراتوری و یا امور ملی مربوط می شود، باید دانست که مهم ترین مسئله این است که مردم چین حدود ده سال است که دائماً و پی در پی در حال شورش هستند و هم اکنون در هیئت بلوایی عظیم پیش می روند. عاملی که موجب چنین انفجاری در چین شد، تریاک، یعنی این افیون سکرآوری بود که توپ های انگلیسی به زور به مردم چین تحمیل کرده بودند.

قدرت امپراتوری منچوری و ایمان خرافی به جاودانگی امپراتوری آسمانی در رویارویی با واحدهای مسلح انگلیسی از هم فروپاشید. به این ترتیب بربریت و انزوای غیر قابل نفوذ چین در رابطه با جهان تمدن در هم شکست، و شکافی ایجاد شد که از این پس به مدد طلای کالیفرنیا و استرالیا به گسترش مراودات انجامید. و هم زمان، سکه نقره ای امپراتوری، که هم چون خون سیال در رگ هایش جاری بود، به سوی هند شرقی بریتانیا سرازیر شد.

تا سال 1830 تراز بازرگانی پیوسته به نفع چین بود و بلاانقطاع از هند و بریتانیای کبیر و ایالات متحده آمریکا پول نقره وارد چین می شد. ولی از سال 1833 و به ویژه از سال 1840 صادرات نقره از چین به هند، امپراتوری آسمانی را دچار ورشکستگی کرد. و از همین رو بود که امپراتور قانون منع تجارت تریاک را به اجرا گذاشت، ولی با مقاومت سر سخنانه ای مواجه شد. علاوه بر پیامدهای فوری این موقعیت اقتصادی، ارتکاب به اعمال غیر قانونی و بزهکاری که در پیوند اجتناب ناپذیر با قاچاق تریاک است، کارگزاران چینی را در مناطق جنوبی آلوده ساخته بود. از همان رو که امپراتور مظهر پدران برای تمام چین تلقی می شد، کارگزاران او نیز در مناطقی که به خدمت گماشته می شدند در چشم عوام از چنین مقامی سهم می بردند. ولی اقتدار پدران دولت که تنها پیوند اخلاقی با تمام نظام دولتی بود، به دلیل بزهکاری و آلودگی کارگزارانش با منافع سرشاری که در هم کاری با قاچاقچیان تریاک نسبشان می شد، اندک اندک رو به زوال رفت. چنین مواردی به طور عمده در مناطق جنوبی به وقوع می پیوست که نخستین بارقه های قیام خلق چین نیز از آن جا برخاست. آیا باید یادآور شویم که به همان اندازه که تریاک حاکمیت خود را بر چینی ها تحمیل می کرد، به همان اندازه امپراتور و کارگزارانش از حق حاکمیت معزول می شدند؟ این طور به نظر می رسد که گویی چرخ گردان تاریخ این مردم را چنان نشان کرده بوده است که ابتدا در عالمی افیونی فرو روند، پیش از آن که از خوابی چند صد ساله برخیزند.

واردات پارچه های پنبه ای انگلیسی و به اندازه کمتری پارچه کتان که تا پیش از این چندان واجد اهمیت نبود، در سال 1833 با شتاب افزایش پیدا کرد. چنین واقعه ای زمانی روی داد که انحصارات

بازرگانی با چین از کمپانی هند شرقی به بخش خصوصی واگذار شد، و در سال 1840 حجم این کالاها باز هم افزایش پیدا کرد. زیرا کشورهای دیگر و به ویژه ایالات متحده آمریکا نیز هریک سهم مراودات بازرگانی خود را با چین کسب کرده بودند. وارد کردن محصولات صنعتی خارجی در صنایع چینی همان اثراتی را داشت که پیش از این در آسیای میانه، در ایران و در هند به جا گذاشته بود. بنابراین در چین نیز نخ ریشان و پارچه بافان از رقبای خارجی خود خسارات بسیاری دیدند و به همان اندازه جامعه دچار تحول شد.

گرامتی که پس از جنگ خانمان برانداز در سال 1840 باید به انگلستان می پرداختند (3)، گسترش عظیم و بی حاصل مصرف تریاک، و سرازیر شدن فلزات گران بهاء برای خرید آن، تأثیر مخرب رقابت خارجی بر تولید کالاهای بومی، بزهکاری دستگاه دولتی، جملگی دو نتیجه بار آورد: فشار نظام مالیاتی افزایش یافت و در نتیجه تحمل ناپذیرتر شد و علاوه بر این نظام مالیاتی دیگری نیز به آن اضافه شد. به این ترتیب در پنجم اوت 1853 فرمانی از جانب امپراتور (4) به پکن و به نایت امپراتور و والیان مناطق جنوبی او-تشانگ Ou-Tchang و هانگ یانگ Hang-Yang صادر شد که مالیات ها را بگیرند، ولی نه بیش از حد معمول، در غیر این صورت «مردم بی چاره چگونه می توانند تحمل کنند؟». و امپراتور ادامه می دهد: «بنابراین شاید ملت من در دوران محرومیت و فلاکت عمومی از تعقیب و خشونت مالیات بگیرها معاف شوند.»

چنین شیوه بیانی ما را به یاد اعطای امتیازات مشابهی می اندازد که در اتریش، این چین آلمانی، بسال 1848 اعلام شد. تمام این عوامی که در زوال کشور دخالت داشتند، در کلیه امور اقتصادی، اخلاقی، صنعتی و ساختار سیاسی چین زیر آتش توپخانه انگلیس در سال 1840 ابعاد گسترده تری یافته و اقتدار امپراتوری را در هم شکست. چنین بود که امپراتوری آسمانی را مجبور ساختند تا با جهان زمینی رابطه برقرار سازد. در حالی که بقای چین کهن منوط به انزوای آن بود. انزوایی که با خشونت و با شرکت انگلیس به پایان کار خود رسید، مطمئناً می بایستی همانند جسدی مومیایی شده که تا پیش از این در تابوت نگهداری می شده در معرض هوای آزاد قرار گیرد. اکنون که انگلستان به انقلاب چین دامن زده است، از این پس پرسشی که می تواند برای ما مطرح گردد این است که انگلستان در مقابل چنین انقلابی چه عکس العملی نشان خواهد داد و پیامد آن برای اروپا چه خواهد بود. پاسخ به چنین پرسشی چندان مشکل نیست.

توجه خوانندگان ما غالباً نسبت به گسترش کارگاه های صنعتی انگلستان از سال 1850 جلب شده است. در بطن چنین توفیق شگفت انگیزی، تشخیص عوارض قریب الوقوع بحران اقتصادی کاملاً روشن است. علی رغم کالیفرنیا و استرالیا (5)، و علی رغم مهاجرت عظیم و بی سابقه، اگر هیچ اتفاق غیر منتظره ای به وقوع نپیوندد، این جریان بایستی به مرحله ای بیانجامد که آهنگ گسترش بازار به پیروی از گسترش کارگاه های صنعتی انگلستان قادر نباشد، و چنین اختلالی الزاماً به بحرانی منتهی خواهد شد که مشابه آن در گذشته نیز روی داده است. ولی اگر یکی از بازارهای بزرگ ناگهان دچار اختلال شود، ضرورتاً بحران تسریع خواهد شد. بنابراین در حال حاضر شورش چین مشخصاً واجد چنین تأثیری در انگلستان است. ضرورت ایجاد بازارهای جدید یا گسترش بازارهای

قدیمی یکی از دلایل اصلی کاهش سهام مرتبط به چای در انگلستان است، زیرا با رشد واردات چای به انگلستان، انتظار می رفت که صادرات محصولات صنعتی به چین افزایش یابد. از این رو، ارزش صادرات سالیانه بریتانیای کبیر به چین، پیش از میان برداشتن انحصارات کمپانی هند شرقی در سال 1833، تنها بالغ بر 600000 (ششصد هزار) «لیور استرلینگ» - livres sterling - بود، در سال 1836 این حجم به 1326388 (یک میلیون و سیصد و بیست و شش هزار و سیصد و هشتاد و هشت) لیور، در سال 1845 به 2394827 (دو میلیون و سیصد و نود و چهار هزار و هشتصد و بیست و هفت) لیور و در سال 1852 از 3000000 (سه میلیون) لیور استرلینگ نیز فراتر می رود. حجم چای وارداتی از چین در سال 1793 حدود 16167331 لیور، ولی در سال 1845 به 50714657 لیور افزایش پیدا کرد و در سال 1846 به 57584561 لیور رسید و اکنون به 60000000 (شصت میلیون) رسیده است.

اکنون، در فصل حاضر در مورد برداشت چای، همان طور که لیست محصولات صادراتی شانگهای نشان می دهد، نسبت به سال گذشته حدود 2000000 (دو میلیون) لیور افزایش داشته است. چنین افزایشی را باید در رابطه با دو عامل تعبیر کنیم. از یک سو، بازار در پایان سال 1851 دچار رکود شدیدی بوده و مازاد آن به صادرات 1852 منتقل شده است. از طرف دیگر قوانین جدیدی که انگلستان در مورد واردات چای وضع کرده است، چینی ها را بر آن داشت که چای موجود در بازار را به بهای بسیار گران تری به فروش رسانند. ولی آن چه که به برداشت محصول در فصل آینده مرتبط می باشد، مشمول موقعیت کاملا متفاوتی است. بر اساس گزارشات یک کارخانه چای در لندن :

« در شانگهای نگرانی به حد اشباع رسیده است. طلا تا بیست و پنج درصد افزایش یافته است و احتکار موجب شده است که پول تا جایی نایاب شود که پرداخت گمرکات برای کشتی های بریتانیایی در بنادر چین ناممکن گردد. در نتیجه چنین موقعیتی، آقای الکوک Alcock شخصا نزد مقامات چینی ضامن شده است که از روی اعتبارات کمپانی هند شرقی یا اعتبارات دیگر، عوارض بازرگانی را پرداخت نماید. نایاب شدن فلزات گران بهاء در فصلی که استفاده از آن بیش از هر زمان دیگری ضروری ست، یکی از مناسب ترین موقعیت ها را برای بازرگانی بی واسطه فراهم می سازد، و به خریداران چای و ابریشم فرصت می دهد که در مراکز درونی کشور با نقدینه ها و فلزات نقد معاملات خود را انجام دهند و تولید کننده ها نیز به فعالیت خود ادامه دهند... در این فصل از سال این نوع معاملات معمول است، ولی در حال حاضر مسئله چیز دیگری ست و حرف از حفاظت از اشخاص و اموال آنها ست و تمام داد و ستد ها به حال تعویق در آمده اند... اگر اقدامی در زمینه تهیه برگ چای در ماه آوریل و می انجام نگیرد، برداشت این محصول که شامل تمام انواع چای سیاه و سبز می شود، تماما از بین خواهد رفت.»

مطمئنا امر تهیه برگ چای به عهده ناوگان دریایی انگلیس و آمریکا و فرانسه که در دریاها چین مستقر هستند نخواهد بود، ولی با مداخلاتشان براحتی می توانند تمام راههای ارتباطی بین مناطق تولید چای و بنادر صادراتی را مختل سازند. به طوری که باید منتظر افزایش بهای چای در فصل برداشت محصول باشیم - در لندن مذاکرات شروع شده است - و جهت برداشت چای در فصل

آینده کسری قابل توجهی به وجود خواهد آمد که از هم اکنون می توانیم آن را به عنوان امری کاملاً حتمی مد نظر داشته باشیم. ولی موضوع به همین جا خاتمه نمی یابد. چینی ها هر چند که مثل تمام ملت ها در دورانهای انقلابی حاضر باشند که اموال دست و پا گیرشان را در جا بفروشند، بر اساس عادتی شرقی چای و ابریشم را در چنین موقعیتی احتکار خواهند کرد و در ازای آن چیزی بجز سکه قبول نمی کنند. بنابراین انگلستان باید منتظر افزایش قیمت یکی از کالاهای مصرفی اش باشد که سرآزیر شدن فلزات گران بها را به همراه خواهد داشت و در عین حال باید شاهد از دست دادن بخش قابل توجهی از بازار پارچه های نخی و کتان خود باشد : (6) *The Economist*، که همیشه خوشبینانه با تبانی در تمام امور سعی می کند آرامش روحی تجار را فراهم سازد، مجبور می شود اعتراف کند که : « جایز نیست که به خاطر صادراتمان به چین که بزرگترین بازار است، به خود بیاییم... به احتمال زیاد صادرات ما در چین دچار مشکل خواهد شد و محصولات منچستر و گلاسکو متقاضیان کمتری خواهند داشت.»

نباید فراموش کرد که بالا رفتن بهای کالاهای ضروری به اهمیت چای و از دست دادن بازاری به اهمیت چین، مصادف خواهد بود با درو کردن ورشکستگی در اروپای غربی و در نتیجه افزایش قیمت گوشت، گندم و دیگر محصولات کشاورزی. چنین امری کاهش بازار کالاهای صنعتی را در پی خواهد داشت. زیرا هر آنگاه بهای کالاهای ضروری که مربوط به نیازهای اولیه می شوند افزایش پیدا کند، فرجام آن در داخل و خارج از کشور، کاهش نسبی تقاضای مرتبط به کالاهای صنعتی خواهد بود. تمام نقاط انگلستان از برداشت نامناسب محصولات شکایت دارند. *The Economist* (6) در این باره می نویسد :

«در جنوب انگلستان، بسیاری از زمین ها بزرگاری نشده اند چه رسد به این که برداشت خوبی داشته باشند، ولی زمین هایی که گندم کاری شده بودند از گیاهان هرزه انباشته شده و برای کشت غلات مناسب نیستند. روی زمین های مرطوب یا ضعیف که به کشت گندم اختصاص دارند، عوارض برداشت نا مناسب از هم اکنون آشکار است. موعد کاشت چغندر در حال حاضر گذشته است، و خیلی به ندرت کاشته شده است. و زمان آماده کردن زمین برای کاشت شلغم بی آن که کاری انجام گیرد بسرعت می گذرد... باران و برف خیلی به کشت جو خسارت وارد آورد. جو نیز به موقع کاشت نشده بوده تحت چنین شرایطی محصول خوبی به بار نخواهد آورد. در بسیاری مناطق خیلی از دام های پرورشی از بین رفتند.»

قیمت محصولات کشاورزی علاوه بر غلات بیست، سی و حتی پنجاه درصد بیشتر از سال گذشته است. در قاره اروپا قیمت غلات نسبت به انگلستان افزایش بیشتری داشته است. در بلژیک و هلند بهای چاودار تا صد در صد افزایش یافته است. گندم و غلات دیگر نیز به همین سرنوشت دچار شدند.

تحت چنین شرایطی، در حالی که بزرگ ترین بخش چرخه بازرگانی رسمی در تعلق بازرگانی انگلیس است، مطمئناً می توانیم پیشبینی کنیم که انقلاب چین بارقه ای ست که به انبار باروتی اصابت می کند که تا پوزه نظام صنعتی فعلی را انباشته و مدت هاست که در بحرانی عمومی بسر می برد و آمادگی انفجار مهیبی را نوید می دهد. و به این ترتیب چنین انفجاری به خارج نیز

سرایت کرده و سپس به انقلابی سیاسی روی قاره اروپا خواهد انجامید. چنین واقعه ای واقعا صحنه بسیار تماشایی خواهد بود که چین بتواند در جهان غرب سر منشأ انقلاب باشد. و این در حالی ست که قدرت های غربی، از طریق ماشین بخار جنگی انگلیسی، فرانسوی و آمریکایی نظم را در شانگهای، نانکین و دهانه های کانال امپراتوری برقرار می سازند. این قدرت های صادر کننده نظم که خواهان پشتیبانی از سلطنت متزلزل منچوری هستند، آیا فراموش کرده اند که نفرت از خارجی ها و بیرون راندن آنها از امپراتوری، پیش از این، نتیجه ساده موقعیت جغرافیایی و قومی چین بوده است که تنها پس از فتح کشور توسط نژاد تاتار منچوری (7) به نظام سیاسی تبدیل شد؟ جای تردید نیست که در آخرین سال های قرن هفدهم نفاق عظیمی ملت های اروپایی را در امر مراودات بازرگانی با چین به صحنه رقابت با یک دیگر کشانده بود، و چنین امری قویا مشوق سیاست انزوا طلبی بود که منچوری ها برگزیده بودند. ولی عامل مهم تری وجود داشت که سلسله سلطنتی جدید را به هراس می انداخت و آن نیز این بود که خارجی ها به نارضایتی توده های وسیع مردم چین دامن بزنند و سیطره پنجاه ساله تاتارها را در چین به مخاطره بیندازند. از این رو برای خارجی ها هر گونه تماسی با چینی ها ممنوع بود، بجز در کانتون Canton، یعنی شهری که در فاصله بسیار زیادی از پکن واقع شده بود و مناطق تولید کننده چای، و بازرگانان تنها با شرکت بازرگانی هونگ (8) Hong می توانستند معامله کنند. هونگ مستقیما از جانب دولت مأمور رسیدگی به امور بازرگانی خارجی بود و از تماس مداخله گران خارجی با رعایای چینی جلوگیری می کرد. به هر صورت، در حال حاضر هر گونه مداخله ای از سوی دولت های غربی تنها می تواند آتش انقلاب را شعله ورتر سازد و در نتیجه رکود بازرگانی را به درازا کشاند.

در عین حال باید به موقعیت هند اشاره کنیم که دولت بریتانیا پیش از یک هفتم درآمدهایش را از طریق فروش تریاک به چینی ها تأمین می کند، در حالی که تقاضای هند برای محصولات صنعتی بریتانیایی به اندازه قابل توجهی به تولید تریاک در هند بستگی دارد. احتمال این که چینی ها از کشیدن تریاک صرفنظر کنند همانقدر بعید است که ترک تنباکو نزد آلمانی ها. ولی از آنجایی که امپراتور جدید نظر مساعدی برای کشت خشخاش و تولید تریاک در چین دارد، به این ترتیب روشن است که ضربه مهلکی به صنعت تریاک در هند وارد خواهد آمد و در آمد بازرگانی هندوستان به مخاطره خواهد افتاد. بی آن که نتایج چنین حوادثی فوراً قابل حصول باشد، ولی تأثیر گذاری آن در اشکال تشدید بحران اقتصاد جهانی به شکل جهانشمول و همه گیر تبلور خواهد یافت، و ما نتایج آن را در چشم انداز آینده در این نوشته به مثابه پیشبینی ترسیم کردیم.

از اوایل قرن هجدهم هیچ انقلاب جدی در اروپا بوقوع نپیوسته است که پیشاپیش با بحران اقتصادی و بازرگانی آغاز نشده باشد. چنین امری به همان اندازه در مورد انقلاب 1789 صدق می کند که در سال 1848. حقیقت امر این است که ما به شکل روزمره شاهد عوارضی هستیم که به اختلافات بین مقامات و شهروندان، دولت و جامعه، و بین اقشار مختلف اجتماعی دامن می زند. مضافاً بر این که اختلافات بین قدرت های حاکم نیز پیوسته به نقطه بحران زایی می رسد که خود عامل آن بوده اند و در آخرین کلام به تیغه

شمشیر از نیام برکشیده سپرده می شود. پایتخت های کشورهای اروپایی هر روز انباشته از خبرهای جنگ همه گیر است. و هر روز خبرهایی می رسد که صلح را تقریباً تا یک هفته تضمین می کنند. نه جنگ و نه انقلاب قادر به حل بحران عمومی اقتصادی و صنعتی اروپا نخواهد بود که در واقع تحت کنترل انگلستان است، یعنی کشوری که نقش نمایندگی صنایع اروپا را در بازار جهانی ایفا می کند. با توجه به شرایط کنونی نیازی نیست تا بیش از این به بررسی نتایج و پیامدهای سیاسی پردازیم که چنین بحرانی می تواند بر داشته باشد.

در حال حاضر رشد بی سابقه کارگاه های صنعتی در انگلستان به انحلال کامل بخش رسمی آن انجامیده است. از سوی دیگر دستگاه دولتی فرانسه را می بینیم که به صحنه معاملات بورس تبدیل شده است. و اتریش که در کوران منازعات در گیر بین قدرت های واپس گرا، پیوسته در آستانه ورشکستگی قرار گرفته و مشت های گره کرده ای که از هر سو مردم را به انتقام فرا می خواند. و رؤیای فتوحات روس یک بار دیگر بر جهانیان آشکار می شود.

پانوشت

(1) Hegel هگل

(2) در سال 1851 چین صحنه جنبش های ضد فئودالی بود که به جنگ دهقانان تبدیل شد. از ایالت کوانگ-سی Kouang-si در جنوب به مناطق مرکزی و تقریباً تمام بستر پائینی و میانه یانگ-تسه Yang-tsé گسترش یافت. شورشیان « سرزمین آسمانی صلح بزرگ » را بنیانگذاری کردند («T'ai-ping tan-ho») و نانکین Nankin را به عنوان پایتخت انتخاب کردند. تاپینگ ها فئودال های منچوری را که در چین فرمانروایی می کردند بقتل می رساندند، مالیات ها را لغو کرده و زمین هایی را که تحت اختیار مالکین بزرگ بود تحت اختیار خود گرفته بودند. این جنبش همانند تمام جنبش های دهقانی در شرق هدف مذهبی نیز داشت: و راهبان معابد بودایی که مورد حمایت سلسله منچوری بودند دائماً مورد تهاجم آنها قرار می گرفتند. انقلاب مردم چین علیه فئودالیسم و مهاجمین خارجی بر پا شد ولی نمی توانست شیوه تولید فئودالی را از بین ببرد. «سرزمین آسمانی» صاحب منصبان خاص خود را ایجاد کرد که همین ها سرانجام با طبقات حاکم به توافق رسیدند. و به این ترتیب موجبات فروپاشی جنبش را فراهم آوردند. مداخلات آشکار انگلیس، ایالات متحده آمریکا و فرانسه مهلک ترین ضربات را به انقلاب وارد ساخت. در آغاز چنین قدرت هایی با اعلام بی طرفی از سلسله منچوری حمایت کردند. در سال 1864 واحدهای نظامیشان در اتحاد با فئودال های چینی، جنبش دهقانی تاپینگ ها را تارومار کردند.

(3) در این جا موضوع به نخستین جنگ تریاک 1842_1839 بین انگلستان و چین مربوط می شود. این جنگ چین را به کشوری نیمه استعماری تبدیل کرد. تخریب ذخایر تریاک تاجران خارجی توسط مقامات چینی در کانتون Canton بهانه آغاز این جنگ بود. استعمارگران انگلیسی با فرصتی که شکست چین برایشان فراهم آورده بود، قرارداد نانکین Nankin را در تاریخ 29 اوت 1842 به چین تحمیل کردند. بر اساس این قرارداد بازرگانان انگلیسی از این پس مجاز هستند که از پنج بندر کانتون، آموی، فوچئو، نینگپو، شانگهای استفاده کنند و دفاتر نمایندگی ایجاد نمایند، جزیره هونگ کنگ برای همیشه در اختیار بریتانیای کبیر قرار گرفت و تعرفه های گمرکی به نفع انگلیسی ها تغییر کرد. و می بایستی که غرامت سنگینی پردازد.

4) Hein-fong

(5) اشاره به کشف منابع طلا در کالیفرنیا بسال 1848 و در استرالیا بسال 1851 است که به گسترش اقتصادی کشورهای اروپایی و آمریکا انجامید.

(6) The Economist هفته نامه ی انگلیسی که به مسائل سیاسی و اقتصادی اختصاص دارد و در سال 1843 در لندن بنیانگذاری شده است. این هفته نامه به صاحبان صنایع سنگین تعلق دارد.

(7) اتحادیه قبایل منچوری که در اوایل قرن هفدهم چین را تهدید می کردند، همچون اقوام ترک و مغول تاتار نامیده می شدند. تاتار نام یکی از قبایل مغول بود که تحت سیادت چنگیز خان بسر می بردند و در شمال شرقی مغولستان و منچوری زندگی می کردند.

(8) Hong مخفف Ko-Hong کمپانی چینی که بسال 1720 در کانتون بنیان گذاری شد و تا سال 1842 تنها واسطه مرادوات بازرگانی بین چین و بازارهای خارجی بود. هونگ انحصار تجارت خارجی در کشور را به عهده داشت. عهد نامه نانکین Nankin به این دلیل که کو- هونگ بازارهای داخلی را بروی خارجی ها و قاچاقچیان تریاک انگلیسی بسته بوده است، منحل اعلام می کند.

6

کارل مارکس
فریبکاریهای روس. شکست گلاستون(1)
اصلاحات سر شارل وود(2) برای هند شرقی
لندن، سه شنبه، 7 ژوئن 1853
نیویورک دیلی تریبون شماره 3801 .
ژوئن 22 ژوئن 1853

...آخرین طرح قانون پارلمانی انگلیس بسال 1783 در خصوص هند که برای کابینه ائتلافی آقای فوکس(3) و لرد نورس(4) گران تمام شده بود، یک بار دیگر بیم این می رود که امسال (1853) نیز طرح جدید مرتبط با هند، که اخیرا تسلیم پارلمان شده است برای کابینه ائتلافی مستر گلاستون و لرد جان راسل(5) گران تمام شود. ولی اگر اولی در پی تلاشهایش برای براندازی شورای رؤسا و مشاورین سهامداران [Courts of Directors and of Proprietors] سرنگون شد، دومی نیز در تهدید همان سرنوشت قرار گرفته است، ولی به دلیل کاملا معکوس. روز 30 ژوئن سر شارل وود درخواست اجازه کرد تا طرح جدیدش را برای اداره هند تسلیم کند. در آغاز سر شارل وود با درخواست پوزش به خاطر سخنرانی طولانی خود، به «اهمیت و وسعت مسئله» اشاره می کند و این که چنین طرحی «به سرنوشت صدو پنجاه میلیون انسان بستگی دارد». ولی چرا با این همه عجله می بایستی برای مسئله ای به این اهمیت طرح قانون جدیدی ارائه می کردیم، در حالی که معمولا حتی برای انجام کارهای بی اهمیت، اجرای آن را به تأخیر می اندازیم و به خودمان فرصت بیشتری می دهیم؟ علت این است که اعتبار معاهدات با کمپانی هند شرقی در 30 آوریل 1854 به پایان می رسد.

طرح او بر این اساس بود که از فرصت باقی مانده استفاده کرده و قرارداد کمپانی را به شکل موقتی تمدید کند و تصویب طرح قانونی دراز مدت را به مذاکراتی در آینده مشروط سازد. زیرا به زعم او، هرگز فرصتی مناسب تر از این وجود نداشت که با انبساط و آسودگی خاطر به بررسی مسئله ای به این وسعت و اهمیت پرداخته شود، به عبارت دیگر یعنی مهار ساختن آن از طریق پارلمان. از طرف دیگر «ما در این زمینه اطلاعات کاملی در اختیار داریم»، زیرا رؤسای کمپانی هند شرقی بر این عقیده بودند که ضرورتی عاجل ایجاب می کند که این مسئله از راه قانونی در این مرحله حل شود، و والی کل هند، لرد دالهاوسی(6)، طی نامه ای فوری دولت را فرا می خواند که به هر قیمتی شده طرح جدید را به شکل عاجل بتصویب رساند. ولی مهم ترین استدلال سر شارل برای به تصویب رساندن فوری طرح قانونی جدیدش، این است که علی رغم این که آماده بودن طرح، مسائل متعددی هستند که هنوز «در برنامه مطروحه گنجانده نشده است».

پس از این مقدمه چینی ها، سر شارل در مدح ساخت و ساز اداری هند در طول بیست سال گذشته، مطالبی ایراد کرد. «ما باید هند را با چشمان هندی ها نگاه کنیم»، ولی این گونه به نظر می

رسد که برخی از چشم‌ها این خاصیت را دارند که هر آن چه را که به انگلیسی‌ها مربوط می‌شود به رنگ گل‌های بهاری ببیند و هر آن چه را که هندی‌ست، سیاه منعکس کند.

«در هند، شما با نژادی از انسان‌ها سروکار دارید که به کندی تحول می‌یابد و به علت اعتقادات مذهبی و آداب و رسوم قدیمی و پوسیده دچار رکود شده است. در واقع هر گونه پیشرفت و تحول سریع در آن جا فوراً با تمام موانع قابل تصور روبرو می‌شود.» (هند شاید واجد یک حزب متحد ویگ (7) باشد).

سر شارل اعلام کرد که :

«نکاتی که خصوصاً روی آن‌ها تأکید شده بود و به موارد اصلی شکایات موجود در شکایت نامه‌ای که به کمیسیون ارسال گردیده به امور قضایی، کارهای عمرانی و مالکیت ارضی مربوط می‌شود.»
در رابطه با طرح‌های عمرانی، دولت فعالیت‌های بسیار گسترده و وسیعی را پیشنهاد کرده است. در مورد مالکیت ارضی، سر شارل با درایت کامل ثابت می‌کند که اشکال سه‌گانه موجود یعنی - نظام «زمینداری» (8)، «ریوتواری» و نظام روستایی - که تنها یکی از اشکال بهره‌برداری مالی هستند که توسط کمپانی تحمیل شده‌اند و هیچ کدام علت وجودی دیگری نداشته است. و سرل شارل نیز شکل دیگری از بهره‌برداری مالی را که در قطب مخالف باشد به ذهنش راه نمی‌دهد.

«آن چه به امور قضایی مربوط می‌شود، شکایات غالباً مرتبط است با کاستی‌های آیین دادرسی نظام قضایی انگلیس و عدم صلاحیت قضات انگلیسی و به همین گونه بزهکاری کارمندان و قضات بومی.»

و برای این که نشان دهد تا چه اندازه تضمین فعالیت عملی دستگاه قضایی در هند دشوار است، سر شارل به کمیسیون ویژه امور قضایی که در سال 1833 تشکیل شده بود اشاره می‌کند. ولی بر اساس اظهارات خود سرشارل وود پرسشی که مطرح می‌باشد این است که کمیسیون مزبور به چه نحوی وارد عمل شد؟ اولین و یگانه نتیجه این تلاش‌ها ایجاد قانون جزایی بود که به عنایت آقای مکولای (9) تحقق یافت. این قانون به مقامات مختلف محلی هند ارسال شد و سپس به کلکته بازگشت کرد و از آنجا به انگلستان فرستاده شد و دوباره به هند برگردانده شد. در این مرحله، بعد از این که آقای بتون (10) در پست مشاور حقوقی جایگزین آقای مکولای شد، قوانین به طور کلی تغییر کرد. با استناد به همین بهانه، والی کل (11) که در آن دوران «به تعویق انداختن» را هنوز «منشأ ضعف و خطرناک» برآورد نمی‌کرد، برای بار دوم آن را به انگلستان فرستاد و انگلستان نیز آن را دوباره با حکم تصویب به والی کل بازگرداند. بعد از مرگ بتون، والی کل کاری بهتر از این نمی‌توانست انجام دهد که متن قوانین را برای سومین بار به یک قاضی انگلیسی بسپارد که از سنت‌های هندی هیچ اطلاعی نداشت، و بر اساس اختیاراتش آن را به فرد دیگری سپرد که او نیز صلاحیت کافی نداشت. و این بود داستان سرنوشت قوانینی که هنوز تکلیفش روشن نشده است. و اما در مورد پوچی آئین دادرسی در هند باید دانست که، سر شارل به آئین دادرسی انگلیس مراجعه می‌کند که همانقدر پوچ است که قبلی. و با تأکید روی فساد ناپذیر بودن مطلق قضات انگلیسی در هند، اعلام می‌کند که با این حال حاضر است آنها را قربانی کند و تغییراتی در گزینش قضات انجام

دهد. سر شارل به پیشرفت های عمومی هند اشاره داشته و موقعیت فعلی دهلی را با زمانی مقایسه می کند که در سال 1739 تحت اشغال شاه ایران، نادر شاه در آمده و به تاراج رفته بود. سر شارل با به عاریت گرفتن استدلالات و توصیه سرشناس ترین اقتصاد دانان در مورد مالیات بستن به محصولات مورد نیاز اولیه، مالیاتی را که به نمک بسته بودند توجیه می کند. ولی سر شارل به این موضوع نمی پردازد که این متخصصین امور مالی چه خواهند گفت، وقتی بشنوند که در طی دو سال 1850_1849 تا 1852-1851 مصرف نمک تا 60000 بشکه کاهش یافته ؟ یعنی 415000 لیور استرلینگ کاهش در درآمد حاصله از روی مالیات نمک که کل آن بالغ بر 2000000 لیور استرلینگ است .

موارد پیشنهاد شده توسط سر شارل که در چهار چوب تنگی گنجانده شده است، عبارتند از :

1) شورای مدیران متشکل از هجده عضو به جای بیست و چهار عضو، که دوازده نفر از آنها توسط سهام داران انتخاب خواهند شد و شش نفر دیگر توسط دستگاه سلطنتی بریتانیا.

2) حقوق مدیران از 300 لیور استرلینگ به 500 لیور استرلینگ ارتقاء می یابد و به رئیس هیئت مدیره 1000 لیور استرلینگ تعلق خواهد گرفت.

3) تمام پست های اداری مربوط به امور مدنی و تمام انتصابات در هند با خصوصیت علمی در ارتش از طریق کنکور برگزیده خواهند شد.

4) والی کل، از این پس حکمرانی بنگال را به عهده نخواهد داشت (12)، و والی کل مجاز خواهد بود که رؤسای مناطق هند را تعیین کند.

5) تمام موارد قید شده به اجرا گذاشته خواهند شد، و تغییر و تحول در آن مشروط خواهد بود به تصمیمات احتمالی پارلمان.

گفتمان سر شارل وود و قوانین پیشنهادی او مورد انتقادات شدیدی در طیف شوخ طبعی های آقای برایت (13) قرار گرفت. ولی چشم اندازی که از هند ویران شده توسط مالیات های بی رویه کمپانی (هند شرقی) و دولت ترسیم می کند، موضوع ویران کردن هند توسط منچستر و مراودات آزاد را مسکوت می گذارد.

پانویس

- 1) Gladstone
- 2) Sir Charles Wood
- 3) Mr. Fox
- 4) Lord North
- 5) Lord John Russel
- 6) Lord Dalhousie

حزب ویگ حزبی بریتانیایی ست که در واقع از اجداد لیبرالهای Whig امروزی ست.

Zamindari, Ryotwari (8)

نظام زمینداری و ریوتواری (رعیت داری)، نظامهای مالیاتی زمینداری هستند که انگلیس در قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم در هند برقرار ساخت. قانونی که در سال 1793 در مورد زمین های دائمی برقرار شد

تقریباً شامل تمام زمین های بنگال، بحیر و اورپسا می شد که در اختیار کشاورزانی بود که « زمیندار» بودند. تحت حکومت مغول کبیر، این فئودال ها را زمیندار می نامیدند که غالباً از بومیان بودند و تابع حکومت بودند و می توانستند زمین به ارث ببرند ولی به شرط این که سهم دولت را از دهقانانی که استعمار می کردند به عنوان مالیات می گرفتند. این نام « زمیندار» حتی به زمینداران بزرگ بنگال نیز اتلاق گردید. قانون مزبور این دهقانان را تحت حمایت دولت استعماری به مالک زمین تبدیل می کرد. با تسخیر هند همین نظام با تغییراتی چند در مناطق دیگر رواج داده شد. به این ترتیب « ری پوت » (دهقان)

که تا دیروز هنوز از اعضای جامعه به حساب می آمد و واجد حقوق بود به زارع وابسته تبدیل شد. در آغاز قرن نوزدهم رؤسای بمبئی و مدارس نظام ریوتواری را اعلام کردند و دهقانان از این پس زارعین دولت نامیده شدند. زارعین از این پس می بایستی به دولت بریتانیا بر اساس شاخص هایی که دولت استعماری تعیین می کرد مالیات می پرداختند. به این ترتیب زارعین دولتی سهم مالکیت زمین را به دست می آوردند. این نظام حقوقی متناقض از زمانی که مالیات به زمین بستند تا جایی پیش رفت که زارعین دیگر قادر به پرداخت مالیات ها نبودند.

9) Mr. Macaulay

10) Mr. Bethun

11) Dalhousie

12) بر اساس قرارداد 1833 والی کل بنگال حق حاکمیت بر تمام هند را نیز داشت

13) Mr. Brig

کارل مارکس
استیلاک بریتانیا در هند
لندن، جمعه، 10 ژوئن 1853
New York Daily Tribune
N° 3804, Le 25 juin 1853
نیویورک دیلی تریبون

تلگراف های رسیده از وین گواه بر آن است که دربارهٔ مسائل ترک(1)، سارد(2) و سوئیس(3) هنوز می توانیم به راه حل های صلح آمیز امیدوار باشیم. در مجلس عوام بحث دربارهٔ هند با بی اعتنائی عمومی ادامه یافت. بلاکت (4) دعاوی سر شارل وود(5) و سر ج. هوگ (6) را به باد انتقاد گرفت و چنین اظهار داشت که به پای خوشبینی بی پایه و اساسی مهر تأیید نهاده اند. و چند نفر از مدافعان وزارتخانه و مشاورین هیئت رئیسه در پی رد اتهامات مطالبی ایراد کردند، و سرانجام شخصیت برجسته ای مثل هوم (7) وزرا را به رد طرح پیشنهاد شده دعوت کرد و ادامه بحث را به جلسه بعدی موکول ساخت.

هندوستان (8) تا حدود زیادی با ایتالیا قابل مقایسه است، ولی در ابعاد آسیایی. و به همین منوال می توان تشابهات بارزی بین هیمالیا(9) و آلپ(10)، دشت بنگال(11) و لومباردی(12)، سلسله جبال دکن (13) و آپنین(14)، سیلان (15) و سیسیل(16) مشاهده کرد که واجد همان حاصلخیزی و همان تنوع محصولات کشاورزی، و همان عدم انسجام در ساختار سیاسی ست. و کاملاً به همان شکل که در ادوار مختلف در ایتالیا قهرمانی شمشیر به دست با شعار ملتی واحد، توده های پراکنده را به اتحاد فرا می خواند. هندوستان نیز هر آنگاه که زیر یوغ مسلمانان (17) یا مغول ها یا بریتانیایی ها قرار نمی گرفت، به تعداد شهرها و حتی روستاهایش، دولت های متخاصم و مستقلی تشکیل می شد. با این وجود از دیدگاه اجتماعی، هندوستان ایتالیا نیست، ولی می توانیم آن را ایرلند آسیایی بحساب آوریم. چنین مخلوط عجیب و غریبی از ایتالیا و ایرلند، در عین حال با جهانی از غم و شادی آمیخته است که در رسوم مذهبی و باستانی هندوستان مشاهده می کنیم. چنین مذهبی در عین حال مذهب وفور احساسات و مذهب ریاضت جسمی تا پای مرگ است: مذهب لینگام (18)، جاگاناتا (19)، مذهب راهبان و بایدرها(20).

من مثل برخی به عصری طلایی در هندوستان باور ندارم، با این وجود جهت تأیید نظریاتم، مثل سر شارل وود، به قلی خان (21) مراجعه نمی کنم. ولی دوران اورنگ زیب(22) را در نظر بگیرید، یا دورانی که مغولها از شمال سر بر آورده بودند و پرتقالی ها از جنوب، و یا دوران هجوم مسلمانان و هپتارشسی(23) در جنوب هند، و یا اگر می خواهید با مراجعه به اساطیر برهمنیان به عصر باستانی هند

مراجعه کنید که آغاز فقر در هند را روایت می کند، یعنی دورانی دورتر و دیرینه تر از آن چه که به عنوان آفرینش جهان در بینش مسیحیت انعکاس یافته است. با این وجود هیچ تردیدی جایز نیست تا بگوییم که : مصائبی که انگلیسی ها بر هندوستان وارد ساختند، از نوعی بود که با تمام آن چه تا پیش از این متحمل شده بود، به شکل بسیار عمیقی ماهیتا تفاوت داشت. در این جا نیت من اشاره به استبداد از نوع اروپایی آن نیست که از طریق کمپانی بریتانیایی هند شرقی به استبداد آسیایی پیوند می خورد و ترکیبی به بار می آورد که هیولایی تر از هیولاهای مقدسی هستند که رؤیتشان در معابد سالست(24) ما را به وحشت می اندازد. بی گمان چنین موضوعی مبین وجه مشخصه سلطه استعماری بریتانیا نیست، و در واقع تقلیدی است از ساخت و ساز هلندی. چه جهت درک خصوصیات کمپانی بریتانیایی هند شرقی کافی ست که به شکل واژه به واژه مطالب سر استامفور رافل(25) والی انگلیسی در جاوا(26) را به یاد بیاوریم که درباره کمپانی کهن سال هند شرقی هلندی گفته بود. «تنها انگیزه کمپانی هلندی عشق به مال اندوزی ست و نسبت به رعایای خود رفتاری نازل تر از کشاورزان هند غربی(27) دارد که در گذشته به بردگان خود تحمیل می کرد. به این علت که آنها دست کم ابزار انسانی ای را که به کار می گرفتند با پول می پرداختند، ولی اینها چنین کاری را هم انجام نمی دادند. کمپانی هلندی تمام ساز و برگ استبداد را به کار بسته بود تا آخرین پول های مردم را از طریق مالیات و یا نیروی کاری که در تعلق آنان بود از آن خود سازد. و بر این اساس بود که دولتی بوالهوس و نیمه بربر با پی گیری اهداف و بر حسب عادات سیاست مدارانه و آزموده، و با حرص و آز بی حد و حسر تاجرمآبانه به جراحاتی که بر پیکره این مردمان وارد ساخته بود تعمیق بخشید.» تمام جنگ های داخلی، تهاجمات، انقلاب ها، فتوحات، قحطی ها و گرسنگی ها، هر چند که پیچیده و سریع و مخرب بوده باشند ولی هند را به شکل سطحی متاثر ساخته بود. ولی انگلستان بنیادهای نظام اجتماعی هند را از بین برد، بی آن که نیازی به باز سازی چیزی احساس کند. از دست دادن جهان کهن که به نقل مکان به جهان جدید نیانجامیده بود، به فقر کنونی هندیان ویژگی خاص و ناامید کننده می دهد، و هندوستان تحت سلطه انگلیس را از تمام سنت های قدیمی و تمام تاریخ آن در مجموع قابل تفکیک می سازد. از دوران قدیم، در آسیا تنها سه وزارت خانه وجود داشته است : وزارت اقتصاد، یا چپاول داخلی، وزارت جنگ یا چپاول خارجی و سرانجام وزارت کار عمومی. آب و هوا و شرایط جغرافیایی، و خصوصا وجود سرزمین های وسیع صحرائی که از عربستان، ایران، هند و تاتار تا بالاترین نقطه آسیا ادامه می یابد، سبب بوجود آمدن صنعت آبیاری خاصی شده بود که به مدد کانال و دیگر ابزار هیدرولیک انجام می گرفت، و در واقع پایه و اساس کشاورزی شرقی را تشکیل می داد. در مصر، هند، و به همین گونه در بین النهرین و در ایران سیلاب ها فرصتی بود برای بارور ساختن زمین و از افزایش ارتفاع آب نیز برای سیر کردن مجاری آب استفاده می کردند. در غرب، ضرورت استفاده و بهره برداری مشترک از ذخایر آب به پیدایش مقاطعه کارانی انجامیده بود که در پیوند با اتحادیه های داوطلب فعالیت داشتند که نمونه بارز این واقعه را در ایتالیا و فلاندر(28) مشاهده می کنیم. ولی به دلیل فقدان چنین ساخت و سازی در شرق و سطح نازل

تمدن و به عبارت دیگر به دلیل فقدان اتحادیه‌ها در شرق، دخالت مستقیم دولت مرکزی برای پاسخ گویی به چنین ضرورتی به امری اجتناب ناپذیر و تحمیلی تبدیل می‌ساخت (29).

بنابراین عملکرد خاص اقتصادی، دولت‌های آسیایی را به قبول مسئولیت در زمینه عمران عمومی وامی داشت. ولی از زمانی که دولت‌های مرکزی دچار فروپاشی شدند، و بارورسازی مصنوعی زمین و امور آب‌یاری و زه‌کشی دچار اختلال گردید، سنت آبیاری نیز از بین رفت و این روند حاکی از این واقعیت است که: سرزمین‌های زراعی که در گذشته باروری قابل توجهی داشتند، اکنون در پالمیر (30)، پترا (31)، ویرانه‌های یمن، مناطق گسترده مصر، ایران و هندوستان به بیابان‌های بی‌حاصل تبدیل شدند. چنین روندی نشان می‌دهد که از چه رو تنها یک جنگ خانمان‌سوز کافی بود تا کشوری را برای قرون متمادی خالی از سکنه سازد و آن را از تمدن محروم کند. بنابراین، انگلیسی‌ها در هند شرقی امور اقتصادی و جنگ را به سبک پیشینیان خود (32) اداره کردند، ولی کارهای عمرانی و عمومی را به طور کلی واپس زدند. به این ترتیب می‌توانیم بگوئیم که به زوال کشاندن ساختارهای کشاورزی از نتایج تسامحات و اصول بریتانیایی‌ها در رقابت آزاد است. با این حال غالباً مشاهده می‌کنیم که اضمحلال کشاورزی در امپراتوری‌های آسیایی، تحت نیابت دولت دیگری دوباره جان می‌گیرد. بهره‌برداری کشاورزی در شرقی مثل اروپا به دولت‌هایی بستگی دارد که بر اساس تغییرات جوی یکی جای‌گزین دیگری می‌شود. بنابراین متروک ساختن کشاورزی را نمی‌توان تنها به عنوان تیر خلاص مهاجمین انگلیسی بر پیکر هند تعبیر کرد، زیرا چنین شرایطی هم راه با موقعیت جدیدی بود که در سالنامه جهان آسیایی قابل بررسی است. علی‌رغم تمام وجوه متغییر سیاست هند در گذشته، شرایط اجتماعی از دوران باستان و قدیمی‌ترین اعصار تاریخی تا اوایل قرن نوزدهم هیچ‌گونه تحولی به خود ندیده بود. حرفه نساجی با دست و چرخ قرقره که توسط ده‌ها هزار نساج و ریسنده تولید می‌شد، در واقع محور اصلی ساختار اجتماعی هند بود. از دوران‌های بسیار قدیمی اروپا پارچه‌های ارزنده هند را دریافت می‌کرد و بهای آن را با فلزات قیمتی می‌پرداخت و به این ترتیب مواد اولیه تزئینات و زرگری را تأمین می‌کرد. نزد هندیان عشق به زینت آلات و جواهرات به اندازه‌ای است که حتی اعضای طبقات پائین نیز که تقریباً با پای برهنه راه می‌روند، غالباً یک جفت گوشواره طلایی و زینت آلاتی دور گردنشان می‌بندند. انگشتر دست و یا پا نیز بسیار رواج داشت. زنان و کودکان غالباً به دست و پا دستبند و پابند جسیم طلایی یا نقره‌ای می‌بستند، و مجسمه‌های کوچکی از قدیسین از جنس طلا و یا نقره به شکل سنتی در منازل نگهداری می‌کردند. مهاجمین انگلیسی چرخ قرقره و حرفه ریسندگی و بافندگی را از بین بردند. انگلستان ابتدا پارچه‌های نخی هند را در بازار اروپا از دور خارج ساخت، و سپس به صادرات نخی به هند مبادرت ورزید و سرانجام کشور پارچه‌های نخی را با پارچه‌های انگلیسی اشباع کرد. از سال 1818 تا 1836 صادرات نخی بریتانیای کبیر به هند از یک به 5200 افزایش یافت. در سال 1824 صادرات پارچه‌های حریر (33) انگلیسی به هند بیش از یک میلیون یارد (34) در سال 1837 از مرز 64 میلیون یارد عبور می‌کند. ولی در همین فاصله زمانی، جمعیت داکا (35) از 150000 نفر به 20000 نفر

کاهش می یابد. با این وجود نابودی شهرهای هندی که به خاطر محصولاتشان آن همه شهرت داشتند، از جمله مصیبت بارترین نتایج سلطه بریتانیا به حساب نمی آمد. علوم بریتانیایی و به کار بستن ماشین بخار توسط انگلیسی ها در تمام هندوستان، روابط کشاورزی و صنایع دستی را از بین برده بود. این دو موضوع - از یک سو به سبب این که هندی ها مثل تمام ملت های شرقی، کارهای عمرانی و آبیاری را به دولت مرکزی واگذار کرده بودند، یعنی مهم ترین ضروریات کشاورزی و تجارت محصولات، و از سوی دیگر با توجه به این امر واقع که تمام جمعیت هند به شکل پراکنده زندگی می کردند و در اتحادیه های نیمه کشاورزی و نیمه صنعتی (صنایع دستی) تجمعاتشان را تشکیل می دادند که غالباً در کادر خانواده تحقق می یافت - همان طور که گفتیم، این دو موضوع از دیر باز موجب پیدایش نظام اجتماعی خاصی در هند شده بود که به عبارتی می توانیم بگوییم حاکی از ساختار روستایی بود و بر این اساس هر یک از این گروه ها و اتحادیه های کوچک، ساخت و ساز مستقلى داشت. از این جهت که بتوانیم از این موضوع تصویر روشن تری در ذهنمان داشته باشیم، شرح خصوصیات چنین نظام اجتماعی را می توانیم در یکی از پرونده های قدیمی امور هند در مجلس عوام انگلیس جستجو کنیم: «از نظر جغرافیایی، دهکده قطعه ای زمینی است قابل کشت و در عین حال بایر که چند هزار متر مربع مساحت دارد، از دیدگاه سیاسی شبیه یک اتحادیه یا یک اتحادیه کلیسایی ست. در آن جا غالباً کارمندان و کارکنانی را مشاهده می کنیم که مثل نمایندگان سندیکا به امور دهکده رسیدگی می کنند و اختلافاتی را که بین ساکنین روی می دهد برطرف می سازند و به عبارتی نقش پلیس را به عهده داشته و مالیات ها را دریافت می کنند. و با توجه به عمل کردی که در نفوذ شخصی آنان مشاهده می شود و آشنایی کاملی که با موقعیت محیط اطراف و امور دهکده دارند، بنابر این برای انجام چنین وظایفی با صلاحیت ترین افراد به نظر می رسند. کارنامه نویس (36) فردی است که ترازنامه امور کشاورزی را تهیه می کند و مسائلی را که مربوط به کشت زمین می شود به ثبت می رساند. سپس باید از «تایه» (37) و «توتی» (38) نام ببریم که عهده دار وظایف خاصی هستند، به این ترتیب اولی مجموع اطلاعات مربوط به بزهکاری ها و جنایات را جمع آوری می کند و به همین منوال عهده دار امنیت مسافری است که بین دهکده ها رفت و آمد می کنند. وظایف دومی (توتی) بیشتر در پیوند با امور داخلی دهکده بوده و نظارت او منحصر به برداشت محصولات و برآورد آن است. نگهبانان مرزی مأمور حراست از حدود دهکده هستند و در صورت مشاهده انحرافات و اختلافات، گزارش تهیه می کنند. مأمورین دیگری جریان آب مورد نیاز برای کشاورزی را هدایت می کنند. راهب برهمایی عهده دار مراسم مذهبی ست. معلم مدرسه روی زمین شنی به کودکان خواندن و نوشتن می آموزد. و باز هم بین راهب برهمایی که متخصص تقویم و سالنامه است و برهمایی که ستاره شناس است، تفاوت وجود دارد، و غیره. این کارگزاران و کارمندان عموماً دستگاه اداری دهکده را تشکیل می دهند. با این وجود در برخی از مناطق کشور، تعداد آنها کاهش می یابد و ممکن است که فردی عهده دار چند وظیفه مختلف باشد، و در برخی دیگر تعداد آنها ممکن است بیشتر از حد معمول باشد. از قرون و اعصار بسیار قدیمی

ساکنین چنین دهکده‌هایی به همین شکل ساده به امور حکومتی و شهرداری می پرداختند. حدود دهکده‌ها به ندرت تغییر می یافت. و اگر سرحدات آنها در اثر جنگ دچار تخریب می شد، و یا قحطی و گرسنگی و بیماری گریبانشان را می گرفت، ولی همان نام‌ها، همان حدود مرزی، همان منافع و حتی همان خانواده‌ها در طول قرن‌ها در همان دهکده باقی می ماندند. سقوط حکومت‌ها و تجزیه کشور نیز هیچ اختلالی در نظم عمومی آنان ایجاد نمی کرد و تا زمانی که دهکده آنان کامل و دست نخورده باقی می ماند، هیچ اهمیتی نداشت که چه کسی بر آنها حکومت می کند، و یا حکومت به چه کسی منتقل شده است.

این گونه امور اقتصاد داخلی دهکده را متأثر نمی ساخت. نماینده دهکده (39) همواره سندیکای دهکده است و به کار قضاوت دامه می دهد، و در عین حال دولت مأموریت جمع آوری مالیات‌ها را مستقیماً به خود او می سپارد. و چنین ساختاری ست که در جامعه هند به شکل گسترده در معرض فروپاشی و نابودی قرار می گیرد. و علت چنین فاجعه‌ای تنها در خشونت بار بودن مداخلات مالیات چیان و سربازان انگلیسی نبوده، بلکه علت اصلی آن را باید در ورود ماشین بخار و رقابت آزاد انگلیسی جستجو کرد.

چنین جوامعی که بر پایه و اساس صنایع دستی قوام یافته بودند، به شکل خاصی نخ ریزی و پارچه بافی را با کشاورزی سنتی پیوند داده بودند، و به این ترتیب بود که استقلال خود را حفظ می کردند. مداخلات انگلیس، نخریس و پارچه باف را از بین برد، و با از بین بردن این جوامع کم جمعیت نیمه متمدن و نیمه بربر، و با تخریب بنیاد اقتصادی آنان، موجب شد که بزرگ‌ترین و یگانه انقلاب عظیم اجتماعی که آسیا هرگز به خود ندیده بود، تحقق یابد. با این وجود هر چند که از منظر احساسات انسانی، مشاهده انقراض هزاران ساختار اجتماعی پدر سالار، بی آزار و زحمتکش و تقلیل آنان به فقر و فلاکت و از دست دادن سنت‌های قدیمی و از دست دادن وسایل زیستی خاص تمدن خود آنان، جملگی خوشایند نیستند. ولی نباید فراموش کنیم که همین جوامع روستایی شاعرانه، علی‌رغم ظاهر بی آزار آنان، شامل یکی از عناصر بنیادی استبداد شرقی بوده است. چنین ساختاری خرد انسانی را در چهار چوب تنگی به محدودیت خاصی دچار کرده و از آن ابزاری بوجود آورده بود که نتیجه آن چیزی نبود مگر فرمانبرداری از خرافات و پرده‌گری در مقابل اصول خدشه‌ناپذیر. و همین ساخت و ساز بود که آنان را از هر تمایل بلند پروازانه و از هر نیروی تاریخی تهی می کرد. و نباید فراموش کنیم که همین بربرهایی که به شکل خودخواهانه‌ای به قطعه زمین حقیر خود تکیه کرده بودند، در کمال آرامش به فروپاشی امپراتوری‌ها نگاه می کردند، و شقاوت‌هایی که نامی برای آنان نمی شناسیم، قتل عام مردم شهرهای بزرگ توجه آنان را به خود جلب نمی کرد و از منظر آنان چنین حوادثی در مقام سوانح طبیعی بود، به شرط این که آنان را هدف قرار ندهد. و نباید فراموش کنیم که چنین زندگی گیاهی، در حال رکود و حقیر که محصول چنین شیوه زندگی بود از طرف دیگر به نیروهای مخرب و کور و سرشار از توحش میدان داده بود، به طوری که می رانند جزئی از رسوم مذهبی بود و در تمام هندوستان رواج داشت. و باز هم نباید فراموش کنیم که همین جوامع کوچک، نشان کاست‌ها (40) و بردگان را با خود حمل می کرد، و به جای آن که انسان را بر چنین

شرایطی حاکم سازد او را تابعی از شرایط بیرونی می پنداشت. موقعیت اجتماعی را محصول طبیعتی خدشه ناپذیر می دانست که منشأ آن را در یکی از آداب و رسم بدوی آنان مشاهده می کنیم که زانو زدن انسان در مقابل هانومن (41) میمون و سابالا (42) گاو از وجوه نمادین تحقیر اشرف مخلوقات است.

اگر چه حقیقت این است که انگلستان با به وجود آوردن انقلاب اجتماعی در هندوستان تنها به نیت سود جویی مزورانه و به شیوه ابلهانه ای عمل می کرد، ولی مسئله اینجا نیست. پرسشی که باید مطرح کنیم، این است که آیا بدون انقلابی بنیادی در موقعیت جوامع آسیایی، بشریت قادر خواهد بود به سرنوشت خود تحقق ببخشد؟ در غیر این صورت، جنایات انگلستان کدام است. انگلستان ابزار ناخودآگاه تاریخی است که به انقلاب دامن زده است. بنابراین هر چند که از مشاهده فروپاشی جهان کهن اندوهگین باشیم، مثل گوته باید با شگفتی از خودمان بپرسیم :

چه باک اگر چنین فاجعه ای ما را در رنج غرقه کند
 زیرا که شادی ما را افزایش خواهد داد
 آیا حکومت تیمور هزاران زندگی را از بین نبرد؟
 Goethe, Westostlicher Diwan. An Suleika
 << Sollte diese Qual uns quälen
 Da sie unsere Lust vermehrt
 Hat nicht Myriaden Seelen
 Timur's Herrschaft aufgezeh

پانویس

- 1) Turc
- 2) Sarde
- 3) Suisse
- 4) M.Blackett
- 5) Sir Charles Wood
- 6) Sir J.Hogg
- 7) M.Hume
- 8) Hindoustan
- 9) Himalaya
- 10) Alpe
- 11) Plaine de Bengale
- 12) Lombardie
- 13) Deccan
- 14) Apennins
- 15) Ceylan
- 16) Sicile
- 17) Mohamétans
- 18) Lingam
- 19) Jagannata

Bayadères (20)

مذهب لینگام، در سنت شیوا که لینگایات ها آن را ستایش می کنند («لینگا» نماد خدا)، گروهی از مذاهب هندو هستند که غالباً در جنوب زندگی می کنند. لینگایات ها اختلاف کاست ها را نفی می کنند، و روزه داری و قربانی کردن و زیارت نیز جزء آداب آنها نیست. جاگاناتا یکی از

مظاهر ویشنو ست. او را به ویژه در معبد پوری، بورگاد در اطراف کاتاک (هند شرقی) ستایش می کنند. زیارت معبد و جشن های باشکوهی که به افتخار جاگاناتا برگزار می شود برای راهبان معبد که از سوی کمپانی هند شرقی حمایت می شدند منافع مالی سرشاری داشت و امور فاحشه ها یعنی پایدرهایی که در معبد زندگی می کردند به عهده آنها بود.

21) Kouli Khan به احتمال خیلی زیاد منظور تهماسب قلی خان جلایر، مشاور نادر شاه است.

22) Aurangzeb

Heptarchie (23

(دولت هفت نفره) در تاریخ انگلستان به رژیم سیاسی کشور در قرون وسطی اطلاق می شد یعنی زمانی که سرزمین آنگلوساکسون از هفت منطقه تشکیل می شد (قرن ششم تا هشتم). مارکس از این اصطلاح برای نشان دادن تقسیم بندی های فئودال در دکن (مرکز و جنوب هند) تا پیش از تهاجم اسلام، استفاده می کند.

24) Salsette جزیرهٔ سالست در شمال بمبئی، به خاطر 109 معبد سخره ای و بودایی خیلی شهرت داشت.

25) Stamford Raffles

26) Java

27) Des indes occidentales (آمریکای جنوبی)

28) Flandre

29) بابک امیر خسروی در خصوص این بخش که مربوط به سیستم آبیاری می شود، ترجمهٔ این بخش را نارسا دانسته و از آن جایی که این موضوع را مرتبط به یکی از نظریات مهم کارل مارکس می داند، اضافه می کند: «می گوید چون تشکیل این گونه همکاری ها و اتحادیه ها به دلیلی که می پندارد، ممکن نبود، نیاز به آبیاری، به پیدایش دولت های متمرکز انجامید، ویاچنین دولت هائی را، تحمیل کرد. در واقع این استدلال، تیز اصلی مارکس در نظام فکری او برای توضیح «شیوه تولید آسیائی» و پیدایش «دسپوتیسم آسیائی» است.

منظور مارکس در این جمله این است که اگر حل معضل آبیاری در اروپا منجر به هم کاری و تشکیل اتحادیه ها گردید؛ ولی در شرق، به علت کمبود آب و پراکندگی روستاها چنین رویدادی صورت نگرفت. مارکس همین امر را، یعنی کمبود آب و پراکندگی دهکده ها، (آن چه راکه او «سیستم دهکده ها» می نامد)، علت پیدایش دولت های متمرکز و استبدادی در شرق می پندارد. دولت هائی که، ایجاد و مدیریت شبکه های گسترده آبیاری و غیره را خود برعهده می گیرد. مارکس همین نقش دولت در شرق را، دلیل روی کار آمدن نظام هائی از نوع **دسپوتیسم آسیائی** می داند. منظور مارکس در این جمله این نیست که دولت دخالت می کند تا اتحادیه هائی نظیر اروپا در آسیا نیز تشکیل بشود. مگر چنین چیزی در آسیا وجود داشته است؟ در این زمینه، به ویژه کتاب «دست نوشته ها» ی مارکس، معروف به «گروند ریس» رامطالعه کرد. خصوصا بخش «اشکال مالکیت پیش از سرمایه داری».

30) Palmyre

31) Petra

(32) به یقین منظور مارکس همان هلندی ها هستند

33) Mousseline

34) Yard

35) Dacca

- 36) Kurnum
- 37) Tailler
- 38) Toti
- 39) Potail
- 40) Caste
- 41) Hânuman
- 42) Sabbala

8

کارل مارکس

**نتایج احتمالی
استیلا بریتانیا در هند
لندن، جمعه، 22 ژوئیه 1853
نشر نیویورک دیلی تریبون
شماره 3840، هشتم اوت 1853**

در این نوشته می‌خواهم به نتایج مشاهداتم دربارهٔ چگونگی استیلا انگلیس و استقرار آن در هند پردازم. چگونه انگلیس بر هند تسلط یافت؟

حاکمیت و سلطنت مغول کبیر توسط نائب السلطنه‌های خودشان درهم شکسته شد و حاکمیت نائب السلطنه‌ها توسط «ماهارات»ها (1) از هم فروپاشید و حاکمیت «ماهارات‌ها» توسط افغان‌ها به تاراج رفت، و زمانی که همه‌علیه یک دیگر می‌جنگیدند، بریتانیایی‌ها سر بر آوردند و جملگی را مطیع خود ساختند.

کشوری که نه تنها بین مسلمانان (2) و هندوها (3) بلکه بین قبایل و کاست‌ها (4) تقسیم شده بود، و جامعه‌ای که تعادل خود را بنوعی در نفی حکومت مرکزی و اقتدار همه‌شمول آن جستجو می‌کرد و ساخت و ساز آن از واحد‌های کوچک روستایی تشکیل شده بود: آیا چنین کشوری و چنین جامعه‌ای طعمهٔ سهل و آسانی برای ماجراجویی‌های کشور گشایانه نبود؟ اگر از تاریخ گذشته هندوستان چیزی نمی‌دانستیم، و حتی امروز که بی‌هیچ شک و شبهه‌ای هند زیر یوغ انگلیس در آمده است و ارتش هند نیز با هزینهٔ هند تحت اختیار انگلیس می‌باشد، آیا باز هم در برابر چنین وقایعی شگفت زده می‌شدیم؟

هند هرگز نمی‌توانست از سرنوشت تسخیر شدن دائمی خود بگریزد، و سرتا سر تاریخ هند نیز انباشته از تهاجمات دائمی می‌باشد که این کشور متحمل شده است. جامعهٔ هند فاقد تاریخ است، یا حداقل فاقد تاریخ شناخته شده است. آن چه را که ما تاریخ هند می‌نامیم، در واقع چیزی نیست مگر تاریخ مهاجمینی که یکی از پس از دیگری، بی‌آن که با مقاومتی مواجه شوند، در متن جامعه‌ای را راکد و منفعل، امپراتوری‌های خود را بر پا می‌داشتند. بنابراین

پرسش این جا نیست که آیا انگلستان در تصرف هند ذی حق بوده و یا نبوده است، بلکه باید به این پرسش پاسخ بگوییم که آیا تصرف هند توسط ترک یا ایران یا روس را به تصرف بریتانیا ترجیح می دهیم یا نه (5)؟

انگلستان در هند عهده دار مأموریتی مضاعف است : تخریب و باز سازی - یعنی انحلال جامعه ای کهن آسیایی، و ایجاد زمینه و بنیادهای مادی جامعه غربی در آسیا (5). عرب ها، ترک ها، تاتارها، مغول ها که یکی پس از دیگری به هند هجوم می آوردند، به زودی به «هندي مسلک» (6) تبدیل شدند، زیرا فاتحین بربر بنا بر قانونی تاریخی و خدشه ناپذیر، سرانجام در صورتی که سرزمین مفتوحه واجد تمدنی برتر باشد، تابع آن خواهند شد.

بریتانیایی ها اولین مهاجمین فاتحی بودند که نسبت به تمدن هند برتری داشتند و جذب تمدن هند نشدند. بریتانیایی ها تمدن هند را با ویران ساختن ساختار جامعه بومی و با تخریب صنایع بومی و با از میان برداشتن هر آن چه که در این جامعه عظیم و گرانقدر به نظر می رسید، تمدن هند را ویران کردند. تاریخ تسلط بریتانیا در هند چیزی بجز روایت ویرانی نیست. با این وجود کار بازسازی به سختی روی ویرانه ها آغاز شد.

وحدت سیاسی هند به عنوان اولین شرط بازسازی با انسجام بیشتر و بیش از آن چه در گذشته و در عهد مغول کبیر به خود دیده بود، سرانجام تحقق یافت. چنین وحدتی که به ضرب شمشیر بریتانیا تحمیل شده بود از این پس با تلگراف برقی (الکتریک) ملازمت پیدا کرده و پایدارتر و مستمرتر از همیشه به نظر می رسید. ارتش بومی متشکل و آموزش دیده توسط سرگروهان مربی بریتانیایی نقطه عطف هندوستانی بود که آزاد می شد و هندوستانی که از این پس طعمه سهل و آسانی برای مهاجمین خارجی نبود. مطبوعات آزاد که برای اولین بار وارد جامعه آسیایی شده بود، عنصری تازه و نیرومند بود که در بازسازی کشور شرکت داشت و هندوها و اروپایی ها آن را اداره می کردند. نظام «زمینداری» (7) و «ریوتواری» (8) هر چند که آنها را نفرت انگیز بدانیم، ولی شامل دوشکل مالکیت خصوصی زمین بود و از جمله رؤیاهای جامعه آسیایی به شمار می آمد. برخی از هندی زادگان در کلکته و در شرایط نامناسب و تنگ نظرانه تحت آموزش و سرپرستی انگلیس قرار می گیرند و با این نیت که طبقه جدیدی را بوجود آورده و مشمولین با کسب قابلیت لازم جذب دستگاه دولتی شوند. چنین دانش آموزانی معمولا انباشته از علوم اروپایی بودند. ماشین بخار موجب گردید که هند به سرعت و به شکل دائمی با اروپا در ارتباط قرار گیرد، و چندین بندر در سواحل جنوبی و شرقی ایجاد شد و هند از انزوایی که موجب رکود بس دیرینه آن شده بود فاصله گرفت. بزودی با ترکیب راه آهن و کشتی بخار، فاصله زمانی بین انگلستان و هند به هشت روز رسید، و دور نیست آن روزی که این سرزمین افسانه ای عملا به جهان غرب ملحق گردد. توجهات رهبران بریتانیا به مسئله پیشرفت هندوستان، تا کنون کاملا اتفاقی گذرا و استثنایی بوده است. تا این جا آریستو کرات ها تنها در فکر فتح هند بودند و سرمایه داران (9) به چپاول آن نظر داشتند، و امید الیگارشی کارخانه دار نیز به تسخیر بازارهای هند با محصولات ارزان قیمتشان خلاصه می شد. الیگارشی کارخانه دار پی برده بود که منافع حیاتی و پر اهمیتش در این است که هند را به کشوری

تولید کننده تبدیل کند و در نتیجه برای تحقق بخشیدن به چنین طرحی ضروری بود که سیستم آبیاری و ارتباطات داخلی ایجاد کند. به این ترتیب طرح راه آهن هند را به اجرا می گذارند، با این حال نتیجه چنین طرحی چندان قابل ملاحظه نبود.

روشن است که توان تولیدی هند، به علت فقدان امکانات حمل و نقل و مبادله کالا، در حال انفعال بسر می برد. در هیچ کجای دنیا مثل هند، علی رغم فراوانی محصولات و سخاوتمندی طبیعت، عدم امکانات مبادله کالا تا این اندازه به فلاکت اجتماعی منجر نشده است. بر اساس اطلاعاتی که در سال 1848 به سمع هیئتی از مجلس عوام بریتانیا رسید، به روشنی آشکار شد که «زمانی که هر «کوآرتز» (10) گندم در کاندیش (11) به شش تا هشت شلینگ به خرید و فروش می رسید، در پونا (12) به 64 تا 70 شلینگ معامله می شد، یعنی جایی که مردم از گرسنگی در خیابان ها به هلاکت می رسیدند. زیرا راه های زمینی قابل استفاده نبودند و رساندن آذوقه به کاندیش امکان پذیر نبود. به راه انداختن راه آهن و ایجاد منبع برای ذخیره آب و حمل خاک برای پر کردن چاله های جاده و هدایت جریان آب در طول خط آهن براحتی می تواند جهت گسترش کشاورزی مورد استفاده قرار گیرد. به این ترتیب سیستم آبیاری که شرط اساسی کشاورزی در شرق است، تحول و گسترش عظیمی خواهد یافت، و مشکل گرسنگی و قحطی در مناطق مختلف که به علت کمبود آب به شکل دائمی به وقوع می پیوندد از بین خواهد رفت. درباره اهمیت ایجاد راه آهن تنها کافی ست خاطر نشان کنیم که زمین داران زمین های آبیاری شده در مناطق مجاور سلسله جبال «گات» (13) سه برابر بیشتر مالیات می پردازند، و ده تا دوازده بار بیشتر نیروی کار استخدام می کنند و دیگر این که چنین زمین هایی دوازده تا پانزده بار بیشتر از زمین هایی که واجد سیستم آبیاری نیستند محصول بیار می آورند.

راه آهن با مجموعه امکاناتی که ایجاد می کند، حجم مخارج نگهداری مؤسسات نظامی را کاهش خواهد داد. کلنل وارن (14) فرمانده قلعه «سن ویلیام» (15) مقابل هیئت خاصی از مجلس عوام در این باره چنین اظهار داشت «دریافت اطلاعات از دور افتاده ترین نقطه کشور که در حال حاضر به روزها و هفته های متمادی نیازمند است، ظرف مدت کوتاهی به انجام خواهد رسید و ارسال فرامین و واحدهای نظامی و آذوقه و مهمات نیز در کوتاه ترین زمان تحقق خواهد یافت و چنین نکاتی را نباید دست کم گرفت. علاوه بر اینها توقف واحدهای نظامی در قرارگاه های دور افتاده در شرایط سالم تری امکان پذیر خواهد شد و به این ترتیب می توان از تلفات انسانی در اثر بیماری جلوگیری کرد، و این از جمله وقایعی است که به کرات اتفاق می افتد. و علاوه بر این نیازی به نگهداری آذوقه در انبارها نخواهد بود زیرا غالباً تحت تأثیر آب و هوا می گندند و به این ترتیب از چنین ضایعاتی نیز جلوگیری خواهد شد. و آذوقه ها را می توان در حد مدت مصرف مؤثرشان نگهداری کرد.»

می دانیم که ساخت و ساز امور اتحادیه ها (16) و بنیاد اقتصاد جامعه روستایی که مبنی بر رژیم خود گردان سنتی اداره می شد دچار فروپاشی شده است، ولی با این وجود بدترین ویژگی آنها هنوز به صورت اتم های قالبی (17) و بی ارتباط با یک دیگر دوام آورده اند. انزوای روستا از جمله به دلیل فقدان جاده در هند بوده و فقدان جاده به نوبت خود انزوای روستا را تداوم بخشیده است. به

این ترتیب اتحادیه های روستایی در سطح پائین رفاهی، و تقریباً بی هیچ ارتباطی با روستاهای دیگر و بی هیچ خواست و آرزومندی و تلاش لازم برای دستیابی به مدارج پیشرفت (18)، به حیات خودشان ادامه داده اند. بریتانیایی ها با ایجاد راه آهن و اشاعه نیاز به ارتباطات و روابط جدید، رکودی را که شامل روستاهای خود کفا بود درهم شکستند. علاوه براین، «یکی از تحولاتی که بنای راه آهن در روستاها ایجاد خواهد کرد، آشنایی با ساخته ها و اختراعات کشورهای دیگر است که خریداری کردن آنها صنایع دستی سنتی و مزد بگیران آن را تشویق خواهد کرد که بهترین امکانات خود را بیازمایند و در تکمیل کاستی های آن بکوشند.» (شاپمن (19)، پنبه و تجارت در هند).

می دانیم که الیگارشی کارخانه دار انگلیس به ایجاد راه آهن در هند تمایلی ندارد و تنها در حدی عمل می کند که با کم ترین مخارج بیشترین بهره برداری را از کشت پنبه به عمل آورد و تنها مشغله آنها الزامات کارخانه هایشان به مواد اولیه است. ولی از زمانی که شما ابزار مکانیکی و ماشین آلاتی مثل وسایل حمل و نقل را به کشوری وارد کردید که دارای منابع آهن و زغال سنگ است، دیگر نمی توانید آن کشور را از تولیدات خود محروم سازید. شما نمی توانید بدون ایجاد مقدمات و فرایندهای صنعتی لازم و ضروری جهت رفع نیازهای فوری و جاری در حمل و نقل روی ریل در کشوری پهناور راه آهن ایجاد کنید. از این رو می بایستی به گسترش و به کار بستن ماشین آلاتی اقدام کرد که ممکن است الزاما با بخشهای صنعتی راه آهن ارتباط مستقیمی نداشته باشد. بنابراین راه آهن پیش گام صنایع جدید (20) در هند خواهد بود.

آن چه مسلم است و بنابر اعترافات مقامات عالی بریتانیا، هندیان به شکل بارزی خود را با کارهای جدید وفق می دهند و در کسب آگاهی و مهارت لازم با ماشین مستعد هستند. مثال بارز آن را می توان در قابلیت و مهارت ماشین کارهای بومی، که با سکه کلکته مزد می گیرند و سال هاست که در خدمت راه اندازی ماشین بخار هستند و بومیان دیگری که در به کار انداختن ماشین آلات متنوع بخار در معادن زغال سنگ در هاردوار (21) فعال هستند و مثال های دیگر. کامپیل (22) شخصا هر چند که تحت تأثیر پیشداوری های کمپانی هند شرقی ست، اجبارا اعتراف می کند: «که توده های عظیم مردم هند از توان و انرژی صنعتی بزرگی برخوردار بوده و دارای استعداد و قابلیت کسب سرمایه علمی قابل توجهی هستند. و علاوه بر این شفافیت ذهنی آنان در ریاضیات و محاسبات و علوم دقیقه بسیار بارز به نظر می رسد.» و اضافه می کند که: «هوش آنان در سطح عالی ست.» (22)

صنایع مدرنی که از نتایج ایجاد سیستم راه آهن حاصل خواهد آمد، در گسترش خود، تقسیم کار ارشی و سنتی را که در تعلق نظام کاست های هندی (23) ست منحل خواهد کرد و به این ترتیب با از میان برداشتن چنین عوامل بازدارنده ای راه پیشرفت و قدرت هند هموار خواهد شد.

با این وجود تمام آن چه را که بورژوازی انگلیس در هند انجام خواهد داد به آزادی توده های مردم و بهبود شرایط زندگی آنان نخواهد انجامید، زیرا چنین امر خطیری نه تنها به گسترش نیروهای تولیدی بستگی دارد، بلکه در عین حال می بایستی در تملک و تصرف مردم نیز باشد. ولی آن چه را که بورژوازی از انجام آن باز

نخواهد ایستاد، ایجاد شرایط مادی جهت تحقق بخشیدن به هر دو مورد است. آیا بورژوازی همواره کاری فراتر از این انجام داده است؟ آیا تا کنون پیش آمده است که بورژوازی به پیشرفت‌های جامه عمل پوشانده باشد بی آن که افراد و مردمان را به خاک و خون نکشیده و در فقر و تهی دستی و ذلت فرو نبرده باشد؟

هندیان از مراحم و محصولات جامعه جدیدی که بورژوازی انگلیس در کشورشان ایجاد کرده است بهره ای نخواهند برد و تا زمانی که پرولتاریای صنعتی در انگلستان جایگزین بورژوازی نشود و یا این که خود هندیان به اندازه کافی توان این را نیابند که قاطعانه به سلطه انگلیس پایان ببخشند، تحولی در این زمینه روی نخواهد داد. در هر صورت، باید در زمانی کمابیش دور منتظر باز زایی این کشور بزرگ و پر اهمیت باشیم که اهالی سخاوتمند آن به گفته شاهزاده سالتیکوف (24)، حتی در بین طبقات پائین از ایتالیایی ها نیز ظریف تر و دقیق تر هستند و در فرمانبرداری آنان آرامش بلند نظرانه ای موج می زند که علی رغم کاهلی طبیعی آنان با شهامتی که از خود نشان داده اند افسران بریتانیایی را به شگفتی واداشته اند. کشوری که سرچشمه زبان ها و مذاهب ما ست و در جات (25) تپ ژرمنی (26) را تداعی می کند و برهمین نیز یادآور تپ یونان قدیم به نظر می رسد. با این حال نمی توانم موضوع هند را بی آن که به نکاتی چند اشاره کنم به پایان ببرم.

مکر و ریای عمیق و بربریتی که جزء لاینفک تمدن بورژواپی است به روشنی خود را در مقابل ما آشکار می سازد زیرا هنگامی که در کشور زادگاهش در اشکال قابل احترامی تظاهر می کند، بمحض عبور از مرز و ورود به کشور بیگانه و در مستعمرات نقاب از چهره بر می کشد. بورژواها مدافع مالکیت هستند ولی آیا هیچ حزب انقلابی به انقلابات ارضی مانند آن چه در بنگال یا مادراس یا بمبئی روی داد مبادرت کرده است؟ آیا در هند این غارتگر بزرگ لرد کلیو (27) نبود که وقتی بزهکاری های پیش پا افتاده و رایج طمع او را دیگر بر نمی آورد دست به اعمال زور و فاجعه آمیز زد؟ و در حالی که در اروپا درباره تقدس خدشه ناپذیر قروض ملی نطق می کرد، در هند سود سهام راجه های (28) را که در کمپانی سرمایه گذاری کرده بودند توقیف کرد؟ و در حالی که به بهانه دفاع از ارزش های مقدس مذهبی علیه انقلاب فرانسه مبارزه می کرد، آیا هم او نبود که از گسترش مسیحیت در هند ممانعت به عمل آورد تا هم چنان نذورات زائرین معابد اوريسا (29) و بنگال را به حساب خودش واریز کند و از قاچاق مرگ و تداوم فحشا در معبد جاگاناتا (30) بهره برداری کند؟ این چنین اند مردان «مالکیت، قانون، خانواده و مذهب».

نتایج اسفناک صنایع انگلیسی در رابطه با هند، کشوری به وسعت اروپا و مساحتی بیش از سه میلیون کیلومتر مربع، ملموس و دهشتناک است. ولی نباید فراموش کنیم که جملگی از نتایج انداموار تمام ساخت و ساز تولید بوده که تا کنون شکل یافته است. چنین نظام تولیدی بر اساس استیلای تمام قدرت سرمایه داری قوام یافته است. تمرکز سرمایه پایه و اساس بقای آن به عنوان قدرتی مستقل است. نفوذ مخرب چنین تمرکزی در بازارهای جهان مبین قوانین اندام واری ست که جزء لاینفک اقتصاد سیاسی بوده و هم اکنون در گسترده ترین سطوح و در تمام شهرهای متمدن جاری و ساری ست.

دوران بورژوازی در بستر تاریخ عهده دار مأموریت خاصی بوده و

عبارت است از ایجاد پایه و اساس مادی جهان نوین و از طرف دیگر فراهم آوردن ارتباطات جهانی مبنی بر رابطه و وابستگی متقابل جوامع بشری و ابزارهای چنین ارتباطاتی و به همین منوال گسترش نیروی تولید عالم بشریت و تحول در زمینه تولید مادی از طریق تسلط علمی بر عناصر صنایع و تجارت بورژوازی شرایط مادی دنیای جدید را به همان نحوی تحقق می بخشد که تحولات زمین شناسانه موجب دگرگونی در سطح زمین می شود. زمانی که انقلاب عظیم اجتماعی ساخت و سازهای عصر بورژوازی را تحت سلطه خود گیرد، و بازار جهانی و نیروهای تولید مدرن تحت نظارت جامع پیشرفته ترین مردمان درآید، از این پس پیشرفت های بشری از شباهتی که به بت های نفرت انگیز عصر بت پرستی (31) دارند فاصله خواهند گرفت، یعنی عصری که شراب را تنها در کاسه جمجمه قربانیان نوش می کنند.

پانویس

- 1) Mahratte (اسم عام) از اهالی ایالت ماهاراسترا Maharashtra در هند. در عین زبانی است از خانواده هند و اروپایی که در ماهاراسترا رایج است.
- 2) Mahométan
- 3) Hindou
- 4) Caste
- 5) چنین پرسش ها و برخی دیگر از گفتمان کارل مارکس بوده است که امروز برخی از منقدین را بر آن داشته است تا مارکس را حتی به نقض قانون حقوق بشر محکوم کنند (حتی ادوارد سعید). ولی با خوانشی که من از نوشته های مارکس داشته ام علت چنین قضاوت هایی را در خوانش جزئی متون مارکس می دانم.
- 6) hindouisé
- 7) Zémindari
- 8) Ryotwari رعیت داری
- 9) Ploutocratie
- 10) Quarter
- 11) Khandesh
- 12) Poona
- 13) Ghât
- 14) Colonel Warren
- 15) St. William
- 16) municipale
- 17) atomes stéréotypés
- 18) در حاشیه تنها می خواستم توجه خواننده را به نحو بیانی مارکس جلب کنم که تمنا و آرزومندی را مقدم شمرده و جزء لاینفک نیل به پیشرفت دانسته است.
- 19) Chapman, Le coton et le Commerce de l'Inde
- 20) Moderne
- 21) Hardwar
- 22) M. Campbell
« *Moderne India : a Sketch og the system of Civil Government* », London 1852, pp.59-60
- 23) Les castes indiennes
- 24) Prince Saltykov
- 25) Djat

- 26) Le type Germain
 27) Lord Clive
 28) Radjah
 29) Orissa
 30) Jagannatha
 31) Paien, paganisme نامی که مسیحیان اولیه در اواخر امپراتوری رم به مذاهب چند خدایی اطلاق می کردند.

9

کارل مارکس**جنگ انگلیس و ایران****30 اکتبر 1856****نیویورک دیلی تریبون شماره 4904****7 ژانویه 1857**

"اعلان جنگ انگلستان یا به طور مشخص کمپانی هند شرقی علیه ایران، در واقع یکی از ترفندهای ماهرانه و ماجراجویانه سیاست خارجی انگلیس در آسیاست که به مدد آن تا پیش از این نیز متصرفات خود را در این قاره گسترش داده بود. به محض این که کمپانی هند شرقی روی هر یک از دولت های حاکم و مستقل و یا روی هر منطقه ای که واجد منافع سیاسی و بازرگانی و طلا و ثروت است، نگاهی طمع کارانه می اندازد، قربانی نیز فوراً به نقض واقعی و یا خیالی این و یا آن قرار داد متهم می شود. قربانی متهم می شود که عهدنامه و یا قرار دادی را زیر پا گذاشته و یا مرتکب اهانتی ابهام انگیز شده است. و دیری نمی پاید که علیه او اعلان جنگ می شود. اخبار دائمی در باب محور شرارت، به افسانه گرگ و گوسفند شباهت زیادی داشته و تاریخ انگلستان را همواره به خون آغشته ساخته است. انگلیس در طی سالیان متمادی در فکر تصرف موقعیت مناسبی در خلیج فارس بود و به طریق اولی به جزیره خارک که در بخش شمالی این آبها واقع شده است چشم طمع دوخته بود. سر جان مکلم (1) مشهور که چندین بار به مقام سفیر در ایران گماشته شده بود بدون وقفه در مورد این جزیره در انگلستان تبلیغ می کرد، و در این پندار بود که این جزیره قابلیت آن را دارد تا به یکی از مراکز شکوفان و پر رونق بازرگانی تبدیل شود. از این جهت که در مجاورت بوشهر، بندر ریگ (2)، بصره (3)، و ال ختیف (4) است. و انگلستان از هم اکنون جزیره و بوشهر را تحت تصرف خود دارد. سر جان این جزیره را به عنوان نقطه مرکزی، برای روابط بازرگانی با ترکیه، عربستان و ایران تصور می کرد. جزیره ای که آب و هوای مناسب داشته و واجد تمام خصوصیات سرزمینی مستعد و شکوفان است. در این دوران، سفیر کمی بیش از سی و پنج سال دارد و غالباً نظریات و مشاهداتش را تحت نظارت لرد مینتو (5) که

والی شهر است به تحقق می رساند و هر دو در پی اجرای طرح مشترکی هستند.

سر جان جهت اشغال جزیره به فرماندهی واحد عملیات نظامی گماشته شده بود و می بایستی به بی درنگ حرکت می کرد، ولی به او دستور می رسد که به کلکته بازگردد. به این ترتیب سر هارتفورد جان (6) را به نیت ماموریت دیپلماتیک به ایران اعزام می کنند. در طول اولین محاصره هرات توسط ایرانی ها در سال های 1837-1838 بر اساس همان بهانه های تردید آمیزی که گویی از این پس مدافع حقوق افغان هاست، یعنی همان قومی که با آن رابطه مودت آمیز مرگباری داشته است، جزیره خارک را تصرف می کند ولی به علت شرایطی خاص و به طور مشخص به علت دخالت روسیه، مجبور می شود طعمه به چنگ آورده اش را رها کند. تلاشی که اخیراً دوباره تجدید شد، پیروزی های ایران در هرات بود که این بهانه را به دست انگلیس داد که شاه ایران را به عدم حسن نیت نسبت به او متهم کند و جهت پیمودن نخستین گام ها به سوی اعمال خشونت، جزیره را به اشغال خود درآورد. بنابراین مشاهده می کنیم که در طول نیم قرن، انگلستان سعی کرد تسلط خود را در دربار پادشاهان امپراتوری ایران تثبیت کند ولی موفقیت چندانی نصیبش نشد. چنین پادشاهانی، با این حال هیچگاه فریب تملق گویی های دشمنانشان را نمی خوردند و اغلب، از هماغوشی های خائنه روی برمی گرداندند، چرا که از رفتار انگلیسی ها در هند آگاه بودند. ایرانی ها جمله فتحعلی شاه را بسال 1805 به خاطر می آورند که می گفت: « به پیشنهادات کشوری تاجر و حریص که جان آدمیزاد و تاج پادشاهی را معامله می کند، نباید اعتماد کرد.» در تهران پایتخت ایران، نفوذ انگلستان در پائین ترین درجه است، زیرا اگر توطئه های روس ها را به حساب نیاوریم، فرانسه از موقعیت ممتازی برخوردار است، و از این سه گروه دزد دریایی و راهزن، بریتانیا همان کسی است که ایران باید از او بیش از همه بترسد. در حال حاضر، سفیری از جانب ایران به طرف پاریس حرکت کرده است، و شاید هم که تا کنون به آن جا رسیده باشد. درباره مشکلاتی که در ایران روی داده است، قویا محتمل است که موضوع مذاکرات دیپلماتیک باشد. در واقع، فرانسه نسبت به اشغال جزایری در خلیج فارس بی اعتنا نیست. این مسئله به شکل حادثی مطرح می شود، از این جهت که فرانسه برخی مدارک را بیرون می کشد که بر اساس آن گویی خارک توسط پادشاهان ایران به او واگذار شده است. اولین بار در سال 1708 در عصر لوئی چهاردهم و دومین بار در سال 1808. در واقع این مورد یاد شده، مربوط به واگذاری چند امتیاز و حق بهره برداری مشروط بوده است ولی همین کافی بود تا جانشینان لوئی چهاردهم که به اندازه کافی ضد انگلیسی بودند، حقوق خود را روی این جزیره مطالبه کنند. اخیراً روزنامه انگلیسی (7) در پاسخ به روزنامه فرانسوی (8) بنام انگلیس از حق هر گونه دخالت قدرت طلبانه در اروپا به نفع فرانسه چشم پوشی می کند ولی رسیدگی به امور آسیا و آمریکا را در تعلق ملت انگلیس می داند و هیچ قدرت دیگری حق دخالت در آن را ندارد. با این حال می توان تردید داشت که لوئی بناپارت چنین تقسیم بندی را به رسمیت شناخته باشد. در هر صورت سیاست خارجی فرانسه در تهران، در جریان آخرین منازعات انگلیس و ایران، با بی رغبتی از انگلیس پشتیبانی کرد، و از این

جهت که مطبوعات فرانسه چنین مدارکی را بیرون کشیده بودند و دعاوی «گل» ها (9) را بر خارک مطرح می کردند، پیش بینی می توان کرد که انگلیس حمله به خارک و تجزیه ایران را بازی ساده ای تلقی نکند."

پانویشت

- 1) Gaul نام قدیمی فرانسه. گل ها در اینجا به مفهوم فرانسوی ها است.
- 2) Sir John Malcolm
- 3) Bender-Rig
- 4) Bassora
- 5) El-Katif
- 6) Lord Minto
- 7) Sir Hartford Jones
- 8) London Times
- 9) Journal des débats

10

کارل مارکس

جنگ علیه ایران

27 ژانویه

نیویورک دیلی تریبون شماره 4937

14 فوریه 1857

برای درک دلایل سیاسی و موضوع جنگی که اخیرا بریتانیایی ها علیه کشور ایران براه انداخته اند، و علاوه بر این، بر اساس گزارشات تازه ای که حاکی از اعمال فشارهای سنگینی بر شاه است تا او را به اطاعت وادار سازد، ضروری ست تا به امور گذشته ایرانیان نگاهی اجمالی بیافکنیم.

سلسله ایران، در سال 1502 توسط اسمائیل بنیان گذاری شد. او خود را از اعقاب پادشاهان ایرانی می دانست. استقرار و دوام دولتی قدرتمند و پر جلال، سرانجام پس از دو قرن پایداری در حواشی سال 1720 از جانب شورشیان افغان که در نواحی شرقی سکنا دارند، ضربه بسیار سختی را متحمل شد. افغان ها غرب ایران را تصرف کردند و دو شاهزاده افغان نیز از فرصت استفاده کرده و چند سالی بر تخت پادشاهی ایران تکیه زدند. با این حال خیلی زود توسط نادر خلع ید شدند. نادر که در ابتدا به عنوان سردار سپاه برخاسته بود، پس از تاجگذاری خودش، شورش افغان را سرکوب کرد و با حمله معروف خود به هند، امپراطوری مغول را که پیش از این دچار هرج و مرج شده بود، از هم فروپاشید و به این ترتیب موجبات راه پیشرفت و تسلط استعمار بریتانیا را در هند هموار ساخت.

پس از مرگ نادر شاه، بسال 1747 و در کوران هرج و مرجی که

در ایران به وقوع پیوسته بود، دولت مستقلی تحت صدارت احمد دورانی در افغانستان تشکیل شد که شامل ایالات هرات، کابل، قندهار، پشاور بود و سیطره آن تا مناطقی ادامه پیدا می کرد که بعدها به تصرف سیک ها درآمد. این کشور که ساخت و سامان استواری نداشت، پس از مرگ بنیان گذارش، از هم فرو پاشید و قبایل افغان هر یک با رؤسای خاص خود، جدا از یک دیگر تشکیلات خاص خود را ایجاد کردند و اتحاد آنان به شکل کاملاً استثنائی تنها زمانی موضوعیت می یافت که از جانب ایران احساس خطر می کردند. تعارض سیاسی بین افغان ها و ایرانیان طبق تفاوت قبیله ای بود، و رسوبات و یادمان های تاریخی آنها در قالب منازعات مرزی و دعاوی ارضی و رقابت جویانه، عواملی بودند که چنین تعارضاتی را پیوسته تشدید و تجدید می کردند.

علاوه بر اینها تفاوت مذهبی نیز مزید بر علت بود. زیرا افغان ها سنی و اهل سنت (ارتدکس) بوده، در حالی که کشور ایران در واقع دژ شیعیان به حساب می آید و از آنها به عنوان خوارج یاد می شود. با این وجود علی رغم چنین تعارض گسترده و همه جانبه ای، یک نقطه مشترک بین ایرانیان و افغان ها وجود دارد و آن هم خصومت مشترکشان با روسیه است(1).

روسیه در عهد پی یر کبیر Pierre le Grand برای اولین بار به ایران حمله می کند ولی امتیاز زیادی به دست نمی آورد. الکساندر اول از او خوش اقبال تر است و با عهد نامه گلستان، ایران را با تصرف دوازده شهر قطع عضو می کند که غالباً در جنوب قفقاز واقع شده بودند(2).

نیکولا Nicolas نیز به نوبه خود در جنگ 1826-1827 که با عقد معاهده ترکمنچای (1) پایان گرفت، چندین ایالت دیگر را از ایران جدا کرد و علاوه بر این حق کشتی رانی در دریای خزر (دریای کاسپین) را نیز از ایران سلب کرد. حتی در سواحل خودش.

خاطره از دست دادن حقوق حقه خویش در گذشته، محدودیت های جدیدی که می بایست تحمل کند و ترس از تجاوزات جدید، جملگی انگیزه های متعددی بودند که مملکت ایران را در تقابل مرگ آسایی با روسیه قرار می داد. افغان ها به سهم خود با این که هیچ گاه با روسیه وارد منازعه نشدند، ولی بر حسب عادتی دیرینه آن را دشمن ابدی مذهب خود می دانستند که هر لحظه ممکن است همچون غولی عظیم آسیا را ببلعد. ایرانیان و افغان ها با توجه به این که روسیه را دشمن آبا و اجدادی خود می دانستند، به این نتیجه رسیده بودند که باید انگلستان را متحد طبیعی خود بدانند. از این رو برای انگلستان جهت حفظ سلطه خود، تنها کافی بود که بین افغان ها و ایرانیان نقش میانجی گر را بازی کند و خودش را مخالف غیرقابل انکار تجاوزات روس ها نشان دهد. بنابراین برای انگلستان همین کافی بود که از یک سو خودش را دوست نشان دهد و از سوی دیگر مقاومت مصممانه خود را در مقابل روس ها به نمایش بگذارد. به چیزی بیش از این نیاز نداشت.

با این وجود نمی توان ادعا کرد که از امتیازات چنین موقعیتی به شکل مؤثری استفاده کرده است.

در سال 1834 زمانی که می بایستی برای شاه از بین وارثین جانشینی برگزیده می شد، انگلیسی ها به نفع شاهزاده ای که مورد تأیید روس ها بود کار کردند و سال بعد با پول و مشاورین نظامی بریتانیایی به کمک همین شاهزاده شتافتند تا از دعاوی او

در مقابل حریف پشتیبانی کنند. سفرای انگلیس به ایران گسیل شده بودند تا در مورد احتمال جنگ با افغانستان به دولت هشدار دهند و بگویند که در چنین جنگی نیروهایش تقلیل خواهد یافت. ولی زمانی که سفرای به شکل جدی از مقامات خواستند که آنها را از خطر وقوع چنین جنگی مطلع سازند، از جانب وزارتخانه خود به پایتخت بازخوانده شدند. بر اساس معاهده ای که به سال 1814 باز می گشت، در صورت جنگ بین ایرانیان و افغان ها، انگلیس دخالت نخواهد کرد مگر این که طرفین منازعه از او در خواست میانجی گری کنند.

سفرای و مقامات بریتانیایی در هند بر این عقیده بودند که این جنگ باید توطئه ای از جانب روس ها باشد که می خواهند از کشور گشایی ایرانیان به طرف شرق به نفع خودشان بهره برداری کنند و آن را ترفندی برای گشودن راه ارتش روسیه می دانستند که دیر یا زود بطرف هند گسیل خواهد شد.

با این وجود چنین ملاحظاتی موجب نگرانی پالمرستون Palmerston نشد که در آن زمان در رأس بخش امور خارجه بود. و در سپتامبر 1837 ارتش ایران به افغانستان حمله کرد و با کسب پیروزی های مختصری تا هرات پیش رفت. اردوی محاصره شهر تحت فرماندهی شخص کنت سیمونیچ

Comte Simonitch سفیر دربار روس در دربار ایران بود. در کوران عملیات رزمی، مک نیل McNeil سفیر بریتانیا به جهت دستورات متناقض، منفعل و فلج شده بود. از یک سو لرد پالمرستون به او دستور می داد که «از مداخله در روابط ایران و هرات امتناع کنید» چرا که این موضوع هیچ ربطی به انگلیستان ندارد، و از سوی دیگر لرد اوکلاند (Lord Auckland) والی کل در هندوستان از او می خواست که شاه را از ادامه عملیات منصرف سازد.

در آغاز مخاصمات، الیس M.Ellis افسران انگلیسی را که در ارتش ایران خدمت می کردند فراخواند، ولی پالمرستون آنها را دوباره به مأموریتشان باز گرداند. و والی کل در هند مکررا به مک نیل تذکر می داد که افسران بریتانیایی باید مأموریتشان را ترک کنند و از نو پالمرستون فرامین او را باطل می ساخت. 8 مارس 1838 مک نیل به اردوگاه ایران رفت و میانجی گری خود را نه به نام انگلیستان که به نام هند پیشنهاد کرد. در اطراف پایان ماه می 1838، پس از 9 ماه محاصره، پالمرستون پیام تهدید آمیزی به دربار ایران گسیل داشت و برای نخستین بار حوادث هرات را به باد سرزنش گرفت و برای نخستین بار اتحاد ایران و روس را با خشونت مورد انتقاد قرار داد. همزمان با این پیام تهدید آمیز به سوی خلیج فارس بادبان گشود و جزیره خارک را متصرف شد. یعنی همان جزیره ای که پیش از این توسط انگلیس به تصرف درآمده بود. پس از این ماجرا، سفیر بریتانیا تهران را به قصد ارز روم ترک کرد.

در پی این حوادث، ایران سفیری به انگلیستان گسیل داشت ولی از ورود وی به کشور ممانعت کردند. در کوران این دوره به علت طولانی شدن محاصره و تهاجمات ایرانیان که بی وقفه پس زده شده بود، در 15 اوت 1838 شاه مجبور شد به محاصره خاتمه دهد و از افغانستان خارج شد. با این وصف گمان می رفت که انگلیسی ها نیز به عملیاتشان خاتمه دهند. ولی سیر تحولات حوادث بر خلاف آن چه انتظار می رفت، چرخش شگفت انگیزی پیدا کرد.

ناخشنود از ناکام گذاشتن تلاش های ایران و به بهانه دسیسه

ای که به روس‌ها نسبت داده بودند یعنی خواست آنها برای تسخیر بخشی از افغانستان، انگلیسی‌ها به همین بهانه‌ها خودشان تمام کشور را تصرف کردند. جنگ معروف افغانستان (2) نیز در همین دوره به وقوع می‌پیوندد و نتایج ضایعه‌باری را به انگلستان تحمیل می‌کند. مسئولیت واقعی حوادث هنوز در پردهٔ ابهام باقی مانده است.

جنگ کنونی علیه ایران انگیزهٔ بسیار مشابهی با حوادثی داشت که پیش از جنگ افغانستان روی داد. یعنی حملهٔ ایران به هرات، با این تفاوت که این بار حمله به تصرف شهر انجامید. موقعیت خارق العاده‌ای که در مورد انگلیس پیش آمد این بود که آنها به عنوان متحدین و مدافعین همان دوست محمدی عمل کردند که پیش از این به عبث سعی کرده بودند با تحمیل جنگ بر افغانستان او را معزول کنند. با این وجود باید دید که آیا این جنگ نیز مثل گذشته نتایج خارق العاده و غیر قابل پیشبینی دارد یا نه؟

پانوشت

(1) عهد نامهٔ ترکمنچای بتاريخ 22 فوریه 1828 پس از جنگ روس و ایران بتاريخ 1826-1828 در دهکده‌ای به همین نام منعقد گردید.
 (2) یعنی نخستین جنگ انگلیس و افغان (1838-1842) که انگلستان برای تسخیر و استعمار افغانستان براه انداخت. در اوت 1839 کابل تسخیر شد ولی به علت شورش در نوامبر 1841 تخلیه شد. عقب نشینی انگلستان از ژانویهٔ 1842 شروع شد و به شکست منتهی شد. از 4500 سرباز و 12000 غیر نظامی تنها یک نفر به مرز هند رسید.

11

فردریش انگلس

ایران و چین

لندن 22 می 1857

دیلی تریبون شمارهٔ 5032

5 ژوئن 1857

انگلیسی‌ها به محض این که به جنگی در آسیا خاتمه دادند، جنگ دیگری (1) را براه انداختند. مقاومتی که از طرف ایران و چین در رویارویی با هجوم بریتانیایی‌ها بر پا شد، تفاوت‌هایی را نشان می‌دهد که در این جا مورد توجه ما خواهد بود.

در ایران ساخت و ساز نظامی اروپا با بربریت آسیایی پیوند خورده بود، در چین، اما تمدنی نیم بند و در حال زوال، و یکی از کهن‌ترین دولت‌های جهان بود که با امکانات خودش به استقبال اروپائی‌ها آمد. ایران شکست آشکاری را به خود دید، در حالی که چین در نا

امیدی و در موقعیتی نیمه گسیخته، آنچنان سیستم مقاومتی ایجاد کرد که اگر دوباره به کار برده شود، تکرار پیشروی های پیروزمندانه اولیه جنگ انگلیس و چین را ناممکن خواهد ساخت. ایران در موقعیتی مشابه با ترکیه در کوران جنگ با روسیه در سال 1829-1828 (2) بود. مستشاران نظامی انگلیسی، فرانسوی، روسی هریک سهمی در سازماندهی ارتش ایران داشتند.

سیستم های نظامی یکی جانشین دیگری می شد ولی هر کدام به سهم خود در مأموریتشان شکست می خوردند، زیرا حسادت، دسایس، ناآگاهی، حرص و آز و بزهکاری شرقی هایی که می بایستی به افسران و سربازان اروپایی تبدیل شوند از جمله عواملی بودند که پیشرفت امور را دچار اختلال می کردند. ارتش نوین و منظم هرگز فرصت نیافت که در صحنه نبرد قدرت ساز و برگ خود را بیازماید. عملیات های درخشان آن تنها به چند اردو علیه اکراد، ترکمن ها و افغان ها محدود می شد و به عنوان هسته مرکزی عمل می کرد که پیرامون آن متشکل از چندین واحد سوار نامنظم ایرانی بود. واحدهای سوار نامنظم در صحنه نبرد واقعی قابلیت عملیاتی زیادی داشتند و مؤثر بودند، در حالی که ارتش منظم غالباً کاری نمی کرد بجز تحمیل تجمعات متشکل نظامی به دشمن، ولی البته فقط در ظاهر خارق العاده به نظر می رسیدند. تا این که سرانجام جنگ علیه انگلیس شعله ور شد.

انگلیسی ها به بوشهر حمله کردند و در آنجا با مقاومتی بی باکانه ولی ناکارآمد مواجه شدند. اما مردانی که در بوشهر می جنگیدند جزء ارتش منظم نبودند: جنبش مقاومت از افراد محلی ایرانی و عرب ساحلی تشکیل شده بود. ارتش منظم در فاصله شصت مایلی (حدود هشتاد و هشت کیلو متری) روی تپه ها در حال تجمع و تمرکز بود. و سرانجام حرکت می کند.

ارتش انگلیس و هندی در میان راه با آنها روبرو می شوند، و اگر چه ایرانی ها به شیوه ای که با توپخانه از آنها پذیرایی کردند، موجب تحسین آنها شدند و اگر چه مربعی که تشکیل داده بودند، تمام اصول و قواعد نظامی را به دقت تمام به نمایش گذاشته بود، با این حال تنها با یک حمله توسط یک رژیم سواره نظام هند تمام ارتش ایران از نگهبان تا واحدهای خط درهم کوبیده شد. و جهت پی بردن به کیفیت چنین واحدی از سواره نظام هندی در ارتش هند، باید به کتاب کاپیتان نولان (3) مراجعه کنیم.

افسران انگلیسی-هندی درباره این واحد سوار (همین واحدی که فقط در یک حمله ارتش ایران را تارومار کرد) براین عقیده هستند که فاقد ارزش بوده و حتی از واحد سوار نامنظم ارتش انگلیس- و- هند نیز کیفیت نازلتری دارد. کاپیتان نولان نیز به سهم خود هیچ عملیاتی را نمی یابد که بتواند اعتبار آن را تأیید کند. با اینحال ششصد سوار از همین رژیم فقط در یک حمله ده هزار از ارتش منظم ایران را تارومار کرد. و آن چنان وحشتی در دل ارتش ایران ایجاد کرد که از این پس، به استثنای توپخانه، در هیچ جای دیگری مقاومت نکردند. در محمرا خود را از دسترس دور نگهداشته و تنها با توپخانه دفاع کردند و پس از خاموشی توپخانه و زمانی که بریتانیایی ها پیاده شدند، شامل نیرویی تجسسی بودند که تنها به سیصد تفنگدار و پنجاه سوار نامنظم محدود می شد، ولی تمام ارتش ایران عقب نشینی کرد و سلاح ها و بار و بندیلشان را - نه برای فاتحین، چرا که چنین نامی برای آنها کافی نبود - بلکه برای مهاجمین بر جا

گذاشتند. با این وجود تمام این موارد نه بما اجازه می دهد که ایرانی ها را ملتی ترسو بدانیم و نه این که از ترویج تاکتیک های اروپایی در نزد شرقی ها چشم پوشی کنیم. جنگ های روس و ترک در سال های 1812_1806 و 1829_1928 (4) انباشته از چنین نمونه هایی است. مهم ترین مقاومت ها در مقابل روس ها توسط واحدهای نامنظم در شهرهایی صورت پذیرفت که واجد استحکامات بودند و در مناطق کوهستانی واقع شده بود. هر بار که واحدهای منظم در صحرا دست به عملیات می زدند، توسط روس ها درهم کوبیده می شدند و غالباً با صدای اولین آتش، پا به فرار می گذاشتند. در حالی که تنها یک واحد نامنظم از آنروت ها (5) قادر بود که در یک خط در وارنا (6) هفته های تمام حملات روس ها را واپس بزند. ولی با این وجود در آخرین جنگ، ارتش منظم ترک در تمام نبردها از اولتینیتسا (7) و ستاته آ (8) تا کرس (9) و اینگور (10) ارتش روس را شکست می دهد. واقعیت این است که ترویج سازماندهی نظام اروپایی در نزد ملت های بربر هنوز از مرحله تکوین نهایی خود بسیار دور است. تقسیم بندی ارتش نوین، مسلح شدن به ساز و برگ و تمرین به سبک اروپایی، جملگی مواردی هستند که در واقع باید آنها را جزء اولین گام ها بدانیم. چرا که رایج ساختن قواعد نظامی اروپایی به تنهایی کافی نیست و نظم و انضباط اروپایی را حاکم نخواهد ساخت، همان طور که انجام دستور کار اروپایی به خودی خود تاکتیک و استراتژی اروپایی را موجب نمی شود. مهم ترین و در عین حال مشکل ترین مرحله ایجاد گروهی افسر و گروهبان است که طبق سیستم اروپایی مدرن آموزش دیده باشند و از پیش داوری های قدیمی و عادات ملی در مورد ارتش رها شده باشند و بتوانند گروه های جدیدی را متشکل و سازماندهی کنند. تحقق چنین ضرورتی به زمانی طولانی نیازمند است و مطمئناً به علت موانعی نظیر ناآگاهی، بی صبری، پیش داوری های شرقی، پیچیدگی های حوادث و توافق ناگزیر از جانب دربارهای شرقی همواره به تعویق می افتد. هر سلطان یا پادشاه به محض این که مشاهده می کند که ارتش او بی آن که دچار بی نظمی شود قادر به انجام صف جمع و رژه و موضع گیری ست، دچار این توهم می شود که چنین ارتشی واجد انجام هر گونه عملیاتی خواهد بود. در مورد مدارس نظام نیز به مدت زمان زیادی نیازمند است تا به بار بنشیند، و میوه های آن کاملاً رسیده و قابل بهره برداری شود. در این مورد نیز به علت بی ثبات بودن دولت های شرقی، نمی توانیم انتظار داشته باشیم که چنین مدرسی تحقق یابند. حتی در ترکیه افسران آموزش دیده و حاضر بخدمت بسیار محدود هستند و ارتش ترکیه در طول جنگ بدون حضور افسران اروپایی و مزدوران خارجی (11) که در آن به خدمت گرفته بود، نمی توانست از عهده کارزار برآید.

توپخانه در همه جا تنها سلاحی ست که از اهمیت خاصی برخوردار است. در این مورد شرقی ها به اندازه ای بی کفایت و ناآگاه هستند که اجباراً انجام تمام ضروریات را به عهده مستشاران اروپایی واگذار می کنند. نتیجه چنین موقعیتی، در ترکیه و ایران این است که توپخانه از پیاده نظام و سواره نظام پیشی گرفته است. تحت چنین شرایطی بود که ارتش انگلیس و هندی توانست ارتش منظم ایران را درهم کوبد، یعنی به وسیله یکی از قدیمی ترین ارتش های شرقی که توسط سیستم اروپایی سازمان یافته

بود و تنها ارتشی که زیر نظارت یک دولت شرقی نبود و کاملاً تحت نظارت و اداره اروپایی فعالیت می کرد. تقریباً فرماندهی آن کاملاً به عهده افسران اروپایی است و در عین حال از پشتیبانی نیروهای توانمند ذخیره از جانب واحدهای بریتانیایی و نیروی دریایی قدرتمند برخوردار است.

چنین موضوعی جای تردید باقی نمی گذارد. و این برای ایرانی ها درس عبرت خواهد شد. آنها مثل ترک ها خواهند آموخت که یونیفرم اروپایی و رژه رفتن به خودی خود معجزه نمی آفریند. احتمالاً در بیست سال آینده ایرانی ها به توان کارائی ترک ها در پیروزی های اخیرشان، خواهند رسید.

واحدهایی که محمرا و بوشهر را به تصرف درآورده بودند، با توجه به گزارش های رسیده، فوراً به چین گسیل می شوند. در آنجا با دشمن کاملاً متفاوتی روبرو می شوند. هیچ گونه مانوری که مطابق اصول اروپایی سامان یافته باشد در مقابل خود نمی بیند ولی با مقاومت توده های مردم آسیایی به شکل نامنظم مواجه می شوند. جای تردید نیست که بی هیچ دشواری از عهده آنها بر می آید، ولی چه خواهد شد اگر چینی ها علیه آنها جنگ ملی اعلان کنند و اگر بربریت، بی هیچ ابائی گستاخی را تا جایی پیش ببرد که از تنها سلاحی که کاربرد آن را به خوبی می دانند استفاده کند؟

این بار روحیه چینی ها با آن چه در سال های 1840_1842 از خود نشان دادند کاملاً متفاوت است. در آن دوران مردم آرام بودند و منتظر ماندند تا سربازهای امپراتور با مهاجمین بجنگند و پس از شکست نیز بر اساس جبر گرای شرقی از فاتح اطاعت کردند. ولی اکنون، حداقل در مناطق جنوبی، یعنی منطقه ای که تا پیش از این تنها منازعات محدودی را به خود دیده بود، توده مردم فعال شده و حتی در اشکال افراطی و متعصبانه علیه بیگانگان مبارزه می کنند.

چینی ها در هنگ کنک نان مهاجرین (مستعمراتی) اروپایی را، با نقشه ی قبلی و در کمال خون سردی، به سم آغشته کردند. چند قطعه از این نان ها را برای آزمایش به لیبیگ (12) فرستادند. نتیجه آزمایش نشان داد که نان به آرسونیک (13) آغشته بوده و این سم را با خمیر نان مخلوط کرده اند. با این حال مقدار سم بقدری بوده است که هم چون ماده ای تهوع آور عمل کرده و به این ترتیب تأثیرات سمی را خنثی ساخته است. سلاح هایشان را پنهان می کردند و روی کشتی های تجارتمی مجهز به موتور بخار سوار می شدند و در طول راه خدمه و مسافری اروپایی را قتل عام کرده و کشتی را تحت اختیار خود می گرفتند. هر خارجی که در دسترسشان قرار می گرفت می ربودند و می کشتند. باربرانی که به خارج مسافرت می کردند هم گام با چنین روش هایی، در حمل و نقل های مهاجرین استعمارگر برای به اختیار گرفتن کشتی ها می جنگیدند و به جای تسلیم شدن ترجیح می دادند که با کشتی غرق شوند و یا در آتش بسوزند. حتی بیرون از مرزهای چین، مهاجرین چینی که تا کنون مطیع ترین و ملایم ترین گروه ها بودند، در اتحاد با یک دیگر دست به شورش شبانه می زدند، همان گونه که در ساراواک (14) یا سنگاپور روی داد. و تنها با اعمال زور و حفاظت مستمر بود که توانستند جلوی آنها را بگیرند.

سیاست دزد دریایی از جانب دولت بریتانیا به تحریک انفجارآمیز عموم چینی ها علیه تمام خارجی ها انجامید و جنگ را تا حد قتل عام عمومی گسترش داد.

چه کاری از عهدهٔ یک ارتش علیه مردمی ساخته است که چنین شیوه‌هایی را در جنگ به کار می‌بندند؟ تا کجا می‌تواند در کشور دشمن نفوذ کند و چگونه در آن جا دوام بیاورد؟

فروشنندگان تمدن که به روی شهرهای بی دفاع گلوله‌های آتشین شلیک می‌کنند و تجاوز را با کشتار صرف می‌کنند، چنین شیوه‌هایی را می‌توانند پست، بربر و فجیع قلمداد کنند، ولی برای چینی‌ها اهمیتی ندارد به شرط این که بتوانند آنها را با موفقیت به کار ببندند. و از آن جایی که بریتانیایی‌ها آنها را بربر خطاب می‌کنند، آنها نیز از به نمایش گذاشتن بربریت خودشان هیچ دریغی را جایز نمی‌دانند. اگر ربودن، حملات غافلگیرکننده، کشتار شبانه مواردی هستند که ما آنها را پست و شنیع می‌خوانیم، فروشنندگان تمدن اما نباید فراموش کنند به همان ترتیبی که خودشان هم معترف هستند، آنها نیز نمی‌توانند با ابزارهای جنگی و رایج خودشان در برابر امکانات تخریبی اروپائی‌ها مقاومت کنند.

کوتاه سخن، بجای ملاحظات اخلاقی نسبت به اعمال فجیع چینی‌ها، آن گونه که در روزنامه‌های شیوالیه مسلک منعکس می‌سازند، باید بدانیم که این یک جنگ ملی و برای حفظ ملت چین است.

و علی‌رغم تمام پیشداوری‌ها و نظریاتی که به ناآگاهی و بربریت آنها اشاره دارد، و علی‌رغم تمام مواردی که ذکر می‌کنند، باید بپذیریم که این جنگ، یک جنگ مردمی است. و در یک جنگ مردمی ابزارها و شیوه‌هایی که مردم در قیام ملی به کار می‌برند، قابل اندازه‌گیری نیست و نه می‌تواند قواعد رایج در جنگ منظم را رعایت کند و نه هیچ شاخص دیگری را، ولی تنها می‌تواند تابعی از ساخت و میزان تمدن ملت به پا خاسته باشد.

این بار انگلیسی‌ها در موقعیت مشکلی قرار گرفته‌اند. تا کنون این گونه به نظر می‌رسید که تعصب ملی چین از مرز مناطق جنوبی فراتر نرفته و مناطق دیگر نیز به قیام شورشگرانه نپیوسته‌اند. آیا جنگ به همین منطقه محدود خواهد شد؟ در چنین حالتی مطمئناً به هیچ نتیجه‌ای نخواهد رسید، هیچ نقطهٔ حیاتی از امپراطوری مورد تهدید قرار نخواهد گرفت. در عین حال چنانچه این جنگ به مناطق مرکزی گسترش پیدا کند، در این صورت برای انگلیسی‌ها خیلی خطرناک خواهد بود. کانتون (15) ممکن است کاملاً تخریب شود، و تمام سواحل اشغال شده، در حالی که تمام نیرویی که بریتانیا می‌تواند گردآوری کند برای حفظ دو منطقه‌ی کوآنگ تونگ (16) و کوآنگ سی (17) کافی نیست. بیش از این چه کاری از عهده‌شان برمی‌آید؟ کشور، در شمال کانتون تا شانگهای (18) و نانکین (19) در دست شورشیان چینی ست، و حمله به آنها سیاست مناسبی نخواهد بود. در شمال نانکین تنها نقطه‌ای که می‌تواند حمله را به نتیجهٔ قطعی رساند، پکن (20) است. ولی کجاست آن ارتشی که بتواند پایگاه عملیاتی و استحکامات را سامان دهد و ساز و برگ یگان‌های ساحلی را فراهم آورد. و با عبور از تمام موانع و ایجاد واحدهای ارتباطاتی با سواحل به پای حصارهای شهری به اندازهٔ لندن برسد که در فاصلهٔ صد مایلی نقطهٔ حرکت واقع شده است و در عین حال کمابیش ارتش قابل ملاحظه‌ای هم باشد؟ از طرف دیگر حتی اگر عملیات نظامی علیه پایتخت با موفقیت انجام گیرد، امپراطوری چین را در بنیادهایش متزلزل خواهد کرد و سقوط سلسله‌ی تسینگ (21) را تسریع می‌سازد. در چنین

حالتی راه را نه برای پیشروی انگلیس که برای روس ها هموار خواهد کرد.

جنگ تازه انگلیس و چین پیچیدگی های متعددی دارد که پیشبینی در مورد آینده آن اساسا ناممکن است. تا چند ماه دیگر، کمبود واحدهای نظامی و بازهم تا مدت بیشتری تردیدهای بریتانیایی ها، آنها را کاملا منفعل خواهد ساخت. شاید به استثنای چند نقطه بی اهمیت که در شرایط فعلی کانتون جزئی از آن است. با این حال در یک مورد تردیدی نیست و آن هم این است که آخرین ساعات چین کهن بسرعت نزدیک می شود. جنگ داخلی تا کنون شمال را از جنوب جدا کرده است. پادشاه شورشی در نانکین از چنگ یگان های امپراتوری (مگر از توطئه های طرفداران خودش) همان اندازه در امان است که امپراتور روحانی از شورشیان پکن. کانتون تا کنون به نوعی جنگ استقلال بر علیه انگلیسی ها و به طور کلی تمام خارجی ها ادامه می دهد. در حالی که نیروی دریایی بریتانیایی ها و فرانسوی ها در هنگ کنگ متمرکز می شوند، و قزاق های مرز سیبری استانیترزا های (22) خود را به آرامی از بلندی های دائور (23) تا ساحل آمور (24) پیش می رانند و توپخانه دریایی روس استحکامات شکوهمند بنادر منچوری را محاصره می کنند. با وجود تعصبی که چینی های جنوبی در مبارزاتشان علیه بیگانگان نشان می دهند، با این وجود خطر فروپاشی چین کهن را احساس کرده اند. کمتر از چند سال ما شاهد فروپاشی کهن ترین امپراتوری جهان خواهیم بود و چنین روزی آغاز دوران جدیدی برای آسیا خواهد بود.

نوشته ی فردریش انگلس در اطراف 20 می 1857
منتشرشده در نیویورک دیلی تریبون
شماره ی 5032 ژوئن 1857

پانویس

1) منظور جنگ انگلیس و ایران است که در سال 1856-1857 بوقوع پیوست و دومین جنگ، « جنگ تریاک » بسال 1856-1858 است که به علت منازعات بین نمایندگان بریتانیایی و مقامات چینی در کانتون روی داد. جنگ به شکل منقطع تا ژوئن 1858 ادامه یافت و به معاهده تین-تسین (Tien-tsin) منتهی شد.

2) جنگ روس و ترکیه بسال 1828 تا 1829 از جانب نیکلای اول بر پا شد که علت آنها حمایت از شورشیان مسیحیان یونان علیه سیادت ترک ها بود. در آغاز جنگ واحدهای ترک عثمانی که ساز و برگ مناسبی داشتند و از مستشاران اروپایی نیز بهره برده بودند مقاومت سختی را در دانوب به ارتش روسیه تحمیل کردند که ساز و برگ کافی نداشتند. با این وجود حمله 11 ژوئن (30 می) 1829 ارتش عثمانی را متواری ساخت. ترکیه تمام خواست های روسیه را پذیرفت و معاهده آندرنوپول (Andrinopole) را امضاء کرد.

3) « *L.E.Nolan its history and Tactics* »

اولین چاپ بتاریخ 1851

4) جنگ روس و ترک 1806 تا 1812 که فرانسه آن را تشویق می کرد به این دلیل بود که ترکیه قوانینی و معاهداتی را که با حضور فرانسه با روس ها منعقد کرده بود، زیر پا گذاشته است. جنگی که تا مدت ها حالت

فرسایشی پیدا کرده بود به نفع روسیه خاتمه یافت و به معاهده صلح بوخارست انجامید.

(5) arnaute سرباز بزبان ترکی. احتمالاً نوعی سرباز
(6) Varna شهری است واقع در شرق بلغارستان و یکی از مهمترین بنادر در ساحل دریای سیاه به حساب می آید. در عهد یونان باستان Odessos نامیده میشده است. در سال 1339 توسط عثمانی ها اشغال می شود و در سال 1878 سیطره ی عثمانی ها در این شهر به پایان می رسد.

7) Oltenitsa

8) Cetatea

9) Kars

10) Ingour

(11) Renégat سربازان عثمانی که از دین مسیحیت خارج شده و به اسلام گرویده بودند و در ارتش عثمانی خدمت می کردند.

(12) Liebig شهر دانشگاهی در آلمان

(13) Arsenic از نظر شیمیایی خیلی نزدیک است به فسفر .

14) Saravak

15) Canton

16) Kouang-Toung

17) Kouange-Si

18) Changhai

19) Nankin

20) Pekin

21) Te'ing

(21) Stanitsa بزبان اسلاو، به سربازان قزاق اطلاق می شود

23) Daour

24) Amour

12

کارل مارکس

عهد نامه ایران

لندن 12 ژوئن 1857

در روزنامه دیلی تریبون شماره 5048 . 24 ژوئن
1857

اخیرا لرد پارلمرستون در پاسخ به برخی از پرسشهای اتاق بازرگانی خودش درباره جنگ علیه ایران به تندی گفته بود :
به محض این که قرارداد صلح تصویب شود، اتاق بازرگانی هم نظر خود را درباره جنگ اعلام خواهد کرد.» قرار داد صلح به تاریخ 4 مارس 1857 در پاریس به امضاء رسید و به تاریخ 2 می 1857 در بغداد تصویب شد و هم اکنون زیر نظارت اتاق بازرگانی است. این قرارداد شامل چهارده بند است که هشت بند آن مرتبط است با شرایط جاری در قراردادهای صلح. بند 5 مشروط است به خروج نیروهای کشور ایران از شهر هرات و دیگر مناطق افغانستان که می

بایستی ظرف سه ماه پس از رد و بدل نمودن تصویب نامه به اجرا گذاشته شود. طبق مصوبه بند چهارده، دولت بریتانیا متعهد شده است که پس از تحقق یافتن موارد قید شده، نیروهایش را فوراً از بنادر و جزایر متعلق به ایران خارج سازد. جالب توجه این است که در مورد خروج نیروهای ایران از هرات، حتی پیش از تسخیر بوشهر باید یادآور شویم که چنین موردی طی مذاکرات طولانی در کنستاتینپل از جانب سفیر ایران، فرخ خان به لرد استانفورد دو ردکلیف Lord Stratford de Redcliffe صراحتاً پیشنهاد شده بود. تنها امتیاز جدیدی که انگلستان در کوران این مذاکرات کسب کرد مربوط بود به استقرار واحدهایش در طول بدترین فصل سال و در طاعون زده ترین بخش از امپراتوری ایران. درباره مصیبتی که آفتاب، مرداب و دریا در طول تابستان بر سر خود اهالی بومی بوشهر و محمرا نازل می کند، نویسندگان قدیم و جدید به تفصیل نوشته اند. ولی نیازی به چنین مراجعی نیست، زیرا همین چند هفته پیش، سر هانری راولینسون Sir Henry Rawlinson از مجرب ترین قضات و از طرفداران پالمستون، رسماً اعلام کرد که واحدهای انگلیسی- هندی در شرایط آب و هوایی دهشتناک، مطمئناً از پای درخواهند آمد. روزنامه تایمز لندن London Times نیز به محض اعلان پیروزی در محمرا، نوشت که علی رغم قرارداد صلح، برای حفظ جان سربازان ضروری ست که واحدهای نظامی تا شیراز پیش روی کنند.

خودکشی یک دریاسالار و یک ژنرال بریتانیایی که در رأس واحدهای نظامی گماشته شده بودند، به علت نگرانی و اضطراب عمیقی بود که از سرنوشت قریب الوقوع واحدهایشان احساس می کردند، و این که مطابق با دستورات دولت نمی بایستی فراتر از محمرا پیش روی می کردند. به این ترتیب به یقین می توانیم منتظر مصیبت دیگری باشیم که به آن چه در کریمه (1) روی داد، شباهت زیادی دارد، البته با شدت کمتر. ولی این بار نه به سبب ضروریات نظامی یا اشتباهات مسخره آمیز دستگاه اداری، بلکه به علت معاهده ای که با شمشیر فاتح نوشته شده بود. در بندهای مصوب معاهده مذکور جمله ای هست که اگر خوشایند پالمستون باشد، می تواند به گشایش بحث و جدل تازه ای بیانجامد.

طبق بند چهاردهم بریتانیا موظف به خارج ساختن نیروهایش از بنادر و جزایر ست که به کشور ایران تعلق دارد. بنابر این پرسش اینجاست که آیا محمرا به ایران تعلق دارد یا نه. ترک ها هرگز از داعیه خود روی این منطقه که روی دلتای رود فرات واقع شده است صرف نظر نکردند. زیرا با توجه به این که بندر بصره در برخی از فصول عمق بسیار کمی دارد و برای شناورهای سنگین مناسب نیست، محمرا از دیرباز تنها بندر آنها در سواحل این رود بوده است. بنابراین اگر پالمستون چنین راه حلی را انتخاب کند، می تواند به این بهانه که این بندر به ایران تعلق ندارد، آن را به تصرف خود در آورد و راه حل نهایی را به گشایش آن در مسئله مرزی بین ایران و ترکیه موکول کند.

بر اساس بند 6، ایران موظف است که از هر گونه ادعای ارضی روی شهر هرات و ایالات افغانستان چشم پوشی کند و از دخالت در امور داخلی افغانستان نیز خود داری نماید. استقلال هرات و افغانستان را به رسمیت بشناسد و هرگز سعی نکند آن را به مخاطره بیاندازد. و در صورت بروز اختلاف با هرات و افغانستان، برای رفع بحران «به میانجی گری دولت بریتانیا مراجعه کند، و دست به

اسلحه نبرند مگر این که میانجی گری دولت بریتانیا بی نتیجه بماند».

دولت بریتانیا نیز به سهم خود متعهد می شود که همواره از نفوذ خود در دولت های افغانستان استفاده کند و از هر گونه سوء تفاهم و ابهام از جانب آنها پیش گیری نماید و « تمام امکانات خود را به بهترین وجهی به کار ببندد تا اختلافات به شکل عادلانه ای برای ایران فیصله پیدا کند. چنین بندی از معاهده، با قطع نظر از فرمول های اداری و رسمی، هیچ مفهوم دیگری بجز باز شناسی استقلال هرات نداشت، یعنی همان امتیازی که در کنفرانس کنستانتینپل فرخ خان پیشنهاد کرده بود و بدان رضایت داده بود. حقیقت این است که بر طبق این بند، دولت بریتانیا داوری رسمی خود را بین افغانستان و ایران تثبیت و به ثبت می رساند. و این نیز همان نقشی ست که از ابتدای قرن به عهده گرفته بود. حال آن که آیا قادر به انجام چنین تعهدی باشد، مسئله ای است که نه به حقوق قانونی که به زور بستگی خواهد داشت. علاوه بر این اگر شاه در دربارش با فردی مثل هوگو گروتیوس Hugo Grotius ملاقات می کرد، او می توانست به دقت بگوید که هر آنگاه کشوری مستقل، حق دخالت به امور بین المللی خود را به کشور بیگانه ای واگذار کند، چنین رابطه ای از نظر قاضی باطل و قابل پی گیری نیست. و این نکته ای است که در مورد چنین قراردادی مشاهده می شود، زیرا انگلستان به شیوه شاعرانه ای افغانستان را تعریف می کند که گویی چند قبیله مختلف می توانند دولت و کشور مستقلی را تشکیل می دهند. دولت افغانستان به مفهوم دیپلماتیک کلمه همانقدر واقعیت دارد که دولت پان اسلاو Panslave. بند 7 مقرر می سازد که هر آن گاه مرز ایران توسط حکومت های افغانی مورد تجاوز قرار گرفت، دولت ایران حق خواهد داشت با عملیات نظامی تجاوز را سرکوب کند، ولی پس از مجازات تعرض کنندگان باید به مرز عادی خود باز گردد. چنین شرطی در واقع تکرار واژه به واژه همان بند از قرار داد 1852 است که به تصرف بوشهر انجامید.

بر اساس بند 9، دولت ایران با استقرار و باز شناسی کنسول عمومی، کنسول، نایب کنسول موافقت دارد و نمایندگان بریتانیا را به عنوان ممتازترین ملت می داند. ولی بر اساس بند 12 دولت بریتانیا «از این پس از حق حمایت شهروندان ایرانی که در خدمت دولت بریتانیا یا کنسول عمومی، کنسول، نایب کنسول و نمایندگان کنسول نیستند چشم پوشی می کند.»

پیش از آغاز جنگ، فرخ خان با استقرار کنسول بریتانیا در ایران موافقت کرده بود. قرارداد حاضر تنها موردی را که اضافه کرده است، چشم پوشی کردن انگلیس از حمایت شهروندان ایرانی بود، حقی که در واقع یکی از دلایل جنگ بود. اتریش، فرانسه و دولت های دیگر هریک حق ایجاد کنسولگری هایشان را در ایران به دست آورده بودند ولی بدون هیچ گونه راهزنی دریایی. سرانجام، معاهده دربار تهران را مجبور ساخت که به بازگشت مورای M. Murray تن در دهد و به علاوه عذر خواهی از این جنتمن نیز قید شده بود، زیرا در نامه ای از جانب شاه به صدر اعظم از او به عنوان مردی ابله، ناآگاه، غیر معقول، کوتاه بین و نویسنده پرونده ای وقیح و ناشایست یاد کرده است. عذر خواهی از مورای نیز توسط فرخ خان انجام گرفته بود، ولی این عذر خواهی از جانب دولت بریتانیا رد شد و اصرار داشت که صدر اعظم برکنار شود و از ورود مورای به تهران «با کورنوموز

وفلوت و چنگ و موسیقی باشکوهی، استقبال به عمل آید». با پذیرش پست کنسول عمومی در مصر عنایت شخص بروت را به خود جلب کرده بود و در اولین سفر به بوشهر، به اعتبار نام شاه رسماً در بازار به فروش تنباکو اقدام کرد و شوالیه سرگردان بانوی ایرانی شده بود که فضیلت چندان روشنی نداشت، به همین دلایل مورای نتوانست معرف شخصیت و مثال بارز بزرگ منشی بریتانیا در نزد شرقیان باشد. بازگرداندن اجباری او به دربار ایران باید به عنوان موفقیتی مشکل برانگیز برآورد شود. در مجموع این معاهده، صرفنظر از امتیازاتی که فرخ خان پیشکش کرده بود، هیچ موردی نداشت که ارزش نوشتن روی کاغذ را داشته باشد و هزینه متحمل شده و خون ریخته شده را توجیه کند.

سودی که از لشکرکشی به ایران نصیب بریتانیای کبیر شد تنها به جلب تنفر تمام آسیای میانه خلاصه نمی شود: روی گردانی هند، تقلیل روزافزون واحدهای هندی، تحمیل هزینه سنگین به خزانه هند، احتمال تقریباً ناگزیر مصیبت دیگری نظیر کریمه وجود دارد، که باید به پذیرش رسمی میانجی گری بناپارت بین انگلستان و دولت های آسیایی، و سرانجام کسب دو نوار پر اهمیت توسط روسیه، یکی روی دریای خزر (کاسپین) دیگری روی مرز شمالی سواحل ایران بیانجامد.

پانوشت

Crimée

کریمه شبهه جزیره ای ست در جنوب اوکراین در ادامه دریای سیاه. از نظر تاریخی به دولت عثمانی و سپس به روسیه تعلق داشته است. این شبهه جزیره از سال 1954 به اوکراین تعلق گرفت. مردم این منطقه اساساً روس زبان هستند. یکی از شهرهای آن یالتا می باشد که قرارداد یالتا بین استالین، روزولت و چرچیل بسیار معروف است. جنگ کریمه 1853-1856. روسیه در عهد نیکلای اول علیه امپراتوری عثمانی و متحدین آن یعنی فرانسه، انگلیس و ایتالیا به وقوع پیوست.



بریگاد سبک اسلحه در حال تاخت

13

فردریش انگلس

برگزیده ای از مقاله

«افغانستان»

10 اوت 1857

New american

Cyclopaedia, t.I, 1858

افغانستان کشور آسیایی وسیعی ست که در شمال غربی هند و بین ایران و هند واقع شده، و از طرف دیگر بین هندوکش و اقیانوس هند محدود می باشد، و تا پیش از این نیز مناطقی از ایران در خراسان و کوهستان و هرات، و به همین ترتیب بلوچستان، کشمیر، سند و بخش قابل ملاحظه ای از پنجاب را در بر می گرفته است. در سرحدات کنونی، جمعیت افغانستان احتمالاً حدود چهار میلیون نفر است. موقعیت جغرافیایی افغانستان و خصوصیات ویژه مردم این کشور از نظر سیاسی واجد اهمیت قابل توجهی است و نمی توان آن را در رابطه با مسائل آسیای مرکزی دست کم پنداشت.

دولت سلطنتی ست ولی اقتدار شاه در رابطه با اتباع دلیر و نافرمان او، امری نامطمئن به نظر می رسد. کشور به مناطق مختلفی تقسیم شده و هر منطقه توسط نماینده شاه اداره می شود و هم اوست که مالیات ها را دریافت کرده و به پایتخت ارسال می کند.

افغان ها نژادی اصیل، دلیر، نیرومند و مستقل هستند. تنها فعالیت آنها دامداری و کشاورزی بوده و نسبت به تجارت و حرفه های دیگر کاملاً بی اعتنا هستند و اساساً چنین فعالیت هایی را با تحقیر به هندی ها و دیگر ساکنین شهرها واگذار می کنند.

برای افغان ها، جنگ محرکی ست که در زندگی و فعالیت های یکنواخت آنان تنوعی تازه ایجاد می کند. افغان ها به قبایل مختلفی تقسیم می شوند که در رأس آنها رؤسای مختلف به تعریفی خاص، و به شکل فئودالی حکمرانی می کنند. تنفر رام نشدنی افغان ها از قدرت، و عشق به استقلال فردی مانع از این بوده است که به ملتی قدرتمند تبدیل شوند.

با این وجود همین بی ثباتی و خود اختیاری، از آنان همسایگان خطرناکی ساخته است. چرا که برای تسلیم شدن به بوالهوسی هایشان مستعد بوده و از همین رو، تمایلاتشان براحتمی می تواند به تحریک توطئه های ماهرانه جهان سیاست به فعالیت واداشته شود.

دو طایفه اصلی در میان پشتون ها، یعنی درانی ها Durrani و قیلدزی ها Ghildzis بی وقفه چاقوهایشان را برای یک دیگر بیرون می کشند. درانی ها قدرتمندترین طایفه هستند و بر حسب چنین قدرتی ست که رئیس آنها یا خان Khan خود را شاه افغانستان می داند. درآمد او معادل ده میلیون دلار است. ولی حیطه اصلی اقتدار

او تنها به قبیله خود او محدود می شود. مأمورین نظامی اساسا از جانب درانی ها تأمین می شود، و بقیه ارتش از میان قبایل دیگر و ماجراجویانی که به امید مزد و غارت به آن می پیوندند. امور عدلیه در شهرها به حاکم شرع واگذار می شود ولی افغان ها به ندرت به قانون مراجعه می کنند. قدرت خان ها در امور کیفری در حد حق تعیین مرگ و زندگی ست.

انتقام خون ریخته شده، نزد آنان وظیفه ای فامیلی ست. با این وجود مردمی آزاد منش و سخاوتمند هستند و وقتی که تحریکشان نکنند، مهمان نوازی نزد آنان از چنان تقدسی برخوردار است که حتی اگر دشمن خونی باشد و با آنها نان و نمک بخورد، حتی اگر از روی خدعه گری باشد، از انتقام مبرا خواهد ماند و حتی می تواند در برابر مخاطرات دیگر از میزبان خود درخواست حمایت کند.

افغان ها مسلمان و سنی مذهب هستند، ولی تعصب خاصی ندارند و ازدواج بین سنی و شیعه امر استثنایی به حساب نمی آید. افغانستان به طور متوالی زیر سلطه مغول و ایران بوده است. پیش از رسیدن انگلیسی ها به سواحل هند، تهاجمات خارجی به دشت های هندوستان پیوسته از طریق افغانستان صورت می گرفت. سلطان محمود، چنگیزخان، تیمورخان و نادر شاه، همگی از همین راه عبور کرده اند.

در سال 1747، پس از مرگ نادر، احمد شاه که هنر جنگ را نزد ماجراجویان نظامی آموخته بود، بر آن شد تا به سیطره ایران پایان بخشد. در عهد سیادت او افغانستان به اوج بزرگی و شکوفایی خود در دوران مدرن رسید. او به خاندان سودوزی Soudosis تعلق داشت و نخستین کاری که انجام داد تصاحب غنائمی بود که رئیس مرحوم خود او از هند آورده و باقی گذاشته بود. در سال 1748، او به ناراندن والی مغول در کابل و پیشاور نائل آمد و با عبور از اندو Indus بسرعت پنجاب را تسخیر کرد. سیطره او از خراسان تا دهلی گسترش یافت و حتی با شاهزادگان محرات Mahrattes به زورآزمایی پرداخت.

با این وجود چنین جنگ هایی مانع از این نبود که او از هنر صلح کاملا بی بهره باشد، او حتی موفق شد که نام خود را به عنوان شاعر و تاریخ نویس زبان زد خاص و عام کند. احمد شاه در سال 1773 از جهان رفت و تاج پادشاهی را برای پسرش تیمور به ارث گذاشت. ولی چنین مسئولیتی از عهده تیمور خارج بود، و قندهار را که پدرش بنیانگذاری کرده بود، یعنی شهری که در مدت کوتاهی به شهر پر جمعیت و ثروتمندی تبدیل شده بود، رها کرد و پایتخت حکومت خود را در کابل مستقر ساخت. در طول حکومت او اختلافات قبیله ای که احمد شاه آن را از بین برده بود، دوباره به حالت فعال آمد.

تیمور در سال 1793 درگذشت و زماون Zémaoun جانشین او شد. این شاهزاده رؤیای افزایش قدرت مسلمانان هند را در سر می پروراند. ولی چنین طرحی تصرفات انگلیس را قویا به مخاطره می انداخت، به طوری که سر جان ملکم مأموریت یافت که در سرحدات به ملاقات افغان ها برود و آنان را به آرامش و احترام به قانون دعوت کند، و از طرف دیگر با ایران باب مذاکراتی را گشودند تا چنان چه افغان ها بخواهند دست به حرکتی بزنند، در این صورت با همکاری ایران از دو جانب در معرض آتش قرار گیرند. با این وجود چنین پیش گیری هایی ضرورتی نداشت زیرا زماون شاه بیش از

اندازه گرفتار دسیسه چینی ها و شورش های داخلی بود و طرح های بلند پروازانه او نقش بر آب شده بود. محمود برادر شاه، شهر هرات را به تصرف خود در آورد و می خواست آن را به حکومتی مستقل تبدیل کند، ولی طرح او نیز با شکست مواجه شد و به ایران گریخت. زماون شاه به یاری خاندان باراکسیس Baraksis بر تخت سلطنت جلوس کرده بود که در رأس آن شیل افروز خان Sheil Afros Khan قرار داشت. انتخاب وزیری از جانب زماون شاه که محبوبیتی در بین مردم نداشت، موجب تنفر طرفداران قدیمی او شد و بر این اساس بود که تو طئه چینی کردند، ولی با آشکار شدن چنین توطئه ای، شیل افروز خان کشته شد.

در پی چنین حوادثی شورشیان محمود را فراخواندند، و زماون شاه زندانی شد و چشم هایش را نیز درآوردند. پس از محمود که درانی ها از او حمایت کرده بودند، قیلدیزها شاه شجاع را داشتند که مدتی بر تخت سلطنت نشست ولی سرانجام با توطئه و خیانت طرفداران خودش متواری و به سیک ها پناهنده شد. در سال 1809 ناپلئون ژنرال گاردن را به ایران فرستاد و به این امید که شاه را Feth Ali Chah به تسخیر هند تشویق کند، و دولت انگلیس در هند نیز نماینده ای به دربار شاه شجاع فرستاد که مقاومتی را در مقابل ایران سامان دهد. در این دوران راجیت- سینگ Rajit Singh با افتخار به قدرت رسیده بود. او از جمله رؤسای سیک بود که با تدبیر به کسب استقلال از افغان ها نائل آمده، و حکومت خود را در پنجاب مستقر ساخته بود، و به این ترتیب لقب مهاراجا (شاه کبیر) به او داده بودند و مورد احترام دولت انگلیس و هند نیز بود. با این وجود محمود قدرت طلب و غاصب، نمی بایستی مدت زیادی از پیروزی خود خشنود باشد. فاتح خان Futteh Khan از وزرای او بود که متناوبا بر اساس بلند پروازی ها و منافع شخصی دائمی بین محمود و شاه شجاع رفت و آمد می کرد، و سرانجام توسط پسر شاه بنام کامران دستگیر شد که پس از درآوردن چشم هایش او را به قتل رساند. خاندان وزیر قدرتمندی که به قتل رسیده بود، به خاطر انتقام خون او قسم یاد کردند. در نتیجه شاه دست نشانده یعنی شاه شجاع را فراخواندند و محمود متواری شد. با این وجود شاه شجاع، که موجب نارضایتی هایی شده بود، خیلی زود قدرت را به یکی از برادرانش واگذار نمود. محمود به هرات گریخت که زیر سلطه او بود و پس از درگذشت وی بسال 1829، پسرش کامران جانشین او شد. خاندان براکسیس که از این پس در اوج قدرت به سر می بردند، سرزمین را بر اساس سنت های ملی بین اعضا تقسیم کردند، به این معنا که منازعات ادامه می یابد ولی تنها در مقابله با دشمن مشترک خواهد بود که اتحاد خود را باز می یابند. یکی از برادران محمد خان شهر پیشاور را در اختیار خود داشت و به خاطر آن به راجیت سینگ مالیات می پرداخت، یکی دیگر در غزنی، و سومی در قندهار، در حالیکه دوست محمد Dost Mohammad که قدرتمندترین این خاندان بود در کابل حکومت می کرد. و نزد هم او بود که بسال 1835، کاپیتان الکساندر برن Alexandre Burnes را به عنوان سفیر فرستادند، یعنی در دورانی که انگلستان و روسیه در مورد ایران و آسیای مرکزی، علیه یک دیگر دسیسه چینی می کردند.

به این ترتیب به دوست محمد قول اتحادی را داد که خوشایند او واقع نشد. چه دولت انگلیس و هند از او تمام انتظارات ممکن را

داشت ولی بی آن که ما به ازایی پیشنهاد کند. در سال 1838 ایرانی ها به مدد روس ها هرات را محاصره کردند که در واقع کلید افغانستان و هند بود. یک نماینده ایرانی و یک نماینده روس به کابل گسیل شدند، و دوست محمد علی رغم رای منفی بریتانیایی ها از قبول هر گونه تعهد عینی، از آنها استقبال به عمل آورد و موجب گشایش هایی برای طرف مقابل شد. کاپیتان الکساندر برن رفت، و لرد اکلاند (Lord Auckland) که والی اعظم هند بود، تحت تأثیر دبیر دفتر خود مک ناگتن (W.Mc Naghten) مصمم گشت تا دوست محمد را به خاطر عملی که مرتکب شده بود، تنبیه کند. و بر این اساس عزل و جایگزین کردن او توسط شاه شجاع طرح ریزی شد که از جیره بگیران دولت هندی بود. به این ترتیب قراردادی با شاه شجاع و سیک ها منعقد گردید : شاه به جمع آوری سپاهی پرداخت که حقوق آنها را دولت بریتانیا می پرداخت و آموزش آنها نیز به عهده افسران بریتانیایی بود، و در عین حال واحدهای انگلیسی- هندی در منطقه ساتلج (Satledj) متمرکز شدند. مک ناگتن به معاونت برن این لشکر کشی را به عنوان فرستاده انگلیس به افغانستان همراهی می کرد. در این فاصله زمانی ایرانی ها به محاصره هرات خاتمه دادند، و در نتیجه تنها انگیزه مداخله در افغانستان از میان برداشته شده بود. با این وجود در دسامبر 1838 واحدهای نظامی به طرف سند حرکت کردند : تمام کشور را به تسلیم واداشتند و از این پس می بایستی که به نفع سیک ها و شاه شجاع باج و خراج بپردازند.

به تاریخ 20 فوریه 1839، ارتش بریتانیا از اندو عبور کرد. این ارتش شامل تقریباً 12000 مرد جنگی به همراهی 40000 غیر نظامی بود و البته بدون محاسبه سپاهی که اخیراً توسط شاه شجاع ایجاد شده بود. در ماه مارس به گذرگاه بلان Bolan رسیدند، اندک اندک کمبود مواد غذایی و علوفه اولین نتایج خود را با سقط شدن صدها شتر اعلام شد، و بخش قابل ملاحظه ای از بار و بندیل ها از دست رفت. در 7 آوریل از گذرگاه خوجاک Khodjak بدون برخورد با هیچ مقاومتی عبور کردند، و در 25 آوریل وارد قندهار شدند، یعنی شهری که شاهزاده های افغان، برادران دوست محمد رها کرده بودند. پس از دو ماه استراحت، سر جان کین Sir John Keane ، فرمانده لشکر با بجا گذاشتن یک بریگاد(1) تحت فرماندهی نات Nott در قندهار، با بخش کثیر لشکرش به طرف شمال حرکت کرد. غزنی، قلعه تسخیر ناپذیر افغانستان در 22 ژوئیه فرو افتاد. یک سرباز فراری خبر آورده بود که دروازه کابل تنها جایی ست که سنگر بندی نشده است. به این ترتیب دروازه کابل را منفجر کردند و شهر از همین طریق مورد تهاجم قرار گرفت.

بعد از چنین مصیبتی، سپاهی که دوست محمد گردآوری کرده بود بیرق را به زمین نهادند و به این ترتیب در 6 اوت تمام دروازه های کابل گشوده شد. شاه شجاع ظاهراً تاجگذاری کرد ولی قدرت واقعی در اختیار مک ناگتن بود که تمام مخارج این شاهزاده را از خزانه هند می پرداخت. این گونه به نظر می رسید که تسخیر افغانستان به تمامی تحقق یافته و به بخش مهمی از یگان های نظامی دستور بازگشت صادر کردند.

ولی افغان ها به هیچ عنوان از این که تحت فرمانروایی کافران فرنگی Feringhee Kaffirs باشند، خشنود نبودند، و بین سال های 1840 و در تمام طول سال 1841 شورش ها یکی پس از دیگری سر

تا سر کشور را به ناآرامی کشاند. واحدهای نظامی انگلیسی- هندی به ناچار دائم می بایستی در حرکت باشند. با این وجود مک ناگتن بر این عقیده بود که این حالت عمومی و عادی افغانستان است و به متروپل نوشته بود که همه امور به خوبی پیش می رود و قدرت شاه شجاع در حال تثبیت است و با این حساب اظهارهای نظامیان و دیگر مأمورین سیاسی کاملاً بی نتیجه می ماند. سال 1840 دوست محمد خود را به بریتانیایی ها تسلیم کرده بود که بعد او را به هند فرستادند.

تمام شورش هایی که در طول تابستان سال 1841 بوقوع پیوست، سرکوب گردید، و در اطراف ماه اکتبر، مک ناگتن به عنوان والی بمبئی برگزیده شد و آماده شد تا با واحدهای نظامی که تحت فرماندهی داشت، به طرف هند حرکت کند. ولی دیری نگذشت که طوفان آغاز شد.

اشغال افغانستان برای خزانه هند سالی 1250000 لیور استرلینگ تمام می شد. و می بایستی که مخارج 16000 نظامی نظامی انگلیسی- هندی و واحدهای شاه شجاع و 3000 سرباز دیگر را تأمین می کردند که در سند و گذرگاه بولان مستقر ساخته بودند.

مخارج دربار شاه شجاع، کارمندان و تمام مخارج دولت او به عهده خزانه هند بود. علاوه بر این ها رؤسای افغان کمک های مالی دریافت می کردند و یا به عبارت دیگر باید از همان منبع خریداری می شدند که مانع خساراتی شوند که در غیر این صورت از جانب آنها تهدیدشان می کرد. مک ناگتن اعلام داشته بود که ادامه این وضع ناممکن است و دیگر مخارج افغانستان قابل تحمل نیست. بنابراین در پی راه حلی برای تقلیل بودجه، به این نتیجه رسید که راهی نیست مگر تقلیل کمک های مالی به رؤسا. از همان روزی که او چنین طرحی را به اجرا گذاشت، رؤسا نیز طرح توطئه ای را برای پایان بخشیدن به سیطره بریتانیایی ها به اجرا گذاشتند، به شکلی که خود مک ناگتن به وسیله ای تبدیل شد برای تمرکز نیروهای شورشگر که تا این جا به شکل پراکنده بدون هماهنگی و بدون وحدت عمل علیه متجاوزین می جنگیدند. در عین حال روشن است که در این دوران تنفر از تسلط بریتانیا نزد افغان ها به نقطه اوج خود رسیده بود. فرماندهی انگلیسی ها در کابل به عهده ژنرال الفینستون Général Elphinston بود که پیر مردی نقرسی، نا مصمم، متناقض و کاملاً نالایق بود. واحدهای نظامی پشت حصارهای سنگریندی شده موضع می گرفتند ولی حصارها بقدری گسترده بودند که تمام پادگان به سختی قادر به احاطه تمام آن می شد چه رسد به این که واحدهایی برای نبرد در منطقه باز بفرستند. ساخت و ساز حصارها و سنگرها و چاله ها و جان پناه ها بقدری نامناسب و ضعیف بود که اسب به راحتی از آن عبور می کرد. و علاوه بر این ها از آن جایی که تمام این نقاط ضعف کم بودند، باید اضافه کرد که موقعیت اردوگاه به شکلی بود که برای تک تیراندازهایی که در بلندی های اطراف کمین کرده بودند طعمه خوبی به نظر می رسید، مضافاً بر این که تمام مایحتاج و آذوقه و داروها در فاصله ای دور از اردوگاه نگهداری می شد و چند باغ با دیوارهای بسته و یک قلعه کوچک که توسط انگلیسی ها اشغال نشده بود، بین آنها فاصله می انداخت. قلعه بلا حصار Bala Hissar در کابل می توانست اردوگاه زمستانی بسیار مطمئنی برای تمام لشکر

باشد. ولی برای خشنودی شاه شجاع هیچ پادگانی به آن جا نفرستاده بودند.

دوم نوامبر 1841 شورش آغاز شد. خانه الکساندر برن، در شهر، مورد حمله قرار گرفت و او به قتل رسید. ژنرال بریتانیایی هیچ عکس عملی از خود نشان نداد، و عدم مجازات به شورشگران قدرت تازه ای بخشید.

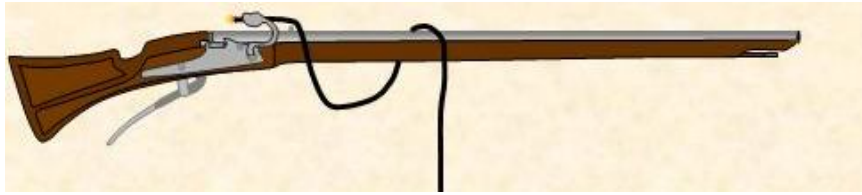
الفینستون سرگردان و طعمه فرامین متناقض شده بود و دیری نگذشت که شیرازه تمام امور از هم گسیخت، یعنی همان چیزی که ناپلئون با سه کلمه تعریف می کند: فرمان، ضد فرمان، بی نظمی. «بلا حصار» بدون دفاع مانده بود و واحدهایی هم که جهت سرکوب شورشیان فرستاده بودند شکست خوردند، و همین موجب شد که افغان ها بیش از پیش تشویق شدند. 3 نوامبر استحکامات مجاور اشغال شدند. 9 نوامبر استحکامات دیده بانی تنها با 80 نظامی توسط افغان ها اشغال شد و بریتانیایی ها دچار گرسنگی شدند. از 5 نوامبر الفینستون می خواست با افغان ها وارد مذاکره شود تا از آنها راهی را برای خروج از کشور معامله کند. سر انجام در اواسط ماه نوامبر در شرایطی که تردیدها و ناتوانی او تمام واحدها را به حد نا امید کننده ای تقلیل داده بود و دیگر هیچ کدام، نه سربازان اروپایی و نه سربازان هندی، توان روحی لازم برای رویارویی با افغان ها را نداشتند. مذاکرات با رؤسای افغان آغاز شد و طی آن مک ناگتن به قتل رسید. برف زمینی ها را پوشانده بود و مواد غذایی بیش از پیش نایاب می شد. در اول ژانویه قرارداد تسلیم به تصویب رسید. و تمام خزانه می بایستی مبلغ 190000 لیور استرلینگ به افغان ها بپردازد و علاوه بر این پرداخت 140000 لیور دیگر به آنها می بایستی به امضاء رسد. تمام توپخانه و مهمات به استثناء شش توپ شش پوسی (2) و سه کوهستانی، بر جا گذاشته شدند. و می بایستی که افغانستان کاملا تخلیه شود. و رؤسا قول داده بودند که غذا و آذوقه در اختیار آنها بگذارند. 5 ژانویه بریتانیایی ها با 4500 نظامی و 1200 غیر نظامی عقب نشینی خود را آغاز کردند. راه پیمایی کافی بود که آخرین بازمانده تفاوت نظم نظامیان و غیر نظامیان در هرج و مرج غیر قابل علاجی محو شود، و هر مقاومتی را ناممکن سازد. سرما، برف و کمبود مواد غذایی به همان شکلی که در عقب نشینی ناپلئون پس از رها کردن مسکو، رخ داده بود، تکرار شد. با این تفاوت که به جای قزاق ها، این بار تیراندازان ماهر افغانی از بلندی ها با حفظ فاصله و با تفنگ های سر پر دوربرد (3) به روی بریتانیایی ها تیراندازی می کردند. رؤسای که قرارداد پایان جنگ را امضاء کرده بودند، نمی توانستند و نمی خواستند جلوی قبایل کوه نشین را بگیرند. گذرگاه کورد- کابل Kourd Caboul به گورستان تقریباً تمام ارتش تبدیل شد، و آن تعداد اندکی هم که از این گذرگاه جان سالم به در برده بودند، کمتر از 200 اروپایی بودند که در گذرگاه جاگدالک Djagdalak کاملاً نابود شدند.

تنها یک مرد و آن هم دکتر برایدون Docteur Brydon بود که به جلال آباد رسید که داستان را تعریف کند. با این وجود چندین افسر توسط افغان ها اسیر شده بودند. جلال آباد توسط لشکر سال Sale محافظت می شد. با این که دستور گرفته بود کشور را تخلیه کند، شهر را ترک نکرد، نات نیز در قندهار همین کار را انجام داد. غزنی سقوط کرده بود، و حتی یک سرباز هم در محل دیده نمی شد و صدای توپخانه ای به گوش نمی رسید، و تمام سربازان هندی در اثر

عدم تطبیق با آب و هوای منطقه از پا درآمده بودند. در این مدت، مقامات عالی بریتانیایی در مناطق مرزی با اولین اخبار از حوادث مصیبت بار کابل، یگان‌هایی را در پیشاور به قصد تقویت نیروها در افغانستان متمرکز ساختند. ولی عبور و مرور به سختی امکان پذیر می شد و سربازان هندی نیز پیوسته فوج فوج بیمار می شدند. ژنرال پولاک Général Pollock در ماه فوریه فرماندهی را به عهده گرفت، و در پایان مارس 1842 نیروهای کمکی دریافت کرد. او از گذرگاه خیبر Khyber عبور کرد و به یاری سال Sale به جلال آباد آمد که در ظرف چند روز تمام تهاجمات افغان را با شکست مواجه ساخت. لرد النبوروگ Lord Ellenborough (43) که از این پس والی اعظم هندوستان بود، فرمان عقب نشینی از افغانستان را صادر کرد، ولی نات و پولاک به بهانه مشکلات ترابری بفرمان عمل نکردند. سرانجام در آغاز ماه ژوئیه افکار عمومی لرد النبوروگ را وادار کرد تا جهت اعاده حیثیت و بازسازی وجهه و مقام ارتش بریتانیا دست به کار شود. در نتیجه، او فرمان حرکت به طرف کابل و قندهار و جلال آباد را صادر کرد. در اواسط ماه اوت، پولاک و نات حرکتشان را با هم هماهنگ کردند، و 20 اوت پولاک به طرف کابل حرکت کرد. در گاندماک Gandamak یک واحد افغان را تارو مار کرد، و 23 اوت گذرگاه گجدرک را به تصرف در آورد. 9 سپتامبر نیروهای متحد دشمن را در هم شکست. 13 سپتامبر در حاشیه تیزن Tezeen اردو زد. 15 سپتامبر به پای دیوارهای کابل می رسید. در این مدت، نات قندهار را ترک کرده بود و با تمام نیرو به طرف غزنی می تاخت، و پس از چند درگیری مختصر، نیروهای افغانی را به شکل قابل توجهی خنثی کرد. 30 اوت، غزنی را به تصرف در آورد. 6 سپتامبر دشمن شهر را ترک می کند. با تخریب استحکامات شهر شکست تازه ای به افغان ها و مواضع نیرومند علیدان Alydan وارد می سازد. 17 سپتامبر به نزدیکی های کابل می رسد و پولاک فوراً با او ارتباط برقرار می سازد. شاه شجاع مدت ها پیش توسط یکی از رؤسا بقتل رسیده بود، و از آن پس هیچ دولت رسمی در افغانستان وجود نداشت، پسرش «فاتح جنگ» Futteh Jung اسما شاه نامیده شده بود. پولاک یک واحد سوار برای نجات زندانیان کابل می فرستد، ولی زندانیان که موفق به خریداری کردن زندانیان ها شده بودند در راه به ملاقات او می آیند. برای انتقام، بازار کابل تخریب شد و بسیاری از ساکنین شهر را به قتل رسیدند. روز 12 اکتبر بریتانیایی ها شهر کابل را ترک می کنند و از طریق جلال آباد و پیشاور به هند باز می گردند. «فاتح جنگ» که موقعیت خود را در خطر می دید در پی آنها رفت. دوست محمد از اسارت خود آزاد می شود و سلطنت خود را باز می یابد. این بود تلاش بریتانیایی ها و شیوه آنان برای تحمیل شاهزاده مورد نظر خودشان در افغانستان.

پانویس

- (1) واحد نظامی احتمالاً بین 1500 تا 3500 سرباز
- (2) Pouces واحد اندازه گیری معادل 2.7 سانتیمتر
- (3) Mousquet جد تفنگهای امروزی گویا که برای تیراندازی دارای فتیله ای بوده که می بایستی آتش بزنند. شاید که تفنگ چخماقی نام رایج آن باشد.



«موسکه» در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم وارد ارتشهای اروپایی شد. طول آن تقریباً بین 1.4 تا 1.6 متر و 10 کیلوگرم وزن دارد، و قطر فشنگ سربی 14.9 میلیمتر بوده است. برخی از این تفنگهای چخماقی روی پایه کار گذاشته می شدند. برد این تفنگها در آغاز بین 50 و در ربع اول قرن هفدهم تا 300 متر بوده است. این نوع تفنگ ها احتمالاً در مدل های پیشرفته تر تا قرن نوزدهم هم کاربرد داشته است.

14

فردریش انگلس

الجزایر

17 سپتامبر 1857

New American Cyclopaedia, t.1, 1858

الجزایر بخشی از آفریقای شمالی ست که پیش از این توسط پاشای دولت عثمانی اداره می شد، و از سال 1830 ضمیمهٔ مستعمرات فرانسه شد. موقعیت جغرافیایی الجزایر در شمال به دریای مدیترانه، در شرق به تونس، از غرب به مراکش و در جنوب به صحرای بزرگ محدود می شود...

این طور به نظر می رسد که بومیان بربرها و کابیل ها یا آمازیغ ها هستند، زیرا چنین بومیانی را با این سه نام بازشناسی می کنند. از تاریخ این بومیان و ریشهٔ نژادی آنها اطلاعات زیادی نداریم، ولی همین را می دانیم که در گذشته تمام آفریقای شمال غربی را اشغال کرده بودند و در عین حال در سواحل شرقی نیز دیده می شوند. دیگر ساکنین الجزایر عرب ها هستند که از بازماندگان حملات مسلمانان می باشند، مورها (1)، ترک ها و دورگه های ترک و الجزایری، یهودیان، سیاه پوستان و سرانجام فرانسوی ها نیز در این کشور زندگی می کنند. در سال 1852 جمعیت الجزایر 2078035 نفر برآورد شده است که 134115 نفر از آنها از مهاجرین ملیت های مختلف اروپایی هستند، و علاوه بر این ها یک واحد نظامی 100000 نفری نیز حضور داشته است. کابیل ها قومی ماهر و کشاورزان قابلی هستند که در دهکده های عادی زندگی می کنند، و در عین حال در معادن و کارخانجات ذوب فلزات، در نخ ریزی پشم و پنبه نیز کار می کنند.

باروت، صابون، عسل و موم تولید می کنند و گوشت ماکیان و میوه و محصولات دیگر را برای شهرها تهیه کرده و در آن جا به فروش می رسانند. عربها عرف و عادات اجداد خود را تداوم بخشیده و لذا پیوسته در حال کوچ هستند و اردوگاه های خود را بر اساس

نیاز به علوفه برای چهار پایان و به دلایل دیگر از مکانی به مکان دیگر منتقل می‌سازند. در میان تمام ساکنین احتمالا تنها مورها چندان قابل تحسین و احترام نیستند. مورها معمولا در شهرها زندگی می‌کنند و نسبت به عرب‌ها و کابیل‌ها بیشتر به لوکس تمایل دارند، و به علت سیاست اختناق‌گر ترک عثمانی، مردمان ترسویی هستند که با این وجود شقاوت و کینه جویی خاصی را از خود نشان می‌دهند، و از نظر اخلاقی نیز در حد نازلی هستند.

شهرهای مهم الجزایر عبارتند از الجزایر که پایتخت است و قسنطنینه (کنستانتین) با جمعیتی معادل تقریبا 20000 نفر، و شهر بون (عنابه کنونی) با دژهای ساحلی اش، در سال 1847 جمعیت آن تقریبا بالغ بر 10000 نفر بوده است. در فاصله نه چندان دوری از این شهر ساحلی منطقه ای مرجانی وجود دارد که ماهی گیران فرانسوی و ایتالیایی را به خود جذب می‌کند. «بجایه» در ساحل خلیجی به همین نام واقع شده است. تسخیر سریع این شهر به علت خشونت کابیل‌هایی بود که در همسایگی آن بسر می‌بردند. کابیل‌ها با بریدن طناب‌های یک کشتی بادبانی دو دکله فرانسوی موجب غرق شدن آن شده، و سپس هر چه بود به تاراج بردند و تمام ساکنین کشتی را نیز به قتل رساندند.

در این کشور، برخی آثار باستانی مشاهده می‌شود، به ویژه در منطقه قسنطنینه و همین‌گونه در ویرانه‌های شهر قدیمی لامبسا(2) که دروازه‌های شهر به شکل جزئی باقی مانده و آمفی‌تئاتر و آرامگاهی که روی ستون‌های یونانی هنوز سرپا ایستاده است. در بخش ساحلی «کوله آ» (3)، شرشال (4)، ژولیا کازارای باستانی، نقطه ای که برای فرانسوی‌ها دارای اهمیت خاصی است، زیرا محل اقامت ژوبا (5) بوده است، و در همسایگی آن هنوز ویرانه‌های باستانی دیده می‌شوند. وهران (6) شهر دیگری است با استحکامات نظامی که تا 1792 اسپانیایی‌ها آن را در اختیار داشتند. تلمسان (7) که پیش از این اقامتگاه عبدالقادر بود در منطقه حاصلخیزی واقع شده است، شهر قدیمی در آتش سوزی سال 1670 از بین رفت، و پس از بازسازی دوباره آن ولی این بار توسط فرانسوی‌ها تقریبا به مخروبه کامل تبدیل شد. در این شهر کارگاه‌های فرش بافی و پتو دایر می‌باشد. در جنوب سلسله جبال اتلس، مزاب (8) واقع شده است، که همان «ژتولی» (9) باستانی است، ولایت بسکره مهم ترین مرکز آن می‌باشد. مردم بسکره خیلی آرام و متین هستند، و در بنادر شمالی غالباً در حرفه بازرگانی شهرت خاصی دارند.

الجزایر پیوسته به تصرف رومیان، راهزنان و عرب‌ها درآمده است. در سال 1492 زمانی که مورها از اسپانیا رانده شدند، فردیناند به الجزایر لشکر کشی کرد و پس از مسخر ساختن شهرهای وهران، بجایه و الجزایر، تهدید کرد که تمام الجزایر را کاملا به تصرف در خواهد آورد. سلیم اوتمی حاکم نتیجه یارای مقاومت در برابر نیروی مهاجمین را نداشت. در الجزایر از ترک‌ها درخواست کمک کردند و دیری نپایید که ناوگان عروج بربروس (10) به یاریشان آمد. در سال 1516 بود که عروج به الجزایر رسید و برای تسلط یافتن بر اوضاع کشور، نخستین کاری که کرد این بود که سلیم را با دست خودش به قتل رساند و سپس به اسپانیایی‌ها حمله کرد. پس از جنگی طولانی و بی نتیجه، عروج بربروس به شهر تلمسان عقب نشینی کرد و در آن جا پناه گرفت. ارتش اسپانیا شهر را کاملا به محاصره

خود در آورد و سرانجام او را به اسارت گرفته و در سال 1518 اعدام کردند(11). برادرش خیر الدین، جانشین او می شود و در صد کسب حمایت سلطان سلیمان اول بر می آید و شاهی و حکمرانی او را به رسمیت می شناسد. در نتیجه سلطان سلیمان به او لقب پاشا در الجزایر اعطاء می کند و یک واحد نظامی در اختیار او می گذارد. به این ترتیب خیر الدین، از این پس پاشای الجزایر موفق به واپس زدن اسپانیایی ها می شود و سرانجام به اوضاع کشور تسلط می یابد. بی کارها و عملیات های درخشان او علیه مسیحیان در مدیترانه موجب افتخارات تازه ای برای او شد به طوری که سلطان سلیمان اول او را کاپیتان پاشا نامید. شارل پنجم بر این شد تا دوباره حاکمیت اسپانیا را بر قرار سازد. در سال 1541 ارتشی بقدرت 370 کشتی و 30000 مرد جنگی از مدیترانه عبور کردند. ولی به علت طوفانی عظیم و زلزله تمام ناوگان پراکنده شد و تمام ارتباطات با ارتش اسپانیا متوقف گردید. به این ترتیب اسپانیایی های بی دفاع، آماج حملات طاقت فرسای دشمن قرار گرفتند و با از دست دادن 15 کشتی جنگی و 140 کشتی باربری و 8000 کشته مجبور به فرار شدند. از این تاریخ به بعد منازعات و خصومات بین دولت های بربر(12) و شوالیه های مالت (13) بی وقفه ادامه می یابد، و در این دوران ها ست که حماسه دزدان دریایی آغاز می شود که در واقع شامل کشتی های الجزایری می شود که مدت ها موجب ترور و وحشت کشورهای مسیحی در مدیترانه بودند. انگلیسی ها تحت فرماندهی بلاک (14)، فرانسوی ها تحت فرماندهی دوکنز (15)، هلندی ها و دیگر قدرت ها در دوران های مختلف به الجزایر حمله کردند.

از تاریخ نخستین اشغال الجزایر توسط فرانسه (16) تا امروز این کشور بیچاره به صحنه دائمی خونریزی و چپاول و خشونت تبدیل گشته و تسخیر هر شهری، بزرگ و کوچک به بهای قربانیان بسیار زیادی تمام شده است. قبایل عرب و کابیل که به استقلالشان بیش از هر چیز دیگری دلبستگی دارند و نفرت از تسلط بیگانه اصل خدشه ناپذیر زندگی آنان است، همگی با تهاجمات سنگینی تارومار شدند و خانه و کاشانه شان به آتش کشیده شد، محصولاتشان لگد مال گردید و بازماندگان درمانده آنها نیز یا از دم تیغ فرانسوی ها گذشتند و یا به اسفناک ترین خشونت ها و هرزگی های آنها گرفتار آمدند.

فرانسوی ها اصرار داشتند که روش های جنگی وحشیانه را اگر چه خلاف تمام شاخص های بشری و خلاف تمدن مسیحیت بود به کار ببندند. و روش های خود را به این بهانه توجیه می کردند که کابیل ها افراد وحشی و آدم کش هستند، و اسرای جنگی و زندانیان را شکنجه می کردند و می گفتند که مدارا با این وحشی ها کار اشتباهی ست. جایز هست که دولت متمدنی را که به مقابله به مثل می پردازد زیر علامت سؤال برد. با ارزیابی درخت از روی میوه هایش، و این تنها چیزی ست که می توانیم درباره الجزایر بگوییم. پس از هزینه کردن صد میلیون دلار و قربانی کردن زندگی صدها هزار انسان، برای ژنرال های فرانسوی و سربازهای فرانسوی و آنهاپی که در جنگ کریمه مدال گرفته بودند، و افسرانی که در آن آموزش دیده بودند، الجزایر یک مدرسه جنگ بود. و اما در مورد تلاشی که برای استعمار الجزایر صورت گرفت، تعداد اروپائیان در مقایسه با اهالی بومی حاکی از شکست کامل و انکار ناپذیر آن

است، یعنی در یکی از حاصلخیزترین کشورهای جهان که پیش از این انبار آذوقه ایتالیا بود و در فاصله 20 ساعتی فرانسه واقع شده و تنها امر ضروری حفظ جان و مال در مقابل دوستان مسلح و به همین منوال دشمنان وحشی ست. آیا چنین شکستی را باید به خصوصیات فرانسوی ها نسبت دهیم که برای مهاجرت قابلیت کافی ندارند و در اداره امور محلی نیز ناکار آمد هستند؟ قضاوت در چنین موردی در صلاحیت ما نیست. ولی باید دانست که تمام شهرهای مهمی که مورد حمله قرار گرفته بودند مثل کنستانتین، بون (17)، بجایه، آرزویو، مستغانم، تلمسان تمام شقاوتهای ممکن در جنگ را متحمل شدند. مردم بومی با بی رقتی از حاکمین ترک عثمانی فرمانبرداری می کردند که حداقل تنها مزیت آنها هم کیشی شان بود، ولی در رابطه با دولت تازه و دعاوی تمدن آن هیچ امتیازی نمی دیدند و علاوه بر این افراطی ترین نفرت های مذهبی آنها را برمی انگیخت. هر دولتی که قدرت را به دست می گرفت، تنها موازین دولت قبلی را با شدت بیشتری برقرار می ساخت، و دعاوی بهترین اهداف والاگرایانه آنها همواره از طریق اشغال نظامی و مانورهای واحدهای نظامی و شقاوت و سفاکی هایشان زیر علامت سؤال می رفت.

در سال 1831 بارون پیشون (18) به عنوان کارگزار امور مدنی برگزیده شده بود. او سعی کرد سیستم اداری مدنی را به شکلی سازماندهی کند که در ملازمت با حکومت نظامی عمل نماید. ولی موازینی را که برای نظارت تعیین کرده بود، برای ساواری (19)، دوک رویگو (20) وزیر اسبق پلیس ناپلئون خوش آیند نبود و با تقاضای او پیشون را عزل کردند. تحت سیادت دولت ساواری، الجزایر به تبعیدگاه افرادی تبدیل شد که از نظر سیاسی و اجتماعی تحت تعقیب دولت بودند، به عبارت دیگر یک «لژیون خارجی» (21) کامل که از افراد بزهکار تشکیل شده بود، اندک اندک، وارد الجزایر شد. بتاريخ 1833 شکایت نامه ای به اتاق نمایندگان تسلیم شد که می گفت :

« در طول سه سال اخیر ما از هر گونه بی عدالتی قابل تصویری رنج برده ایم. شکایاتی که معمولا برای مقامات نوشته می شود، پاسخی ندارد بجز تشدید خشونت خصوصا علیه همان هایی که چنین مطالبی را نوشته اند. به همین علت هیچ کس شهامت عکس العمل پیدا نمی کند و به همین علت نیز این شکایت نامه بدون امضا است.

آقایان، ما از شما استدعا می کنیم که ما را از استبداد غیر قابل تحمل نجات دهید و از زنجیر بردگی رها سازید. اگر حکومت نظامی در این کشور خاتمه پیدا نکند و حکومت مدنی جایگزین آن نشود، ما همگی از بین خواهیم رفت و این کشور هرگز رنگ صلح را به خود نخواهد دید.»

جهت رسیدگی به این شکایت نامه یک هیئت تحقیقاتی تشکیل دادند و نتیجه کار به ایجاد تشکیلات مدنی انجامید. پس از فوت ساواری، و در طول مدتی که ژنرال ووآرول (22) موقتا اداره امور را به دست داشت، برای کاهش تنش در اوضاع کارهایی صورت پذیرفت :

خشک کردن مرداب ها، ترمیم راه ها، سازمان ارتش ملی. با این وجود بازگشت مارشال کلوزل (23) موجب تعلیق تمام این کارهای عمرانی شد. و تحت فرماندهی او بود که یکی از دهشتناک

ترین لشکر کشی ها به قسنطینه (کنستانتین) انجام گرفت. در عهد صدارت مارشال کلوزل اداره امور در سال 1836 به شکلی بود که 54 نفر از صاحب منصبان شکایت نامه ای به پاریس فرستادند و در خواست کردند که هیئتی جهت رسیدگی به سوء استفاده های او تشکیل دهند. یکی از امور بارز در عهد حکمرانی لویی-فیلیپ (24) تلاش برای گسترش مستعمرات و تصاحب زمین بود. ولی چنین تلاش هایی که با زور و لشکر کشی انجام می گرفت بی فایده بود زیرا کشاورزان به محض این که از توپ های مستقر در سنگرهایشان فاصله می گرفتند به مخاطره می افتادند. تلاش برای تمرکز دادن جمعیت در شرق الجزایر و تاراندن عبدالقادر (25) به غرب (26) ثبات نسبی در کشور فراهم آورد. شکست رهبر شورشگر و دلیر آرامش و صلح را برقرار ساخت تا جایی که برخی از قبایل بزرگ فرمانبرداری خود را از دولت استعماری اعلام کردند.

پس از انقلاب 1848 (27)، ژنرال کاوینیاک (28) انتخاب شد که جایگزین دوک اومال (29) در مقام والی اعظم در الجزایر شود. دوک اومال و همینطور پرنس ژوان ویل که هر دو در الجزایر بودند، باز گشتند. ولی ظاهراً جمهوری نیز مثل دوران سلطنتی بخت و اقبال خوبی در اداره الجزایر نداشت.

برای کار روی زمین مهاجرین (استعماری) را اعزام کردند، ولی یا تعداد زیادی از آنها می مردند و یا به این علت که از جنگ خسته شده بودند، زمین هایشان را ترک می کردند. در سال 1849 ژنرال پلیسیه (30) علیه چند قبیله و روستای بنی سلا که از پرداخت مالیات امتناع کرده بودند اردو زد. مثل همیشه و بر طبق معمول تمام محصولاتشان را از بین بردند و هر چه در دستشان بود به آتش کشیدند. در مزاب، سرزمین حاصلخیزی که در حاشیه کویری قرار دارد، در پی موعظه های یکی از «مارابوها» (31) شورش های گسترده ای آغاز شد. یک واحد 1200 نفره برای سرکوب شورشیان گسیل کردند که با شکست مواجه گشت. زیرا شورش بیش از آن حدی بود که تصور می کردند و علاوه بر این توسط سازمان های مخفی که آنها را «سید عبدالرحمان» می نامیدند حمایت می شد که قتل عام فرانسوی ها در دستور روز آنها بود. سرانجام سرکوب شورشیان می بایستی منتظر لشکرکشی های ژنرال کانروبرت (32) و هریبون (33) می شد. علاوه بر این، محاصره شهر عربی زاتشا (34) نشان داد که اهالی بومی از مقاومت دست نکشیده اند و با اشغالگران شان از در مهربانی وارد نشده اند. شهر زاتشا 51 روز مقاومت کرد و سپس در حمله نهایی به تصرف استعمارگران درآمد. کابیلی کوچک تا سال 1851 که ژنرال سنت-آرنو (35)

آن را تحت فرمان گرفت، و به این ترتیب بین فیلیپویل و قسنطینه خط ارتباطی برقرار ساخت.

اعلامیه ها و روزنامه ها پیاپی خبر پیروزی و صلح از الجزایر پخش می کردند. با این وجود چنین تظاهراتی تنها مالیاتی ست که به غرور ملی می پردازند. مناطق درونی کشور تا کنون بتصرف در نیامده است. تسلط فرانسوی ها کاملاً توهّم آمیز است، به استثنای مناطق ساحلی و در نزدیکی شهرها. قبایل الجزایری پیوسته خواهان استقلال خود بوده و نفرتشان را نسبت به رژیم فرانسه ابراز می دارند که به شکل سیستماتیک خانه و کاشانه و محصولاتشان را به آتش کشیده است.

در سال 1857 مارشال راندون (36) در دهکده ها و مناطق

مسکونی کابیلی که هنوز تسلیم نشده بودند، طرح آتش و تخریب را به خوبی پیش برد، و به این هدف که مناطق تازه ای را به سرزمین های فرانسه اضافه کند. اهالی بومی تحت حکومت آهنینی به سر می برند و شورش های دائمی حاکی از موقعیت تردید آمیز اشغال کشور توسط فرانسه است. و صلحی که از آن حرف می زنند چیزی نیست بجز خانه و محصولات به آتش کشیده شده. در واقع، دادرسی اوت 1857 در وهران، که کاپیتان دوآنو، رئیس دفتر عرب (37) متهم به قتل یکی از اشراف شده بود و محکوم گردید، موجب افشای خشونت و استبداد کارگزاران فرانسوی شد...

نوشته انگلس 17 سپتامبر 1857
New American Cyclopaedia, t.1, 1858

پانوشت

- 1) Maure
- 2) Lambessa
- 3) Koléa
- 4) Cherchell

Juba (5)

ژوبای دوم پادشاه بربر (به کسر دو ب) در موریتانی (بخش غربی منطقه بربری از مراکش امروزی و در تمام بخش شمالی الجزایر امروز تا مرزهای تونس امروزی. او پسر ژوبای اول بود که در 52 سال پیش از میلاد به دنیا آمد و در 23 بعد از میلاد چشم از جهان فرو بست. او تحت حمایت رم در پایتختش در کازارا (شرشال امروزی) در شمال الجزایر حکومت می کرد.

Juba II



6) Oran وهران

7) Tlemcen

تلمسان، شهری ست در شمال غربی الجزایر. بزبان بربری به معنای چشمه خشک شده است.

- 8) M' Zab
- 9) Gétulie
- 10) Arudj Barberousse



11) ولی گویا که عروج بربروس هنگام فرار شبانه از شهر وهران، به دست محافظین خودش کشته می شود (براساس ویکیپدیای فرانسه) و سر او را در وهران به نمایش می گذارند.

Berbèr(12

بربر (به کسر هر دو ب)

13) Malte

Robert Blake (14

یکی از مهم ترین آدمیرال های انگلیسی 1599 - 1657



روبرت بلاک

Abraham Duquesne (15

1604 - 1688

یکی از بزرگترین آدمیرال های نیروی دریایی فرانسه در قرن هفدهم. او در خدمت لویی سیزدهم و چهاردهم بود.



16) 30 آوریل 1827 بین رئیس دولت الجزایر حسین و کنسول فرانسه دوال نزاعی در گرفت. موضوع دعوا این بود که دولت فرانسه نمی خواست قرضه‌هایش به الجزایرها بپردازد. در جواب وقیحانه دوال، رئیس دولت الجزایر با مگس کش په صورت او می زند. دولت شارل دهم از حادثه ای که کنسول بوجود آورده بود برای محاصره سواحل الجزایر در سال 1827 و 1829 استفاده کرد و سپس در سال 1830 برای تسخیر الجزایر را آغاز نمود.

17) بون، نام دیگر شهر عنابه یکی از قدیمیترین شهرهای الجزایر است که 1295 پیش از میلاد بنیانگذاری شده (مرجع: ویکیپدیای فرانسوی)

18) Pichon

19) Savar

20) Duc de Rovigo

Légion étrangère (21)

واحد ویژه نیروی زمینی ارتش فرانسه که در 15 اوت 1830 ایجاد شد و غالباً از مزدوران خارجی تشکیل شده است، و هنوز هم وجود دارد.

22) Théophile Voirol

Bertrand Clausel (23)

12 دسامبر 1773 – 21 آوریل 1842 مارشال فرانسوی.



Louis-Philippe (24)

6 اکتبر 1773 – 26 اوت 1850 که از سال 1830 تا 1848 پادشاه فرانسه بود.



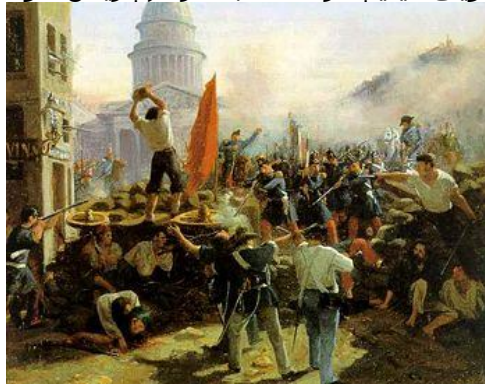
L'émir Abd El-Kader (25)

عبدالقادر الجزایری 6 سپتامبر 1808 – 26 می 1883 الهی شناس صوفی مسلک الجزایری بود. او در عین حال نویسنده و شاعر و از مردان سیاسی بود که با ایجاد واحدهای مقاومت با ارتش استعماری فرانسه مبارزه می کرد.



26) امیر عبدالقادر بین سال های 1832 تا 1847 مبارزات شکوهمند قبایل الجزایری را علیه استعمارگران فرانسوی هدایت کرد. با حمایت گسترده مردم دلیر و آزادی خواه الجزایر او موفق شد که قبایل پراکنده عرب را متحد سازد و در سال 1834 استعمارگران فرانسوی به زانو درآورد تا استقلال الجزایر غربی را به رسمیت بشناسند (به استثنای چند بند). با این وجود فرانسوی ها عهدنامه ای را که پذیرفته بودند زیر پا گذاشتند و چندین بار به دولت تازه تأسیس حمله کردند. در سال 1845-1847 سرزمینی را که عبدالقادر آزاد ساخته بود، علی رغم مقاومت دلیرانه ای که سامان داده بودند، رهبر مقاومت به مراکش عقب نشینی کرد. در سال 1845-1847 در رأس جنبش آزادی بخش الجزایر غربی دوباره به میدان نبرد باز گشت. این جنبش به شکل فجیعی سرکوب شد، ولی امیر عبدالقادر از طریق فرارگاههای صحرا به جنگ تهاجمی پرداخت. در سال 1847 به اسارت گرفته شد ولی قیام مردم الجزایر هرگز خاموش نگشت.

27) انقلاب 1848 دومین انقلاب فرانسه در قرن نوزدهم است و در 23 و 24 و 25 فوریه 1848 در پاریس به رهبری جمهوری خواهان و لیبرالها بوقوع می پیوندد. لویی فیلیپ از حمله به مردم پاریس خودداری می کند.



سنگر خیابان سوفلو فوریه 1848 . تابلو توسط هوراس ورنه
la Barricade de la rue Soufflot, Paris, février 1848, peinture d'Horace Vernet.

28) Cavaignac

Aumale (29)

منطقه ای در نرماندی. دوک یکی از القاب اشرافی ست.

30) Aimable Jean Jacques Pélissier 1794-1864



Marabout -31

زاهد و افرادی که به گروههای اسلامی اسرار آمیز تعلق دارند. این «مارابوها» در مبارزات شمال آفریقا علیه استعمارگران اروپایی فعال بودند.

François Marcellin Certain de Canrobert (32
27 ژوئن – 28 ژانویه 1895



33) Zaatcha

34) Général Saint-Arnaud

35) Général Herbillon

36) Marchal Randon

37) دفتر عرب، سازمان اداری نظامی فرانسه در الجزایر بود که به امور زندگی افراد بومی رسیدگی می کرد.

15

کارل مارکس

کمپانی هند شرقی
تاریخ و نتایج فعالیت‌های آن
جمعه، 24 ژوئن 1853

New-York Daily Tribune N° 3816, le 11 juillet
1853

بحث و جدل پیرامون پیشنهاد لرد استانلی Lord Stanley که تصویب قوانین مرتبط با هند را به تعویق می‌انداخت، به امشب موکول شد. از سال 1783 تا کنون برای نخستین بار است که مسئله هند به عنوان مسئله ای رسمی و دولتی در انگلستان مطرح می‌شود. علت چنین واقعه ای چیست؟ آغاز حقیقی کمپانی هند شرقی حدوداً به اطراف سال 1702 باز می‌گردد.

در این دوران شرکت‌های مختلفی که تا کنون با دسیسه چینی انحصار بازرگانی با این بخش از جهان را به خود اختصاص داده بودند، با هم ادغام شده و اتحادیه‌ی مشترکی را بوجود آورده بودند. از این تاریخ تا امروز، وجود کمپانی به نام کمپانی هند شرقی چندین بار زیر علامت سؤال رفت و مخاطراتی چند را به خود دید.

در سال‌هایی که کرامول Cromwell والی انگلستان بود کمپانی چندین بار به حالت تعویق درآمد و یک بار دیگر نیز توسط پارلمان در زمان حکومت گیوم سوم Guillaume III در خطر انحلال قرار گرفت. با این وجود در عهد اسلاف همین شاهزاده هلندی بود که پارلمان کمپانی هند شرقی را به رسمیت شناخت، یعنی در عهد ویگس‌ها (1) که کشاورزان امپراتوری بریتانیا بودند و زمانی که بانک انگلستان ایجاد شده بود و با وضع قوانینی که حامی تولیدات داخلی در انگلستان بود، توازن را در سطح اروپا برقرار ساخت.

این آزادی ظاهری در حقیقت، آغاز دوران انحصارات بود و نه بر اساس فرامین سلطنتی مثل عصر الیزابت و شارل اول، بلکه از سوی پارلمان و با برافراشتن بیرق منافع ملی به تأیید و تصویب رسیده بود. این دوره از تاریخ انگلستان با دوران لوئی فیلیپ در فرانسه شباهت‌های فراوانی دارد: آریستوکراسی فرتوت وابسته بزمین در حال فروپاشی بود، اگر چه بورژوازی هنوز قادر به تصاحب قدرت نبود، مگر زیر پرچم ثروتمندان و به عبارت دیگر یعنی بزرگ سرمایه داران (haute finance).

از یک سو کمپانی هند شرقی عموم مردم را از معامله و تجارت با هند محروم می‌ساخت و از سوی دیگر مجلس عوام (2) آنان را از شرکت در پارلمان منع می‌کرد. با این توصیف ما شاهد اولین پیروزی‌های بورژوازی علیه آریستوکراسی فئودال هستیم که با حرکتی ضد مردمی همراه است.

در پی چنین وقایعی بود که نویسندگان بی‌شماری مثل کوبت Cobbett از جبهه مردم دفاع کردند و آزادی آنان را نه به آینده که به

گذشته موکول دانستند. اتحاد بین سلطنت مشروطه و سرمایه داران و به طور مشخص سرمایه داران انحصار طلب، و بین کمپانی هند شرقی و انقلاب «افتخار آمیز» 1688 توسط همان نیرویی سامان یافت و کسب امتیاز کرد که سرمایه های لیبرال و سلسله های سلطنتی لیبرال، مثل همیشه و در تمام کشورها. و اتحاد و ترکیب چنین عناصری تنها از طریق فساد و بزهکاری بود که می توانست به موتور سلطنت مشروطه تبدیل شود که همانا فرشته نگهبان گیوم سوم و غول بدکاره لویی فیلیپ باشد. نتیجه بررسی های پارلمان از سال 1693 نشان می دهد که داد و دهش های کمپانی هند شرقی به مردان سیاسی که تا پیش از انقلاب فراتر از 1200 (هزار و دویست) لیور نبود به مبلغ 90000 (نود هزار) لیور استرلینگ ارتقاء یافت. دوک لید Duc de Leeds به گرفتن 5000 (پنج هزار) لیور استرلینگ متهم شده بود، و خود پادشاه عظیم الشان نیز به گرفتن 10000 (ده هزار) اعتراف می کند.

علاوه بر چنین رشوه خواری هایی، بی هیچ شرم و خجالتی تلاش می کردند که با پرداخت وام های کلان با بهره پائین به دولت و خریداری کردن رؤسای کمپانی های رقیب، چنین کمپانی هایی را از بین ببرند.

کمپانی هند شرقی جهت کسب قدرت می بایستی دولت را با رشوه تطمیع می کرد و این کاری بود که بانک انگلستان نیز انجام می داد و بر این اساس برای حفظ قدرت، کمپانی و به همین گونه بانک انگلستان، پیوسته می بایستی که به تداوم و گسترش بزهکاری هایشان ادامه می دادند. هر وقت که مدت قرارداد انحصارات به پایان می رسید، برای تمدید حق امتیاز می بایستی که دوباره مبالغی به دولت اهداء می کردند.

از یک کمپانی تجارتی، و با عبور از یک جنگ هفت ساله، همین کمپانی هند شرقی به قدرت نظامی و عامل حراست مرزی تبدیل گشت (3)، و در همین دوران بود که ساخت و ساز امپراتوری انگلستان در شرق پایه گذاری شد.

سهام کمپانی تا 263 لیور استرلینگ بالا رفت و سود سهام نیز به 5،12 درصد رسید. ولی دیری نپایید که کمپانی با رقیب تازه ای مواجه شد که از کمپانی های رقیب داخلی نبودند ولی به شکل دیگری در مقابل آنها جبهه گرفتند، یعنی به شکل وزرای رقیب و ملتی رقیب. و این موضوع را پیش کشیدند که سیطره مرزی کمپانی به کمک نیروی دریایی بریتانیا و ارتش بریتانیا گسترش یافته است و هیچ فرد بریتانیایی حق ندارد حاکمیت سرزمینی را مستقل از تاج و تخت، منتسب به خود سازد. بنابراین وزرای رقیب و ملت رقیب، هر دو مدعی سهم خود از آن همه گنجی شدند که کمپانی هند شرقی در سرزمین های اشغالی به چنگ آورده بود. طی قراردادی به سال 1767 کمپانی تنها با قبول واریز کردن سالانه 400000 (چهار صد هزار) لیور استرلینگ، خود را از خطر انحلال رهانید و به فعالیت هایش ادامه داد.

ولی کمپانی هند شرقی بجای اجرای تعهداتی که سپرده بود، و بجای پرداخت مالیات به ملت انگلستان، با مشکلات مالی مواجه شد و از پارلمان درخواست کمک مالی کرد. چنین موردی موجب تغییرات اساسی در قرارداد شد. امور کمپانی با توجه به شرایط جدید بهبود نیافت، و ملت انگلیس با از دست دادن مستعمراتشان در آمریکای شمالی (4)، ضرورت گسترش مستعمرات امپراتوری را به

شکل همه شمولی احساس می کرد. سال 1783 فوکس Fox مشهور تصور می کرد که زمان آن فرا رسیده است که طرح جنجالی خود را در مورد هند مطرح سازد و بر این اساس پیشنهاد می کرد که شورای رؤسا و سهامداران منحل شوند و به جای آنها تمام دولت هند تحت نیابت یک هیئت هفت نفره قرار گیرد که می بایستی از سوی پارلمان به این سمت انتخاب شوند. ولی چنین طرحی به یاری نفوذ شخصی پادشاهی ابله در مجلس لردها Chambre des Lords مردود اعلام شد، و این جریان موجب شد که کابینه ائتلافی فوکس و لرد نورث Lord North که هنوز قدرت را در اختیار داشتند با شکست مواجه شود، و پیت Pitt مشهور در رأس دولت گماشته شود.

پیت طرح قانونی را به تصویب دو مجلس رساند که شامل یک دفتر نظارت با شش عضو از اعضای شورای سلطنتی Conseil privé که عهده دار بررسی و نظارت بر تمام اموری بود که بهر نحوی به تشکیلات اداری مدنی و نظامی، و به همین گونه در آمد تمام ملک و املاک کمپانی هند شرقی مرتبط می شد. تاریخشناسی بنام میل Mill در این باره می گوید :

«با تصویب چنین قانونی، دو هدف را مد نظر داشتند. یکی به این جهت که به الهام گرفتن از طرح کراهت آمیز فوکس متهم نشوند، و دیگر این که ضرورت ایجاب می کرد تا این گونه وانمود کنند که این رؤسا هستند که عملاً قدرت را در اختیار دارند. در واقع برای منافع وزارتخانه ضرورت ایجاب می کرد که تمام اختیارات را از آنها سلب کنند. پیت مدعی بود که طرح او با طرح فوکس روی مسئله اختیارات رؤسا کاملاً متفاوت است، چه او آنان را تام الاختیار می داند. بر اساس قانون فوکس قدرت وزرا کاملاً قطعی اعلام شده بود. ولی پیت مدعی بود که چنین قدرتی را از آنها سلب کرده است، با این وجود در خفا و به شکل پنهانی واجد همان اختیارات بودند. قانون فوکس قدرت و اختیارات کمپانی را به شورایی تفویض می کرد که توسط پارلمان می شد. قانون پیت آن را به شورای سلطنتی رجوع می دهد.»

سال های 1783 و 1784 تنها مواردی بودند که مسئله هند به عنوان موضوعی رسمی و دولتی مطرح می شد. زمانی که طرح پیت به تصویب آراء رسید، قرارداد کمپانی هند شرقی تمدید شد و مسئله هند به مدت بیست سال کنار گذاشته شد.

ولی از سال 1813، جنگ علیه ژاکوبین ها Jacobins و در سال 1833 طرح رفرم (5) تمام مسائل سیاسی دیگر را به حاشیه کشاند.

بنابراین چنین وقایعی اولین عواملی بود که موجب شد تا مسئله هند به عنوان مسئله ای مهم مطرح نگردد، از آن تاریخ و پیش از 1784 : پیش از این تاریخ، کمپانی می بایستی صرفاً از موجودیت خود دفاع می کرد و در عین حال اهمیت خود را به اثبات می رساند. بعد از این تاریخ الیگارشسی تمام قدرت را به خود منتسب ساخت بی آن که مسئولیتی در قبال آن بپذیرد. تحت چنین شرایطی بود که ملت انگلیس با وجود این که جذب مسائل پر اهمیت سال های 1813 و 1833 شده بودند، به دوران تمدید قرار داد کمپانی رسیدند.

حال در اینجا می خواهیم مسائل را از نقطه نظر دیگری مورد بررسی قرار دهیم. کمپانی هند شرقی در آغاز دفاتری برای مأمورین

و به همین منوال تعدادی انبار برای کالاهایش ایجاد کرده بود. و به لحاظ امنیتی نیز تعدادی قلعه بر پا ساخته بود. اگر چه از سال 1689 هدف کمپانی بهره برداری از منابع و گسترش آنها بود، با این وجود تا سال 1744 تنها چند منطقه بی اهمیت در اطراف بمبئی، مادراس و کلکته را در اختیار داشت. بعد از جنگی که در کارناتیک (6) بوقوع پیوست، و پس از چند درگیری نظامی، عملاً در این منطقه حکومت می کرد. ولی وقایع مهم تر، از جنگ بنگال و پیروزی در کلیو (7) به دست آمد : یعنی اشغال بنگال، بهار (8) و اورپسا (9). در پایان قرن هجدهم و در نخستین سال های قرن حاضر، مصادف بوده است با منازعات نظامی با تیپو- صاحب(10) که منجر به گسترش قدرت استعماری و به همین منوال گسترش قابل توجه کمک مالی شد (11). در جریان دو دهه در قرن نوزدهم، انگلستان برای نخستین بار سرانجام با تسخیر نوار صحرایی در اطراف هند به تصاحب مرز مطمئنی نائل آمد. تا پیش از این دوران، امپراتوری بریتانیا در شرق هنوز به این بخش از آسیا که از دیرباز مقر حکومت مرکزی هند بود دسترسی نداشت. ولی آسیب پذیرترین نقطه امپراتوری یعنی نقطه ای که بارها در گذشته مورد حمله قرار گرفته بود و نقطه ای که از آن جا مهاجمین قدیمی توسط مهاجمین جدید رانده شده بودند، موانع مرزهای غربی بود که هنوز به تصرف بریتانیا در نیامده بود.

بین سال های 1838 و 1849، در طول منازعات نظامی علیه سیک ها (12) و افغان ها، سلطه بریتانیا در مرزهای قومی، سیاسی و نظامی در کل قاره هند شرقی به یمن الحاق پنجاب و سند که بزور اسلحه تحقق پذیرفت، تثبیت شد.

چنین تصرفاتی از این جهت ضروری بود که تهاجمات احتمالی از جانب آسیای مرکزی را دفع کنند و باز هم ضروری بود از این جهت که روسیه نیروهایش را به طرف مرزهای ایران به حرکت در آورده بود. در طول همین دهه گذشته سرزمینی به مساحت 167000 مایل مربع با جمعیتی معادل 8572630 نفر به سرزمین هند بریتانیایی افزوده شد. در مورد موقعیت داخلی کشور، باید دانست که تمام حکومت های بومی از این پس در مجاورت و همسایگی و در محاصره سرزمین های بریتانیا قرار گرفتند چنین حکومت هایی بناگزیب و به اشکال گوناگون تحت فرمان حاکمیت بریتانیا قرار گرفتند و در عین حال از دسترسی به سواحل نیز محروم شدند. البته به استثناء گوجرات (13) و سند. و در مورد روابط خارجی نیز برای همیشه منتفی گردید چرا که از سال 1849 تنها امپراتوری کبیر انگلیس و هند متحد شده، مطرح بوده است. دولت بریتانیا تحت عنوان کمپانی در طول دو قرن در سرحدات طبیعی هند تا جایی پیش رفت که تمامی آن را به تصرف در آورد. اکنون پی می بریم که در طول این مدت، به چه علتی تمام احزاب در انگلستان سکوت توطئه گرانه ای را در پیش گرفته بودند، و حتی آنهایی که از روی چشم و هم چشمی مصمم بودند تا آه و ناله های صلح طلب و مزورانه شان را بگوش ها برسانند، ولی تنها پس از تحقق یافتن امپراتوری ائتلافی انگلیس و هند. البته پیش از همه می بایستی هند را کاملاً به زانو در می آوردند تا آن را مرهون انساندوستی خود سازند. اکنون در همین سال 1853 است که پی می بریم که نسبت به تمام دوران های پیشین در خصوص تمديد قرار داد، از چه رو شیوه و نحو پرسش از مسائل و مشکلات هند تغییر کرده است.

حال می توانیم از نقطه نظر دیگری به بررسی این مسائل بپردازیم. بدون شک بررسی تاریخ روابط بازرگانی بریتانیا با هند در دوران های مختلف، درک روشن تری از طبیعت خاص بحرانی را آشکار می سازد که متوجه قوانین هند است. در اوایل، تحت سلطنت الیزابت، کمپانی هند شرقی امتیازات خاصی جهت گسترش روابط بازرگانی با هند در اختیار داشت، و تا 30000 لیور استرلینگ مجاز بود، به شکل نقره و طلا و پول های خارجی صادر کند. چنین موضوعی در واقع تمام موازین آن دوران را زیر علامت سؤال می برد به طوری که توماس مون (14) ناچار به نوشتن «گفتمان درباره تجارت خارجی انگلستان با هندیان» شد و ادعا کرد که فلزات گرانبها تنها ثروت یک کشور به حساب می آید. و در عین حال نظریه او بر این اساس بود که صادرات تنها در صورتی قابل قبول است که در توازن داد و ستدها به نفع ملت صادر کننده بیانجامد. بنابراین تضمین می کرد که کالاهای وارداتی از هند متقابلاً به کشورهای دیگر صادر شده است و سود به دست آمده فراتر از بهای پراخت شده است. به همین گونه سر جوزیا چایلد (15) در رساله ای نشان داد که روابط بازرگانی با هندیان شرقی ملّی ترین تجارت خارجی است. به این ترتیب اندک اندک هواداران کمپانی هند شرقی شهامت بیشتری پیدا کردند، و علاوه بر این می توان نقطه عطفی را در تاریخ شگفت انگیز هند یادآور شد که انحصارات بازرگانی در هند اولین مبلغین تجارت آزاد در انگلستان بودند. در خواست از مداخله پارلمان در رابطه با کمپانی هند شرقی، نه از جانب تجار که از جانب طبقه صنعتی در آخرین سال های قرن هفدهم و بخش مهمی از قرن هجدهم را در بر می گیرد. چه واردات پنبه و ابریشم از هند شرقی کارگاه های خرده پای انگلیسی را به ورشکستگی دچار می کرد (16). چنین نظریه ای در کتاب جان پولکسفن (17) زیر عنوان ناهم خوانی سیاست صنعتی انگلستان و هند شرقی (لندن 1697)، مورد بررسی قرار می گیرد ولی به شکل شگفت آمیزی تنها یک قرن و نیم بعد به تأیید می رسد، ولی در مفهومی کاملاً متفاوت. و به این ترتیب است که پارلمان مداخله می کند. بر اساس مفاد 11 و 12 گیوم سوم فصل 10 واردات ابریشم صنعتی و متقال چاپی یا رنگی از هند، ایران و چین ممنوع اعلام می شود و هر شخصی که چنین کالاهایی را در اختیار داشته باشد و یا به فروش آنها مبادرت ورزد به پرداخت 200 لیور استرلینگ جریمه و محکوم خواهد بود. در نتیجه شکایات تکراری کارخانه داران بریتانیایی که به موقعیت خود آگاه بودند، قوانین مشابهی در عهد ژرژ اول و دوم و سوم به تصویب رسید. بنابراین در طول بخش قابل توجهی از قرن هجدهم عموماً واردات محصولات صنعتی هند به انگلستان با صرف نظر از بازار داخلی انگلیس و به نیت فروش آن روی قاره انجام می گرفت. علاوه بر در خواست مداخله پارلمان از جانب کارخانه های آهمنده حاکم نشین، در هر دوره از تمدید قرار داد با کمپانی، تجار لندن، لیورپول و بریستول که شرکت در این تجارت را حقیقتاً هم چون معدن طلا می پنداشتند، خواهان از بین بردن انحصارات این کمپانی بودند در نتیجه چنین تلاش هایی مقررات تازه ای به قانون سال 1773 اضافه شد که قرارداد کمپانی را تا مارس 1814 تمدید می کرد و بر اساس آن هر شخص خصوصی بریتانیا می توانست از هند واردات داشته باشد و مأمورین و کارکنان کمپانی مجاز خواهند بود که تقریباً هر نوع کالایی را به انگلستان

وارد کنند. ولی واگذاری چنین امتیازاتی منوط به شرایطی بود که عملاً آن را منتفی می ساخت. این شرایط به واردات کالا توسط تجار خصوصی در هند مربوط می شد. در سال 1813 کمپانی دیگر قادر نبود در مقابل فشار وسیع تجار مقاومت کند و اگر چه انحصارات تجارت با چین ادامه یافت ولی تجارت با هند تحت شرایط خاصی به رقابت آزاد انجامید. موعد تمدید قرارداد در سال 1833 شرایطی که تجارت آزاد را محدود می کرد از بین رفت و هر نوع تجارتی برای کمپانی ممنوع اعلام شد و خصوصیت بازرگانی آن لغو گردید و به همین منوال حق ممانعت کردن از افراد بریتانیایی جهت ورود به هند را از اختیارات آن خارج ساختند. در این فاصله زمانی، تجارت با هندیان شرقی تحولات بسیار جدی را به خود دید و به شکلی که در موضعگیری و رفتار طبقات مختلف انگلستان نیز کاملاً تأثیر گذار بود. در طول تمام قرن هجدهم ثروتی که از هند به انگلستان سرازیر شده بود، محصول تجارتی پا یا پای نبود و از بهره برداری مستقیم این کشور بر می آمد و در واقع ارسال چنین ثروت عظیمی به انگلستان از طریق اعمال زور تحقق یافته بود. پس از 1813، تجارت با هند در ظرف مدت بسیار کوتاهی به سه برابر افزایش پیدا کرد. ولی چنین موضوعی تمام ماجرا را توضیح نمی دهد. چه باید دانست که در خصوصیت کلی چنین تجارتی تحولاتی به وقوع پیوسته بود. تا سال 1813 هند عمدتاً کشوری صادر کننده بود، ولی از این پس به کشوری وارد کننده تبدیل می شود. سرعت چنین روندی در حدی بود که از سال 1823 نرخ برابری که معمولاً دو شیلینگ و شش پنس برای یک روپی بود، به دو شیلینگ تقلیل یافت. هند که از دیرباز کارگاه پنبه ریزی برای تمام جهان بود، با سیل پارچه های پنبه ریزی شده انگلیسی مواجه شد. چنین محصولاتی دیگر حق ورود به انگلستان را نیافتند مگر تحت شرایط بسیار سختی، ولی بر عکس، هند با کسب حقوق بسیار ناچیزی از پارچه های انگلیسی انباشته شد. و بر این اساس بود که صنعت پنبه ریزی هند با آن همه سابقه تاریخی درخشان در جهان به ورشکستگی محکوم شد. در سال 1780 ارزش محصولات با حساب محصولات صنعتی فراتر از 386 152 لیور استرلینگ نبود، و ارزش صادرات نقدی در طول همین سال مبلغی بود معادل 15041 لیور، و ارزش مجموع صادرات به 12648616 می رسید. این محاسبات نشان می دهند که تجارت هند شامل $\frac{1}{32}$ کل مراودات بازرگانی خارجی بود. در سال 1850 مجموع صادرات بریتانیای کبیر و ایرلند به هند شامل 8024000 لیور استرلینگ که سهم محصولات پارچه به تنهایی 5220000 لیور بوده است که به عبارت دیگر بیش از یک هشتم کل ارزش صادرات بریتانیای کبیر و بیش از یک چهارم ارزش تجارت خارجی پارچه را در بر می گیرد. در این دوران یک هشتم جمعیت بریتانیا در کارخانه های پنبه ریزی اشتغال دارند که یک دوازدهم کل درآمد ملی را در بر می گیرد. پس از هر بحران بازرگانی، برای کارخانه داران پنبه ریزی، مراودات بازرگانی با هندیان شرقی موضوعیت بیش از پیش پر اهمیتتری پیدا می کرد و در واقع قاره هند بهترین گریزگاه به حساب می آمد. به مرور ایام که صنعت پارچه بافی برای ساختار اجتماعی بریتانیای کبیر به امری حیاتی تبدیل می شد، هند نیز برای صنعت پارچه بافی انگلیس ارزش حیاتی پیدا می کرد. تا این دوره، منافع سرمایه دارانی که هند را به پایگاه خود تبدیل کرده بودند و الیگارشسی که بزور اسلحه

آن را فتح کرده بود و آریستوکراسی کارخانه دار که سیل پارچه را در بازار براه انداخته بودند، دست به دست یک دیگر پیش رفته بودند. ولی هر اندازه کارخانه های بریتانیای کبیر به بازار هند وابسته می شد، به همان اندازه ضرورت ایجاد نیروهای تولیدی جدیدی را در هند احساس می کرد. و همین پس از نابود ساختن صنایع ملی هند. با این وجود نمی توان بازار کشوری را با محصولات وارداتی اشباع کرد بی آن که امکان خرید محصولات چند را از آن روا ندانست. کارخانه داران دریافتند که منافع آنان به جای افزایش، سیر نزولی به خود گرفته اند. چهار سال پیش از 1846 واردات بریتانیا به هند تا 261 میلیون روپی بالا رفته بود و چهار سال پیش از 1850 به 253 میلیون روپی رسید، در حالیکه در مورد دوره اول صادرات 274 میلیون روپی و دوره دوم 254 میلیون. بنابراین پی بردند که توان جذب محصولات آنان در هند به نقطه اشباع تقلیل یافته است و مصرف محصولات بریتانیایی در هند غربی به 14 شیلینگ برای هر فرد در سال، در شیلی 9 شیلینگ و 3 پنس، در برزیل 6 شیلینگ و 5 پنس، در کوبا 6 شیلینگ و 2 پنس، در پرو 5 شیلینگ و 7 پنس، در آمریکای مرکزی 10 پنس، در حالی که این رقم در هند تنها به 9 پنس می رسید. سپس به فصل درو پنبه های ایالات متحده در سال 1850 می رسیم که برای پنبه کاران انگلیسی 11 میلیون لیور استرلینگ ضرر ببار آورد و از این که به ایالات متحده وابسته بودند ابراز نارضایتی می کردند چه در هند شرقی می توانستند به وفور از پنبه خالص بهره برداری کنند. علاوه بر این کارخانه داران دریافتند که تمام تلاش های آنان جهت سرمایه گذاری در هند با بهانه جویی و ممانعت مقامات هندی مواجه می شود. به این ترتیب هند به صحنه نبردی تبدیل شده بود که تضاد منافع کارخانه داران و سرمایه داران و الیگارشسی انگلیس محور اصلی آن بود. کارخانه داران که به نقش نیاکان خود در انگلستان آگاه بودند، از این پس خواهان از میان برداشتن نیروهای مخاصم در هند شدند که شامل تخریب دستگاه قدیمی دولت هند و خلع ید نهایی از کمپانی هند شرقی بود.

حال می پردازیم به چهارمین و آخرین دیدگاهی که مسئله هند بر اساس آن باید مورد بررسی قرار گیرد. از سال 1784 امور مالی هند بیش از پیش با مشکل روبرو شد. بدهی دولت از این پس به 50 میلیون لیور استرلینگ می رسد، و در این جا شاهد رشد درآمد و افزایش مخارج و کسری هایی هستیم که به شکل نامشخصی از طریق مالیاتی که از روی مصرف تریاک می گرفتند جبران می شد. این منبع درآمد در حال حاضر در خطر از بین رفتن است. زیرا خود چینی ها کشت خشخاش را شروع کرده اند. چنین بحرانی بدون شک با مخارج جنگی بیهوده در بیرونی افزایش یافت.

بنابراین در این نوشته نشان دادم که به چه علتی مسئله هند برای اولین بار از سال 1783 به عنوان مسئله ای انگلیسی و رسمی مطرح گردید.

پانوشت

(1) Whigs: نیاکان لیبرال های امروزی

(2) Chambre des communes

3) جنگ هفت ساله (1756-1763) انگلستان و پروس را در یک طرف و از طرف دیگر فرانسه، روسیه و اتریش را در مقابل یک دیگر قرار داد. یکی از دلایل عمده این جنگ رقابت استعماری و بازرگانی بین انگلیس و فرانسه بود. منازعات بین این دو قدرت، به استثنای نبردهای دریایی، به طور کلی در مستعمراتشان در آمریکا و آسیا بوقوع می پیوست. در شرق، پیش از همه در هند فرانسوی ها و شاهزاده های محلی که از آنها حمایت می کردند در مقابل خود کمپانی انگلیسی هند شرقی را داشتند که از چنین موقعیتی برای گسترش نفوذ و سلطه خود در هند استفاده کرد و به حضور نظامی خود افزود. پس از جنگ فرانسوی ها تقریباً تمام مستعمرات خود را در هند از دست دادند، بجز چند بندر که در آنجا نیز باید تمام حصارها و برج و باروها را از بین می بردند. بر این اساس قدرت استعماری انگلیس افزایش پیدا کرد.

4) جنگ رهایی بخش 1775-1783 به آزادی سیزده منطقه استعماری انگلیس منتهی شد و این آغاز ایجاد دولت آمریکایی مستقل است. از این پس قدرت دریایی انگلیس افول می کند.

5) رفرم در انتخابات که در ژوئن 1832 تحقق یافت هدفش از بین بردن انحصارات سیاسی آریستوکراسی ارضی و مالی بود تا درهای پارلمان را برای بورژوازی صنعتی باز کند. پرولتاریا و خرده بورژوازی نیروهای اصلی جنبشی بودند که از رفرم دفتن می کردند، ولی در واقع فریب لیبرال ها را خوردند که حقوق انتخاباتی برای آنها قائل نشد.

6) Carnatic

7) Clive

8) Bihar

9) Orissa

10) Tippo-Sahib

11) در این جا مارکس به جنگ های استعماری اشاره می کند که کمپانی انگلیسی هند شرقی برای گسترش نفوذ خود در هند براه انداخت که در عین حال به برکنار ساختن رقیب شماره یک آن ، کمپانی فرانسوی هند شرقی شد منجر گردید. جنگ کارناتیک (شاهزاده نشین جنوب شرقی هند) با وقفه هایی چند از 1746 تا 1763 به طول انجامید. دو رقیب استعمارگر انگلیس و فرانسه هر یک شاهزاده های طرفدار خود را پشتیبانی می کردند. سرانجام انگلیسی ها برنده شدند. از ژانویه 1761 منطقه پوندیشری را که نقطه اتکای اصلی برای فرانسوی ها بود، از دستشان خارج ساختند. در سال 1756، سردار سپاه مسلمان بنگال برای مقابله با تجاوزات بریتانیایی ها جنگ را آغاز کرد و کلکته را که نقطه اتکای انگلیسی ها در شمال شرقی بود تسخیر کرد. کلیو در رأس فرماندهی واحدهای کمپانی دوباره شهر را اشغال کرد و استحکامات بنگالی فرانسوی ها که متحد سردار سپاه مسلمان بنگالی بودند به تصرف کمپانی درآمد. بتاريخ 23 ژوئن 1757، کلیو در پلاسی با سردار بنگالی جنگید. در 1763 در بنگال علیه دولت دست نشانده کمپانی شورش شد. این شورش سرکوب گردید. همزمان با تسخیر بنگال انگلیسی ها بهار را که در مسیر رود گنگ و از توابع بنگالی بود اشغال کردند. در سال 1803 نوبت اوریسرا شد که شامل چندین منطقه شاهزاده نشین فتودال می شد که جملگی فرمانبردار کمپانی بودند. در سال 1790 تا 1792 و در سال 1799 کمپانی هند شرقی منطقه با میسور یعنی دولت مستقل هند جنوبی جنگید. میسور تحت ریاست تیپو صاحب یکی از دشمنان سرسخت انگلیس بود و پرای نخستین باز هم نبود که با انگلیسی ها مقابله می کرد. در جنگ اول تیپو صاحب نیمی از مناطق خود را از دست داد و در جنگ دوم به مرگ تیپو صاحب انجامید و دولت میسور نیز به کمپانی هند شرقی تعلق گرفت.

12) Sikhs

- 13) Goudjerate
- 14) Thomas Mun
- 15) Josiah Child
- 16) Manufacture, manufacturier
- 17) John Pollexfen

16

کارل مارکس

(منتخب)

« مسائل هلند - دانمارک - تبدیل قرض دولتی انگلستان -

هند - ترکیه و روسیه »

لندن، سه شنبه 24 می 1853

نیویورک دلی تریبون شماره 3790

9 ژوئن 1853

اعتبار قرارداد کمپانی هند شرقی در سال 1854 (1) به پایان خواهد رسید. لرد جان راسل (2) خطاب به مجلس عوام (3) اعلام کرد که روز 3 ژوئن دولت از طریق سر شارل وود (4) آماده خواهد بود تا دیدگاه و نظریاتش را درباره اداره آینده هند مطرح کند. برخی روزنامه های دولتی با پشتیبانی شایعاتی که در اذهان عمومی به راه انداختند، چنین وانمود کردند که جبهه ائتلاف راه حلی برای مسائل عظیم هند پیشنهاد کرده است که آنها را به حداقل کاهش خواهد داد. ابسرور (5) اذهان عمومی مردم انگلیس را برای زدایی تازه ای آماده می کند. در این روزنامه غیر رسمی ابردین (6) می خوانیم :

« بر خلاف تصورات عمومی در مورد اداره امور و سازماندهی تازه امپراتوری شرق، کارچندان زیادی باقی نمانده است.»

برای لرد راسل و ابردین بر خلاف تصورات عمومی کارچندان زیادی باقی نمانده است. تغییر و تحولات مزبور، ظاهراً شامل دو نکته معنی دار است. اولاً، شورای مدیران (7) با الحاق اعضای جدیدی که مستقیماً توسط تاج و تخت سلطنتی تعیین می شوند بازسازی خواهد شد، ولی انجام چنین کار پر اهمیتی اگر چه خون تازه ای در شریان ها به جریان می اندازد، با این وجود چنان که اعلام کرده اند «با صرفه جویی آغاز خواهد شد». این پیشنهاد را در مورد نظام قدیمی مدیریت به شکلی به کار می بندند که سهم خونی که اکنون به جریان انداخته اند، البته با « صرفه جویی بسیار»، فرصت خیلی زیادی خواهد داشت که پیش از جاری شدن در وحله ثانوی منعقد گردد. در ثانی، به کاری پایان خواهند داد که تا کنون تنها به عهده یک نفر بوده است، یعنی مقام قاضی و دریافت کننده مالیات های غیر مستقیم. با این حساب که قضات تنها از میان افراد صلاحیت دار انتخاب می شوند. آیا شنیدن چنین پیشنهاداتی یاد آور اوایل قرون وسطا نیست؟ یعنی دورانی که اربابان توسط قانون گذاران به مقام قاضی برگزیده می شدند و تنها به این شرط که حداقل خواندن و نوشتن بدانند.

«سر شارل وود» به عنوان رئیس دفتر نظارت در امور هند (8) باید این اصلاحات پر اهمیتی را معرفی کند. او در آخرین دولت لیبرال به

اندازه ای خود را تیز هوش نشان داد که جبهه ائتلافی را واقعا دچار مشکل کرده بود، و نمی دانستند با او چه کار کنند، تا این که این فکر به ذهنشان خطور کرد که او را به هند بفرستند. ریچارد سوم تمام یک کشور را به اسب می بخشید، جبهه ائتلافی تمام سلطنت را به خر اعطاء می کند. در حقیقت، اگر در حال حاضر حماقت رسمی دولت الیگارشی به معنای آن چیزی ست که از عهده انگلستان برمی آید، باید دانست که آن دوران سیطره جهانی انگلیس به پایان رسیده است.

پیش از این بارها شاهد بودیم که برای اقدامات هر چند ناچیز، جبهه ائتلاف پیوسته دلایل قانع کننده ای برای به تعویق انداختن آنها ارائه می کرد. در حال حاضر چنین عادتی برای به تأخیر انداختن اقدامات، در مورد مسائل هند از جانب اذهان عمومی دو کشور پشتیبانی می شود. مردم انگلستان و هند هم زمان تا پایان تحقیقات و جمع آوری اطلاعات ضروری، و تا زمانی که هنوز صدای اهالی هند شنیده نشده است، خواهان به تعویق انداختن هر گونه اقدام قانونی در رابطه با مسائل هند هستند. دوئینگ / استریت (9) و سه تن از رؤسا علیه تأیید فوری قوانین جدید اعتراض نامه ای دریافت کرده اند. مدرسه منچستر « انجمن هندی » را ایجاد کرده است که علیه هر گونه قانون گذاری در این زمینه در طول اجلاس پارلمانی جاری، باید به فوریت در پایتخت و در تمام کشور میتینگ برگزار کند. علاوه براین دو کمیسیون پارلمانی دو پرونده درباره اداره هند ارائه می کنند.

ولی این بار وزارتخانه ائتلافی خدشه ناپذیر به نظر می رسد، و منتظر انتشار نتایج این کمیسیونها باقی نخواهد ماند. او می خواهد فوراً و مستقیماً قوانین مربوط به 150 میلیون انسان را برای 20 سال آینده به تصویب رساند. سر شارل وود در تب آرزوی تبدیل شدن به مانو (11) ی مدرن می سوزد. ولی پرسش اینجاست که چنین اصرار فوق العاده ای برای به تصویب رساندن این قوانین عاجل نزد سیاستمداران بی اعتبار ما که تا کنون بر حسب عادت محتاطانه رفتار می کردند به چه معنایی ست؟

آنها می خواهند منشور قدیمی هند را برای 20 سال آینده تمدید کنند. برای رسیدن به چنین هدفی، از ترفند همیشگی اصلاحات استفاده می کنند. چرا؟ الیگارشی انگلیس پایان روزهای پر افتخارش را تسریع می بخشد و با چنین طرحی، که البته قابل درک می باشد، می خواهد با تصویب قوانین انگلیس، حتی اگر به زودی انگلستان از دستان ناتوان ولی طماع او رها شود، امتیاز چپاول هند را باز هم برای بیست سال آینده به خود اختصاص دهد.

پانویس

(1) گفتگو در مجلس عوام به طرح قانون و منشور جدید کمپانی هند شرقی مربوط می شود. منشور سال 1833 به پایان می رسد. کمپانی هند شرقی در سال 1600 بنیان گذاری شد و در واقع ابزار استعماری انگلیس است. تحت پوشش این کمپانی بود که در اواسط قرن گذشته سرمایه داران بریتانیایی فتح هند را تحقق بخشیدند. کمپانی از همان بدو پیدایش خود انحصار بازرگانی با هند و چین را در اختیار داشت، و در متصرفات هند حکمرانی می کرد و کارگزارانش مالیات ها را دریافت می

کردند. در فواصل معینی به شکل دائمی پارلمان قراردادها و حق امتیازات رسمی و بازرگانی را تمدید می کرد. در قرن نوزدهم اعتبار بازرگانی کمپانی افول کرد. در سال 1813 اقدامات پارلمانی روابط بازرگانی با هند را از انحصار کمپانی خارج ساخت، ولی انحصار چای و بازرگانی با چین همچنان در اختیار کمپانی باقی ماند. چنین امتیازاتی و تمام انحصارات در سال 1833 از دست کمپانی خارج شد. قوانین پارلمانی در سال 1853 حق حکمرانی بلامنازع کمپانی در هند را لغو کرد. و کمپانی بیش از پیش به تاج و تخت سلطنت وابسته شد، و مدیران آن نیز دیگر حق انتخاب کارگزاران را نداشتند و تعدادشان نیز از 24 به 18 نفر کاهش پیدا کرد (که 6 نفر از آنها به انتخاب دستگاه سلطنتی بستگی داشت). انتساب رئیس دفتر نظارت معادل پست وزیر در هند بود. حق نظارت بر دارایی های انگلیس در هند تا پیش از 1858 به عهده کمپانی بود. از این تاریخ به بعد دولت هند مستقیماً به سلطنت انگلیس وابسته شد.

2) Lord John Russel

3) La Chambre des Communes

4) Sir Charles Wood

Observer (5)

روزنامه انگلیسی با تمایلات محافظه کارانه که از سال 1791 منتشر می شود.

Aberdeen شهری ست در اسکاتلند

Conseil des directeurs (7)

شورای مدیران، سازمانی اداری در کمپانی هند شرقی بود. شورای مدیران از با نفوذ ترین اعضای کمپانی و نمایندگان دولت انگلیس در هند تشکیل شده بود که حداقل 2000 لیور استرلینگ سهام داشتند. مرکز این سازمان در لندن بود. و هر سال در جلسه عمومی سهام داران انتخاب می شد (به عنوان مشاور مالکین و سهام داران). از سال 1773 هر فردی که حداقل 1000 لیور استرلینگ در اختیارش بود حق رأی داشت. تا سال 1853 این شورا قدرت قابل توجهی در هند پیدا کرد. در سال 1858 همزمان با خود کمپانی حذف شد.

Bureau de Contrôle (8)

دفتر نظارت ویژه امور هند بر اساس قانون سال 1784 ایجاد شد که به امور اداری کمپانی هند شرقی و دارایی های بریتانیا در هند رسیدگی می کرد. شش عضو آن توسط پادشاه از میان مشاورین مخصوصش انتخاب می شد. رئیس دفتر نظارت عضو کابینه بود و والی کل هند نامیده می شد. تصمیمات دفتری که مرکز آن در لندن بود، از طریق کمیته ای سری که از سه نفر از اعضای مدیریت کمپانی تشکیل می شد به اطلاع مقامات محلی می رسید. به این ترتیب قانون سال 1784 قدرت دوگانه ای در هند ایجاد کرده بود : دفتر نظارت (کابینه انگلیس) و شورای مدیران (کمپانی). دفتر نظارت در سال 1858 منحل گردید.

Dowing Street (9)

دوئینگ استریت، اقامتگاه نخست وزیر در لندن و برخی اعضای کابینه : مترادف دولت انگلیس.

سه تن از رؤسای مناطق بنگال، بمبئی و مادرس، بر اساس تقسیم بندی رسمی هند بریتانیایی.

Ecole de Manchester (10)

مدرسه یا مکتب منچستر، مدرسه ای اقتصادی ست که سخن گوی بورژوازی کارخانه دار است. طرفدارش، آنهایی هستند که از آزادی مبادلات و بازرگانی و عدم مداخله دولت در حیات اقتصادی دفاع می کنند. رهبران این جریان از منچستر بر خاستند و به همین گونه تولید کنندگان پارچه کوپدن و برایت (Cobden et Bright) در سال های 1830-1840 طرفداران آزادی مبادلات، گروه سیاسی مشخصی تشکیل دادند که در آینده می بایستی به حزب کار می پیوستند. (Parti travailliste)

Manou (11)

پدر انسان ها بر اساس اساطیر هندی. گویی او قوانین کهنی را که باید جزء وظایف هندی قرار بگیرد تألیف می کند.

Mânava-dharma-çâstra

قوانین مانو، کتابی ست در نوزده جلد با 5370 بیت در انتشارات فرانسوی به سال 1830. که حاوی قوانین است. مانو نام موجودی برتر است که دائماً در ادبیات هندی آورده شده است.

مانو در قدیمی ترین کتابهای بودایی به عنوان دورانی بسیار قدیمی تر از بودا قید شده است. بودا در اطراف سال 543 پیش از میلاد چشم از جهان فرو بست. قوانین مانو در ماهاباراتا مشاهده می شود بنابراین به دوران اساطیری هند باز می گردد.

17

کارل مارکس

مسئله هند

حقوق مزرعه داران ایرلندی

لندن، 28 ژوئن 1853

نیویورک دیلی تریبون 11 ژوئیه 1853. شماره 3816

گفتگو پیرامون پیشنهاد لرد استانلی مرتبط با هند روز 23 ژوئن آغاز شد و تا روز 24 ژوئن ادامه پیدا کرد و سپس به روز 27 همین ماه موکول گردید، بنابراین هنوز این نشست ها به پایان نرسیده است. تا وقتی که این گفتگو ها به نتیجه قطعی خود برسد، بر این هستیم تا مختصراً مشاهداتم را درباره مسئله هند مطرح کنم. از آن جایی که کابینه ائتلافی به پشتیبانی ایرلند بستگی دارد، و از آن جایی که تمام احزاب دیگری که مجلس عوام را تشکیل می دهند، مشخصاً به اندازه ای تعادلشان به یک دیگر بستگی دارد که ایرلندی ها می توانند هر آن دلشان بخواهد کفه ترازو را به سود خود سنگین تر کنند، در واقع واگذاری چند امتیاز به مدیران کشاورز ایرلندی در شرف تکوین است.

«طرح قانون درباره حقوق مربوط به اجاره نامه» که جمعه گذشته به تصویب مجلس عوام رسید، حاوی نکته ای هست که بر اساس آن، جهت بهبود وضع زمین و هر اصلاحات دیگری مدیریت آن باید در پایان قرار داد، وجه نقدی به عنوان پاداش دریافت دارد، مدیری که جایگزین او می شود آزاد است که در این مورد ارزیابی به عمل بیاورد، ولی آن چه که به درآمدهای زمین مربوط می شود، پاداش آن باید بر اساس قرارداد بین مالک زمین و مدیریت آن تعیین گردد. مدیری که سرمایه خود را صرف زمین می کند، به هر شکلی که موجب بهبود وضع زمین شود، چه این که مستقیماً وضع آبیاری را بهبود بخشد و چه زه کشی کند و یا به زمین کود اضافه کند، و یا این که به شکل غیر مستقیم موجب بهبود وضع زمین شود مثل ایجاد ساختمان های جانبی در کشاورزی، و یا این که ملک زمین درخواست افزایش اجاره بها کند. اگر مدیریت زمین بپذیرد، پرداخت آن به عهده خود او خواهد بود. اگر نپذیرد و مقاومت کند، بدون هیچ تشریفات اخراج می شود و مدیر دیگری جایگزین او خواهد شد که توان پرداخت اجاره بها را داشته باشد، خصوصاً به جهت مخارج انجام شده توسط مدیران قبلی.

به همین شیوه ساده بود که طبقه مالکین مجاز بودند که نه تنها کار بلکه سرمایه نسل های متوالی را از آن خود سازند، و هر نسل از دهقانان ایرلندی بر حسب تلاش و سرمایه ای که برای ارتقاء شرایط رفاهی خانوادگی اش اختصاص می داد پله ای در مراتب اجتماعی نزول می کرد. و اگر دهقان ایرلندی کارآمد و پرکار می بود با توجه به قوانینی که یادآور شدیم به کیفر تلاش و کوشش خود می رسید، و اگر تسامح می کرد و غیر فعال می ماند، در این صورت او را به خاطر «بوالهوسی ریشه دارد در نژاد سلطنتیک» سرزنش می

کردند. بر این اساس چاره دیگری برای او باقی نمی ماند مگر این که فقیر باقی بماند.

برای بهبود بخشیدن به چنین وضعیتی بود که در ایرلند جهت احقاق حقوق مدیران زمین اقدام کردند و خواستار سهمشان از روی منافع زمین شدند و همین طور اصلاحات انجام شده و مخارج به مصرف رسیده را مطالبه کردند.

حال ببینیم که مجله «تایمز» (1) چگونه در سرمقاله خود سعی می کند حقوق ایرلندی ها را پایمال کند.

«دو سیستم عمومی برای اجاره زمین وجود دارد. مدیریت کشاورزی می تواند زمین را برای چند سال اجاره کند، و واگذاری زمین می تواند با اطلاع قبلی خاتمه یابد. در حالت اول مدیریت زمین می تواند به نحوی سرمایه گذاری کند که در پایان قرارداد تمام و تقریباً تمام منافع به او بازگردد. در حالت دوم، روشن است که نباید بی آن که اطمینان کافی به بازگشت سرمایه گذاری خود داشته باشد، دست به اقدام زند.»

اگر مالکین با طبقه سرمایه داران بزرگ سروکار دارند و می توانند برای سرمایه گذاری در تجارت یا تولید کارخانجات یا کشاورزی تصمیم بگیرند، جای تردید نیست که این زمین داران سرمایه دار که قرارداد اجاره را برای دراز مدت امضاء می کنند و یا آنهایی که هیچ قراردادی از این نوع را امضاء نمی کنند، به خوبی می دانند چگونه به حساب و کتاب سرمایه گذاری هایشان رسیدگی کنند. ولی در رابطه با ایرلند چنین نظریه ای کاملاً تخیلی ست. از یکسو مشاهده می کنیم که طبقه کوچکی از مردم زمین را به خودشان منحصر ساخته اند و از سوی دیگر طبقه کثیر دهقان با سرمایه ای اندک را مشاهده می کنیم که خارج از مزارع هیچ شانس سرمایه گذاری در بخشهای تولیدی دیگر را ندارند. بنابراین مجبور هستند که به مزرعه داری بپردازند (2) و به این ترتیب با خطر از دست دادن درآمدهایشان مواجه می شوند و اگر برای تضمین درآمد به سرمایه گذاری های کوچک اقدام کنند، باز هم در معرض از دست دادن سرمایه هایشان قرار می گیرند.

مجله «تایمز» ادامه می دهد: «شاید بتوانیم بگوییم که در پایان مدتی که در اجاره نامه مشخص شده، همیشه چیزی تحت اشکال مختلف روی زمین باقی می ماند که در تعلق مدیریت زمین است و باید جبران شود. در چنین مشاهداتی بدون شک حقایقی وجود دارد، ولی پاسخ گویی به چنین مشکلی تحت شرایط اجتماعی مناسب باید به عهده توافقات مالک و مدیریت زمین باشد، زیرا این موضوع در هر موردی می تواند در قرارداد اصلی قید شود. ما می گوییم که شرایط اجتماعی باید چنین روابطی را تنظیم کند، زیرا به اعتقاد ما هیچ اقدام پارلمانی نمی تواند جایگزین این عامل گردد.»

در حقیقت، «تحت شرایط اجتماعی مناسب» در خصوص کشاورزان ایرلندی نیازی هم به دخالت پارلمان نمی داشتیم، و «تحت شرایط اجتماعی مناسب» حتی به مداخله سرباز و پلیس و جلاد نیز نیازی نمی بود. در ثانی قانون و قاضی و نیروهای مسلح یعنی آن چه که محصول شرایط نامساعد اجتماعی ست این گونه مصالحات بین افراد را ممنوع می کند، زیرا مشخصاً دخالت خشونتبار شخص سوم یعنی قدرت حاکم را تعطیل می سازد. آیا باید نتیجه بگیریم که «تایمز» تغییر مسلک داده و به انقلاب اجتماعی گرویده است؟ آیا به جای قوانین پارلمانی خواهان انقلاب اجتماعی و

سازماندهی مجدد «شرایط اجتماعی» و مصالحات منتج از چنین شرایطی ست؟ انگلستان شرایط جامعهٔ ایرلندی را واژگون کرد. به ضرب قوانین پارلمان، در حلهٔ اول زمین را مصادره کرد و بعد به حذف صنایع مبادرت ورزید، و سرانجام نیروی فعال مردم را با نیروی مسلح در هم شکست. انگلستان آن چنان شرایط اجتماعی نفرت انگیزی ایجاد کرده است که تنها به گروه اندکی از لردهای طماع اجازه می دهد که برای مردم ایرلند تصمیم بگیرند که بر چه اساسی می توانند روی زمین کار کنند و به چه نحوی روی آن زندگی کنند. ایرلندی ها هنوز فاقد نیروی کافی برای متحول ساختن انقلابی شرایط اجتماعی شان هستند، مردم از پارلمان درخواست کرده اند که حداقل سیاست حائلی را در پیش گیرد و بر اساس قوانین عمل کند. ولی « نه » تایمز می گوید، «اگر شما تحت شرایط مناسبی زندگی نکنید، از پارلمان کاری ساخته نخواهد بود.»

و اگر فردا مردم ایرلند بخواهند بنا بر توصیهٔ «تایمز» شرایط اجتماعی شان را بهبود بخشند، «تایمز» جزء اولین ها خواهد بود که آن را با سرنیزه پاسخ خواهد گفت و همه جا افشای خونریزان را منتشر می کند - «بوالهوسی های ریشه دار نژاد سلطیک» - که طبیعت آنگلساکسون برای پیشرفت صلح آمیز و اصلاحات قانونی نمی پذیرد.

«تایمز» می گوید : « اگر مالکی به عمد علیه کشاورزی دست به عمل ناحقی بزند، برای او مشکل خواهد بود که زمین را به فرد دیگری اجاره دهد.»

ولی در ایرلند چنین روایتی کاملاً به شکل معکوس اتفاق می افتد. هر اندازه مالک به کشاورزی فشار بیاورد، بیشتر می تواند فرد دیگری را استثمار کند. کشاورزی که مدیریت مزرعه را به عهده می گیرد ابزار سرکوب کشاورزی تبدیل می شود که اخراج شده است، و کشاورز اخراج شده نیز ابزاری ست برای تحت فرمان در آوردن اجاره کنندهٔ جدید. این که مالک خطاکار بعد از مدتی ورشکست خواهد شد و به خودش آسیب می رساند، نه تنها فرضیهٔ مجهولی است بلکه برای کشاورزان ایرلندی تضمین بسیار ناچیزی به نظر می رسد.

«تایمز» می گوید : « روابط بین مالک و کشاورز همان روابطی هستند که بین دو تاجر وجود دارد.»

چنین دلیل و برهانی واقعا جعلی بوده (3) و الهام بخش تمام سرمقاله های تایمز می باشد. کشاورز فقیر ایرلندی به زمین تعلق دارد، ولی زمین جزء املاک لرد انگلیسی ست. در این صورت رابطهٔ طرفین قرارداد را می توان به دزدی تشبیه کرد که هفت تیرش را به طرف مسافری نشانه رفته تا دارائیش را به سرقت ببرد.

ولی «تایمز» می گوید : « در واقع مناسبات بین مالکین ایرلندی و کشاورزانشان به زودی مشمول اصلاحات جدیدی خواهد شد که از قوانین جاری و ساری نیز قوی تر خواهد بود. مالکیت در ایرلند به سرعت در حال تحول است و به زودی به دست افراد جدیدتری خواهد افتاد، و اگر جریان مهاجرت در همین حد و حدود ادامه پیدا کند، زراعت زمین نیز به دست افراد جدیدتری خواهد افتاد.»

تایمز حداقل در این یک مورد حقیقت را می گوید. زمانی که نظام قدیمی به ورشکستگی مالکین ثروتمند و کشاورزان فقیر بیانجامد، پارلمان بریتانیایی دخالتی نخواهد داشت. اولین هایی که زیر چکش کمیسیون قرار می گیرند، مزارع مقروض شده خواهند بود، و گروه

دوم (کشاورزان) توسط مهاجرین اجباری اخراج خواهند شد. چنین واقعه ای یاد آور سلطان مراکشی ست، که هر وقت دادگاه به حال تعلیق در می آمد و نمی دانست چگونه باید در مورد شواهد ضد و نقیض قضاوت کند، دستور مرگ هر دو طرفین دعوا را صادر می کرد. تایمز درباره حقوق کشاورزان نتیجه می گیرد که «هیچ عاملی نمی تواند به اندازه چنین تقسیم اراضی به شیوه کمونیست موجب اغتشاش گردد. تنها شخصی که حقوقی از زمین به او تعلق می گیرد، همان شخص مالک است.»

این طور به نظر می رسد که تایمز مثل اپیمید(4) تمام نیم قرن گذشته را در خواب سپری کرده است، و هرگز چیزی از مجادلات متناقضی که در طول این مدت درباره دعاوی مالکین جریان داشته، نشنیده است، و نه هرگز اطلاعی از نظریات طرفداران اصلاحات اجتماعی و کمونیست ها داشته، بلکه شناخت او تنها محدود بوده است به اقتصاددانان سیاسی، نمایندگان طبقه میانی بریتانیا. ریکاردو (5) بنیان گذار اقتصاد سیاسی مدرن در بریتانیا کبیر حقوق مالکین را زیر علامت سؤال نمی برد، زیرا کاملا متقاعد شده بود که دعاوی آنها بر اساس امر واقع است و نه بر اساس حقوق، در نتیجه به طور کلی اقتصاد سیاسی هیچ کاری با مسائل حقوقی نداشته و او به انحصارات ارضی با ساده ترین روش حمله می برد، یعنی با روشی علمی تر و در نتیجه خطرناک تر. او نشان داد که مالکیت خصوصی در زمینه ارضی بر خلاف فراخواست های کارگران کشاورز و مزرعه داران، واجد مناسباتی ست که به هیچ وجه با مناسبات تولیدی مدرن تطبیق نمی کند، بر این پایه نتایج اقتصادی چنین مناسباتی، نظیر عایدی ارضی(6) به شکل کاملا بارزی به صندوق دولت واریز می شود. و در نهایت منافع مالکین زمین با دیگر طبقات جامعه مدرن در تضاد قرار می گرفت.

در حوصله این مقاله نیست که تمام نتایج حاصله از روش های مکتب ریکاردو علیه انحصارات زمین را برشماریم. برای موضوعی که مورد نظر من می باشد، کافی ست به سه نفر از اقتصاددانان مدرن اشاره کنم که بیش از همه در بریتانیا کبیر نفوذ داشته اند.

مجله لندن اقتصادی

سردبیر آن می باشد M.J. Wilson که ویلسون The London

Economiste

نه تنها برای طرفداران تجارت آزاد (7) که برای ویگسها(8) نیز در حکم ندای غیبی است، بلکه از این رو که به عنوان یکی از نمایندگان ویگس به شکل اجتناب ناپذیری در هر وزارتخانه ویگس یا اتحادیه از اعضای «خزانه» است. «لندن اقتصادی» در چندین مقاله این نظریه را مطرح می کند که : هیچ قانونی وجود ندارد که دعاوی چند نفر را برای منحصر ساختن قطعه زمینی به رسمیت بشناسد، زیرا زمین در واقع به ملت تعلق دارد.

نیومن در «کنفرانس های اقتصاد سیاسی» (لندن 1851) در

تکذیب سوسیالیسم M.Newman

با صراحت می نویسد :

«بهره مندی از زمین حق طبیعی هیچ کس نیست. زمین تنها به فردی تعلق دارد که روی آن زندگی می کند، و حقوق او نیز تنها به کاری بستگی دارد که روی آن انجام می دهد. هر حقوق دیگری از نتایج قوانین تصنعی ست» (یا همان طور که تایمز می گوید، از نتایج

قوانین پارلمان است). « اگر با فقدان زمین مواجه شویم، حق مالکیت خصوصی و حفظ آن نیز خاتمه می یابد(10). »

چنین موضوعی دقیقاً ترجمان موقعیت ایرلند است، و نیومن حقانیت فراخواست های کشاورزان ایرلندی را صراحتاً تأیید می کند، اگر چه کنفرانس خود را در مقابل شرکت کنندگانی برگزار می کند که همه از آریستوکرات های بریتانیایی بوده و همه کاملاً انتخاب شده هستند.

برای خاتمه این بحث، اجازه دهید که گزیده ای از نوشته های هربرت اسپنسر را یاد آور شوم که تحت عنوان «ایستایی اجتماعی» (لندن 1851) منتشر شده است(11)، و باید دانست که او نیز از مدعیان سرسخت ضد کمونیست است که آثارش به عنوان کامل ترین نظریات در زمینه تجارت آزاد در انگلستان مدرن مطرح می باشد.

«هیچکس نمی تواند از زمین بهرمنند شود و تحت چنین عنوانی مانع بهره مندی فرد دیگری از آن گردد. در نتیجه چنین مالکیتی که دیگران تنها با توافق مالک روی آن زندگی می کنند عادلانه نیست. افرادی که صاحب زمین نیستند از نظر قانونی می توان آنها را اخراج کرد... هرگز نمی توانیم ادعا کنیم که عناوین و اسناد موجود در رابطه با چنین مالکیتی مطابق بر قانون می باشد. اگر هنوز افرادی پیدا می شوند که هنوز به چنین امری باور ندارند، کافی ست به تاریخ نگاهی بیاندازند. قراردادهای اصلی با شمشیر نوشته شده اند و نه با قلم. مراودات و مبادلات توسط مردان قانون انجام نشده بلکه چنین اموری به سربازان واگذار می شده است. ضربات وارد آمده حکم پولی را داشت که با آن می پرداختند، و برای امضای اسناد بجای مرکب از خون استفاده می کردند. آیا چنین عناوینی را می توان معتبر دانست؟ به هیچ عنوان... ولی علی رغم تمام قرار دادها و قوانین رایج، حقوق تمام بشریت روی تمام کره ارض همیشه معتبر است. برای ما تشخیص چنین امری ممکن نیست که اصولاً بر چه اساسی زمین به مالکیت خصوصی تبدیل شده است... موضوع مالکیت ارضی پیوسته به شکل روزمره توسط قوانین ما زیر علامت سؤال می رود. در اموری نظیر کانال کشی، راه آهن، جاده عوارضی، بدون هیچ ملاحظه ای و با صراحت سلب مالکیت می کنیم و منتظر توافقنامه نمی شویم... تغییری که صورت می پذیرد، بسادگی تغییر در مالکیت است... به جای این که در تعلق افراد باشد، کشور به شرکت بزرگی تعلق می گیرد که جامعه می نامیم. به جای این که قطعات زمین را از مالک اجاره کند، با ملت قرارداد می بندد. و به جای این که اجاره بهاء را به مأمور حضرت ملوکانه پردازد، آن را به مأمور ملت و نماینده آن می پردازد. مأمورین رسمی - عمومی - جایگزین مباشرین - خصوصی - خواهند شد... در آخرین تحلیل نتایج فراخواست های انحصاری زمین موجب گسترش اقتدارگرایی و استبداد مالکین زمین می گردد.»

بنابراین، از نقطه نظر اقتصاددانان سیاسی مدرن بریتانیا، مالکین ارضی انگلیسی غاصب نیستند، بلکه تنها مدیران کشاورز و کارگران کشاورز ایرلندی هستند که حق بهره برداری از زمین های کشاورزی ایرلند را باید در اختیار داشته باشند. بر این اساس مجله «تایمز» با فراخواست های مردم ایرلند مخالف بوده و در عین حال مستقیماً علیه علوم بورژوازی انگلیس موضع می گیرد.

پانوشت

- 1) Times
- 2) Tenants at will
- 3) Petitio principii

Epiménide (4)

بر اساس روایات یونانی، اپیمنید اهل کنوس پنجاه سال خوابیده بود. اپیمنید شاعر و جادوگر یونانی اهل کرت (کنوس در کرت) بود که در قرن هفتم پیش از میلاد می زیست و شخصیتی افسانه ای داشت. بیشتر داستان های اپیمنید توسط دیوژن جمع آوری و نوشته شده است. در روایت آمده است که او فرزند خانواده ای چوپان بود که در سایه قصر شاه مینوس به سر می بردند. روزی از روزها او به دنبال گوسفندی که گم شده بود می گشت که غاری را کشف می کند. ولی وارد شدن به این غار همان و 57 سال خواب همان. در واقع این غار به خدایی اسرار آمیز تعلق داشت و در طول این خواب عمیق، خدای آن غار دانش طبیعت و انسان و قدرت ماوراءالطبیعه به او اهداء می کند.

David Ricardo (5)

18 آوریل 1772 – 11 سپتامبر 1832 اقتصاد دان انگلیسی قرن نوزدهم در کنار آدام اسمیت و توماس مالتوس یکی از پر نفوذ ترین اقتصاددانان مکتب کلاسیک می باشد.



La rente foncière (6)

عایدی ارضی

Libre-échange (7) تجارت آزاد

Whigs اجداد لیبرالهای امروزی (8)

9) Conférence d'économie politique

10) F.W.Newman : « Lectures on Plitical Economy », London 1851, pp.137,141.

11) Herbert Spencer. « Statique sociale »

18

کارل مارکس

جنایات انگلیسی ها در چین
 نوشته 22 مارس 1957
 نیویورک دیلی تریبون شماره 4984
 10 آوریل 1857

چند سال پیش از این وقتی اخبار دهشتناک اعمال شکنجه در هند به اطلاع پارلمان رسید، سر جیمز هوگ (1) یکی از رؤسای عالی مقام و محترم کمپانی هند شرقی با صراحت کامل چنین خبرهایی را بی پایه و اساس خواند. با این وجود تحقیقات بعدی صحت روایات مزبور را تأیید کرد و حاکی از این امر بود که رؤسای کمپانی نیز به خوبی از آن آگاهی داشته اند، و سر جیمز عمداً تظاهر به بی اطلاعی کرده و در پی کتمان جنایاتی بوده است که بر دوش کمپانی سنگینی می کند. لرد پالمرستون، نخست وزیر فعلی انگلستان، کنت کلاراندن (2)، وزیر امور خارجه نیز در موقعیت مساعدی به نظر نمی رسند. در آخرین ضیافتی که توسط شهردار لندن برگزار شده بود، لرد پالمرستون برای توجیه شقاوت هایی که علیه چینی ها صورت گرفته اظهار داشت که :

« ... با این وجود، بر خلاف آن چه در این مورد گفته شده است، ما بر این عقیده هستیم که اقدامات انجام گرفته ضروری و حیاتی بوده اند. ما آگاه بودیم که اتهام سنگینی روی کشور ما سنگینی می کند. ما آگاه بودیم که هم وطنان ما در بخش دور افتاده ای از جهان مورد اهانت قرار گرفته بودند و علیه آنها خشونت هایی صورت گرفته بود که نمی توانست بدون پاسخ بماند. (در اینجا حضار دست می زنند) ما آگاه بودیم که حقوق رسمی که طبق قرارداد برای کشور ما بازشناخته شده بود پایمال شده بود، عکس العمل آنهایی که مأموریتشان دفاع از منافع ما در این بخش از جهان است، در برابر چنین ناسزاگویی ها و خشونت هایی، کاملاً قابل درک است. ما آگاه بودیم که اگر اقداماتی را که ضروری و سزاوار می دانستیم انجام ندهیم، به اعتمادی که شهروندان کشورمان به ما داشته اند خیانت کرده ایم. ما انجام وظیفه

کردیم (در اینجا دوباره حضار دست می زنند).»

با توجه به چنین توضیحی، به هر اندازه ای که ملت انگلستان و بقیه جهان بتوانند تحت تأثیر چنین اظهارات مطلوب و حقیقت نمایی قرار گیرند، صاحب مجلس خودش چندان به آن باور ندارد، و اگر باور داشته باشد در این صورت به انکار آگاهانه و به جنایات عمدی و غیر قابل توجیهشان خیانت خواهد کرد. نخستین گزارشاتی که از درگیری های چین به دست ما رسیده است، جار و جنجال هایی نیز در روزنامه هایی دولتی در انگلستان و بخشی از نشریات آمریکایی بپا داشته که انباشته است از اتهامات متعدد علیه چین _ اتهامات افترا آمیز درباره زبیرا گذاشتن الزامات قرارداد، ناسزاگویی به ساحت بریتانیا، رفتارهای تحقیر آمیز علیه خارجیانی که در سرزمین آنها

بسر می برند و غیره.

با این وجود هیچ یک از اتهامات به طور مشخص ارائه نشده، و هیچ واقعه ای که بتواند چنین افشاگری هایی را تأیید کند وجود ندارد، البته بجز مورد « لورشا آرو» (3) که در آن رویدادهای دروغین و در زبان تصنعی پارلمانی به شکلی ارائه شده است که هر کسی را که واقعا بخواهد بداند چه گذشته است گم راه خواهد کرد.

لورشا آرو کشتی کوچکی ست که توسط چینی ها ساخته شده، ولی انگلیسی ها آن را به خدمت گرفته بودند. و مجوز موقتی نیز برای عبور و مرور این کشتی با پرچم انگلیس صادر شده بود. پیش از آن که موضوع « فحاشی» مطرح گردد، موعد مجوز مزبور به پایان رسیده بود. این کشتی توسط قاچاقچیان نمک مورد استفاده قرار می گرفت و افرادی که در آن خدمت می کردند غالبا از بزهکاران و دزدان دریایی بودند. مقامات چینی از مدتها پیش رد آنها را جستجو می کردند و می خواستند آنها را بازداشت کنند. در حالی که این کشتی در ساحل کانتون، بی پرچم لنگر انداخته بود، پلیس متوجه حضور آنها شده و با موفقیت آنها را دستگیر می کند. فرایند این حادثه کاملا مشابه با همانی ست که در بنادر ما روی می دهد، و پلیس به محض این که از مخفی گاه بزهکاران و دزدان دریایی در یکی از کشتی های کشور و یا بیگانه مطلع می شود، به دستگیری آنها اقدام می کند. ولی از آن جایی که در این بازداشت ظاهرا امور ملکی زیر علامت سؤال رفته و پایمال شده بود، ناخدای کشتی به کنسول انگلیس مراجعه می کند. کنسول، مرد جوانی ست که اخیرا در این پست گماشته شده، و علاوه بر این اطلاعاتی که از او داریم، فردی ست با روحیه تند و تحریک آمیز. از روی عرشه کشتی به نام دفاع از مالکیت خصوصی، باب مذاکرات تهدید آمیزی را با پلیس می گشاید، در حالی که آنها تنها انجام وظیفه کرده بودند، و دعاوی او به هیچ نتیجه ای نمی رسد. با عجله به کنسولگری باز می گردد، و نامه ای برای والی کل استان کوآنگ-تونگ (4) می نویسد و آمرانه خواهان معذرت خواهی می شود، و هم زمان پیامی به سر جان بورینگ (5) و آدمیرال سیمور (6) به هونگ-کونگ ارسال می کند و مدعی می شود که خود او و پرچم کشورش به شکل غیر قابل تحملی مورد اهانت قرار گرفته است، و مشخصا اظهار می دارد که آن روزی که مدتها انتظارش را می کشیدیم برای نمایش قدرت علیه کانتون فرا رسیده است.

والی یه (7) با احترام و در آرامش به توقعات متکبران کنسول عصبانی و جوان بریتانیایی پاسخ می گوید، و به شرح دلایل بازداشت پرداخته و به خاطر سوء تفاهمی که در این مورد پیش آمده است اظهار تأسف می کند، و قاطعانه اظهار می دارد که نیت او به هیچ وجه توهین به پرچم بریتانیا نبوده و افرادی را هم که قانونا دستگیر کرده است، به خاطر وخامت اوضاع حاضر نیست آنها را در بند نگهدارد. ولی چنین پاسخی به نظر آقای کنسول پارکس (8) قانع کننده نیست، و عذر خواهی باید به شکل رسمی انجام گیرد، و استرداد حقوق بریتانیا نیز باید تحت شرایط رسمی تحقق پذیرد، در غیر این صورت والی یه باید مسئولیت نتایج آن را به عهده گیرد.

سپس آدمیرال سیمور با ناوگان انگلیس از راه می رسد و مکاتبات دیگری آغاز می گردد، انعطاف ناپذیر و خشن، سرد و بی روح از جانب آدمیرال و احترام از جانب کارگزار چینی. آدمیرال در حصارهای کانتون در خواست دیدار شخصی می کند. والی یه در

پاسخ می گوید که این درخواست خلاف تمام ملاقات های پیشین است و علاوه بر این سر ژرژ بنهام (9) پذیرفته است که چنین درخواستی نباید تحمیل گردد.

ولی با کمال میل، در صورت لزوم حاضر است با او بیرون از حصارهای شهر ملاقات کند و یا در هر مکان دیگری که آدمیرال مایل باشد شخصا حضور به هم خواهد رساند، در صورتی که مبیعتی با عرف و آداب سنتی چین نداشته باشد. ولی چنین پیشنهادی به نظر نماینده پرخاشجوی قدرت بریتانیا در شرق خوشایند نیامد. بنا بر انگیزه هایی که مختصرا شرح دادیم - و بر اساس گزارشات رسمی که به اطلاع ملت انگلیس رسیده و آن را تأیید می کنند - جنگ ناعادلانه ای آغاز شد.

و شهروندان بی آزار و بازرگانان صلح طلب شهر کانتون قتل عام شدند، خانه هایشان زیر آتش توپخانه ویران گشت و حقوق بشر نیز پایمال گردید، و این همه تنها به این بهانه پوشالی که مدعی بود «زندگی و اموال انگلیسی ها در خطر اعمال خشونت آمیز چینی ها قرار گرفته است»! دولت بریتانیا و ملت بریتانیا - حداقل آنهایی که زحمت بررسی موضوع را به خود هموار کرده اند، می دانند که این اتهامات تا چه اندازه بی پایه و اساس هستند. سعی کردند توجهات را از موضوع اصلی منحرف سازند و به اذهان عمومی بقبولاند که موارد و شکایات متعددی پیش از حادثه لوراش آرو وجود داشته است و دلایل جنگ کاملا قابل توجیه است. ولی این استدلالات متحورانه بی پایه و اساس است. شکایات چینی ها نود و نه درصد بیشتر از انگلیسی ها است.

نشریات و جراید انگلستان روی نقض روزمره و آشکار قرار دادها توسط خارجیانی که در چین زندگی می کنند و تحت الحمایه بریتانیا هستند، همواره سکوت اختیار می کنند! ما از معاملات غیر قانونی تریاک که به بهای جان انسان ها و زیر پا گذاردن اخلاق تمام می شود و درآمدهای آن سرانجام در خزانه مالی بریتانیا انباشت می گردد، هیچ اطلاعی نداریم. از بزهکاری های دائمی مأمورین پائین دست و به تاراج بردن درآمد قانونی دولت چین که از طریق حقوق گمرکات و ورود و خروج کالا به دست می آید هیچ اطلاعی نداریم. ما از وضعیت مهاجرین و اجحافتی که بر آنها روا داشته می شود هیچ اطلاعی نداریم که چگونه آنها را به حد بردگی تنزل داده و در بنادر پرو و کوبا به فروش می رسانند. ما از خشونت افسار گسیخته علیه چینی هایی که طبیعتا صلح جو هستند هیچ اطلاعی نداریم که چگونه مصیبت و ردالت را از طریق خارجیان وارد بنادر گشوده بروی تجارت آنها می کنند. ما از چنین واقعیاتی و بسیاری دیگر هیچ اطلاعی نداریم، زیرا اکثر افرادی که در چین زندگی نمی کنند به ندرت از شرایط اجتماعی و امور اخلاقی این کشور اظهار نگرانی می کنند، و در ثانی از نظر سیاسی صلاح نیست به موضوعاتی پرداخته شود که هیچ منفعت مالی در آن وجود ندارد. اوضاع بگونه ای ست که انگلیسی ها وقتی در کشور خودشان هستند، فراتر از بقالی که جای مورد نیازشان را از آنجا خریداری می کنند، نمی توانند ببینند، و به این ترتیب حاضر هستند تا هر دروغی را که وزارتخانه ها و نشریات بخورد مردم می دهند، ببلعند.

در طول این مدت، آتش زیر خاکستر، و نفرتی که علیه انگلیسی ها در طول جنگ تریاک افروخته شده بود، شعله فروزنده سبعتی را بر انگیخت که احتمالا هیچ پیشنهاد صلح و دوستی نمی تواند آن را

خاموش سازد.

پانوشت

- 1) Sir James Hogg
- 2) Clarendon
- 3) Kouang-toung
- 4) Sir John Bowring
- 5) Seymour
- 6) Yeh
- 7) Parkes
- 8) Sir George Bonham

(3) Lorcha Arrow: نام یک کشتی کوچک چینی

19

کارل مارکس

منتخب از

«کامیابی انگلیس. اعتصابات. مسئله ترک. هند»

لندن، جمعه، 17 ژوئن 1853

نیویورک دیلی تریبون شماره 3809 اول ژوئیه 1853

روز 13 همین ماه، لرد استانلی به اطلاع مجلس عوام رساند که در دومین قرائت قوانین مربوط به هند (روز 23 آینده) راه حل زیر را ارائه خواهد داد:

«به نظر مجلس عوام اطلاعات بیشتری نیاز است تا به پارلمان اجازه دهد که با صراحت بیشتری قوانین مربوط به ایجاد دولت دائمی هند را به تصویب رساند، ولی در این دوره پایانی اجلاس جایز به نظر نمی رسد اقداماتی صورت گیرد که نه تنها به عنوان راحل نهایی نمی تواند مطرح باشد بلکه در عین حال موجب مختل ساختن وضعیت موجود می گردد.»

ولی، در آوریل 1854 قرارداد کمپانی هند شرقی به پایان می رسد، و در نتیجه به نحوی از انحاء باید راه حلی پیدا کرد. دولت به قوانین دائمی تمایل دارد یعنی این که می خواهد تمدید قرارداد را برای بیست سال به تصویب رساند. ولی طرفداران مکتب منچستر می خواهند هر گونه قانون گذاری را به تعویق بیندازند و علاوه بر این می خواهند که قرارداد حداکثر برای یک سال تمدید شود. دولت گفته است که مصلحت هند قوانین دائمی را ضروری می سازد. طرفداران مکتب منچستر در جواب به فقدان اطلاعات اشاره کردند و چنین نظری را ناممکن دانستند. ولی مصلحت هند و فقدان اطلاعات هر دو بهانه های پوشالی هستند. الیگارشلی حاکم می خواست پیش از آن که مجلس منحل شود و گرد هم آیی تشکیل دهد، به حساب هند منافع خود را تا بیست سال دیگر تضمین کند.

طرفداران منچستر اساساً خواهان قانونگذاری در وضعیت فعلی نیستند، به ویژه در پارلمانی که هنوز اصلاحات شامل حال آن نشده و نقطه نظرهای آنها نیز در آن هیچ جایی نداشته است. بر این اساس، کابینه ائتلاف از طریق سر شارل وود، بر خلاف بیانیه های پیشین ولی در هماهنگی با عادات همیشگی اش برای روشن ساختن مسائل، مطالبی را پیش کشید که به لایحه شباهت داشت. ولی از طرف دیگر بی آن که جرعت حرف زدن درباره تمدید قرار داد برای مدت مشخصی را داشته باشد، تنها به این پیشنهاد بسنده کرد که پارلمان در صورتی که قاطعانه تصمیم بگیرد می تواند راه حل را به مذاکره بگذارد. اگر پیشنهادات دولتی به تصویب رسد، قرارداد کمپانی هند شرقی تمدید نخواهد شد بلکه تنها مهلت خواهد گرفت. در مجموع، طرح دولتی تنها به تغییرات جزئی و ظاهری در اداره هند می انجامد، و تنها تغییر واقعا جدی عبارت است از گماشتن چند والی جدید، اگر چه تجربیات دراز مدت نشان

می دهد که مأمورین ساده خیلی مؤثر تر از والیان عالی مقام و مشاورین آنها که مخارج سنگینی را نیز تحمیل می کنند، عمل کرده اند(1). اختراع ویگس ها (2) در امر درمان کشورهای از پا افتاده این بود که مخارج تازه ایجاد تنبل خانه (3) رسمی برای آریستوکراسی تھی دست را به آنها تحمیل کنند، چنین راه حلی یادآور یکی از پیشنهادات دولت راسل است، یعنی زمانی که ویگس ها متوجه فقر روحی هندی ها و مسلمانان شرق شدند، تصمیم گرفتند چند کشیش تازه نفس برایشان بفرستند. چنین راه حلی پذیرفته شد، سر جان هوبهاوز (4)، رئیس ویگس دفتر نظارت در این دوره بود، و به خاطر آورد که یکی از نزدیکانش به خوبی از عهده اداره امور کلیسایی بر می آید و فوراً یکی از کرسی ها ی جدید را به او اختصاص داد. در چنین اموری یکی از نویسندگان انگلیسی روایت جالبی دارد که می گوید « گاهی اوقات کفش به اندازه ای جفت پا می شود که به سختی بتوانیم بگوئیم این کفش برای پا دوخته شده و یا پا برای کفش». در مورد اختراع سر شارل وود به سختی بتوان گفت که آیا این والیان جدید برای مناطق هند در نظر گرفته شده اند و یا مناطق هند برای والیان جدید.

در هر صورت کابینه ائتلاف تصور می کرد که با واگذاری اختیارات به پارلمان برای ایجاد اصلاحات در لایحه پیشنهادی در هر زمانی که اراده کند، به همه ها پایان خواهد بخشید. متأسفانه لرد استانلی، نماینده محافظه کار، راه حلش را خیلی زود قرائت کرد و با سر و صدای زیادی نیز مورد حمایت اپوزیسیون افراط گرا واقع شد. با این وجود راه حل پیشنهادی لرد استانلی واجد تناقضاتی ست. از یک طرف، او پیشنهاد دولتی را رد می کند، به این علت که مجلس برای قانونگذاری دائمی به اطلاعات بیشتری نیازمند است. از طرف دیگر، آن را رد می کند به این علت که شامل قوانین دائمی نیست، و در عین حال وضعیت موجود را متزلزل می سازد بی آن که مسائل را به طور مشخص حل کرده باشد. عقیده محافظه کاران طبیعتاً لایحه را معتبر نمی داند، زیرا در هر صورت موجب تغییراتی خواهد شد. رادیکال ها با آن مخالف هستند زیرا هیچ تغییری به وجود نمی آورد. لرد استانلی در این دوران ائتلاف نقطه نظر خاصی را پیدا کرده است که تمایلات مخالف را علیه پیشنهادات دولت متحد سازد. هیئت رسمی جبهه ائتلاف علیه چنین تاکتیکی خشمگین به نظر رسیده و در نشریه «دی کرونیكال» (5) ارگان حزبیشان می نویسد : « از نقطه نظر حزب، پیشنهادی که بر اساس به تعویق انداختن لایحه است نه تنها اختلال تولید می کند بلکه به شکل بارزی شرم آور به نظر می رسد... این لایحه تنها به این علت مطرح شده است که برخی از حامیان دولت می خواهند به بهانه این موضوع مشخص انشعاب کنند.»

نگرانی وزرا حقیقتاً جدی به نظر می رسد. «دی کرو نیكال» امروز دوباره این موضوع را مطرح کرده است و می گوید : « رأی در مورد طرح پیشنهادی لرد استانلی احتمالاً سرنوشت قوانین هند را تعیین خواهد کرد. بنابراین آنهایی که به اهمیت قانونگذاری آگاهی دارند باید قویاً برای تقویت دولت اقدام کنند.» از طرف دیگر در روزنامه «تایمز» (6) امروز می خوانیم که : « سر نوشت لایحه دولت برای هند به طور مشخص تری ترسیم می شود... خطری که دولت را تهدید می کند در انطباق کامل با مخالفت های لرد استانلی و افکار عمومی ست. هر سخنی از این

اصلاحات برای دولت حکم مرگ را خواهد داشت.»

پانوشت

1) تا سال 1773 کمپانی هند شرقی دارای سه والی (حاکم شهر) بود که در کلکته (بنگال)، مدراس و بمبئی مستقر بودند و هر کدام یک دفتر مشاورتی داشتند که اعضای آن از کارگزاران عالی کمپانی تشکیل می شد. در سال 1773 « طبق مصوبه ای درباره اصول مؤثرترین مدیریت کمپانی هند شرقی» برای والی کلکته یک دفتر مشاورتی با چهار عضو در نظر گرفته می شود و مقام والی نیز به والی کل بنگال ارتقاء می یابد. والی کل و مشاورین او را دولت برای پنج سال انتخاب می کرد و تنها شخص پادشاه بود که با نظر خواهی از شورای مدیران می توانست آنها را پیش از موعد عزل کند. تصمیمات شورای مشاورت بر اساس رأی اکثریت به اجرا گذاشته می شد و در صورت رأی برابر مداخله والی کلی اولویت پیدا می کرد. والی کل اداره امور مدنی و نظامی را در بنگال، بهار و اورپسا به عهده داشت. در امور جنگ و صلح رؤسای مدراس و بمبئی گوش به فرمان او بودند و تنها در امور خاصی می توانستند مستقلاً عمل کنند. مصوبه 1784 تعداد مشاورین را به سه عضو تقلیل داده بود که شامل پست فرمانده کل می شد. در سال 1784 تبصره ای به این قانون اضافه شد که بر اساس آن والی کل می توانست تحت شرایط خاصی بدون مراجعه به شورای مشاورین و به عنوان فرمانده کل عمل نماید. پس از مصوبه سال 1833 والی کل بنگال به والی کل هند ارتقاء پیدا کرد. و دوباره تعداد مشاورین به چهار نفر رسید و علاوه بر این پست فرمانده کل باز سازی شد. والی کل و دفتر مشاورتی او قوانین تمام هند را تعیین می کردند، و حق قانون گذاری از والیان بمبئی و مدراس که هر یک دو مشاور داشتند سلب گردید. مصوبه سال 1853 علاوه بر این یک شورای کوچک مشاورتی با چهار عضو، ارگان اجرایی، و مشاورت حقوقی متشکل از والی کل، فرمانده کل، دادستانی کل بنگال و یک عضو دیوان عالی. این بود وضعیت شورای مشاورت تا سال 1858.

2) Whigs اجداد لیبرال های امروزی

3) Sinécure

به معنای حرفه های کم زحمت است. در اینجا به شکل تنبل خانه رسمی ترجمه شده است.

4) Sir John Hobhouse

5) « The Morning Chronicle » (« The Chronicle »

روزنامه بورژوازی انگلیس. به تاریخ 1770 تا 1862 در لندن منتشر می شد. در آغاز سخن گوی ویگس ها (اجداد لیبرال های امروزی) بود در اطراف سال 1850 به دست محافظه کاران افتاد.

6) « The Times »

هفته نامه انگلیسی با تمایلات محافظه کارانه که بسال 1785 بنیانگذاری شد.

20

فردریش انگلس

لشکرکشی جدید انگلیس به چین
 اوایل آوریل 1857
 نیویورک دیلی تریبون شماره 4990
 17 آوریل 1857

اگر منازعه ای که انگلیسی ها در چین بر پا کرده اند، به منتهی درجه برسد، می توانیم منتظر لشکر کشی نیروی دریایی مشابه به سال های 1841 تا 1842 باشیم که در پی اختلافات مربوط به تجارت تریاک صورت پذیرفت (1).

موفقیتی که انگلیسی ها در اعمال زور برای ستادن پول بسیار زیادی از چینی ها نسپیشان شد، به شکلی بود که تکرار چنین تجربه ای بی گمان نفرت مردم را علیه تمایلات ما برای جیب بری افزایش خواهد داد، و همان طور که ما می توانیم به یاد بیاوریم، در خاطراتشان روحیه دیر پای دزد دریایی را تداعی خواهند کرد که وجه مشخصه اجداد مشترک ما در قرون شانزدهم و هفدهم می باشد. با این وجود، پس از آخرین مداخله چپاول گرانه بریتانیا در رابطه با تجارت تریاک، تحولات چشم گیری در چین به وقوع پیوست ، به طوری که برای لشکر کشی مشابه با آن چه در گذشته صورت گرفته جای تردید بسیار باقی خواهد گذاشت و نباید انتظار داشته باشیم که به نتایج مشابهی بیانجامد. لشکر کشی جدید بی گمان مثل سال 1842- 1841 از جزیره هنگ کنگ شروع خواهد شد. لشکر کشی پیشین ترکیبی بود از ناوگانی با دو ناوشکن که هریک به 74 توپ مسلح بودند، هشت ناوچه و تعداد زیادی «سلوپ» (2) و «بریک» های جنگی (3) و دوازده کشتی بخار و چهل کشتی حمل و نقل که پانزده هزار نفر را روی خود حمل می کردند که سربازان نیروی دریایی را نیز شامل می شد. لشکر کشی جدید نیز نمی تواند کمتر از این باشد. در واقع برخی از شواهدی که به بررسی آنها خواهیم پرداخت، حاکی از این امر است که لشکر کشی جدید باید گسترده تر از گذشته باشد. لشکر کشی سال های 1842- 1841 ، روز 21 اوت 1841 کشتی ها از هنگ-کنگ بادبان گشودند، پیش از همه آموی (4) را به تصرف درآوردند، سپس روز اول اکتبر جزیره تسو-شان (5) را اشغال کردند که به عنوان پایگاه برای عملیات بعدی مورد استفاده قرار گرفت.

هدف آنها نفوذ در آبهای رودخانه بزرگ مرکزی یانگ-تسه-کیانگ (6) بود، و قصد داشتند تا شهر ناکین (7) در فاصله دوپست مایلی از دهانه آن را ببمایند. یانگ-تسه-کیانگ چین را به دو بخش کاملاً مشخص شمال و جنوب تقسیم می کند. در فاصله چهل مایلی از پائین ناکین، کانال سلطنتی به روی رودخانه باز می شود که در واقع راه بازرگانی بین مناطق جنوبی و شمالی را تشکیل می دهد. طرح حمله عبارت بود از تصرف این راه ارتباطاتی برای وارد آوردن ضربه ای مهلک به پکن و مجبور ساختن امپراتور به قبول ضرب الاجل صلح. روز 13 ژوئن 1842 نیروهای انگلیسی تحت فرماندهی سر

هانری پتینجر (8) به ساحل وسونگ (9) رسید در منطقه ورودی رودخانه کوچکی به همین نام. این رودخانه بطرف جنوب جریان دارد و به مصب یانگ-تسه-کیانگ می ریزد، دریای زرد در نزدیکی دهانه آن واقع شده است. دهانه رودخانه وسونگ خلیج شانگای را تشکیل می دهد که در فاصله کمی در بخش بالایی واقع شده است. سواحل وسونگ انباشته از توپ بود که بی هیچ مشکلی با حمله به آنها کاملاً برچیده شد. یک ستون از نیروهای اشغالگر به طرف شانگای حرکت کرد و بی آن که تلفات بدهد به مقصد رسید. ولی علی رغم مقاومت ناچیز اهالی صلح جو و کم شهامت سواحل یانگ-تسه، که پس از گذشت تقریباً دوپست سال زندگی در صلح دائمی، نخستین جنگ خود را تجربه می کردند. دهانه رودخانه و ناحیه ای که به دریا گشوده می شد، مانع بزرگی بود. دهانه یانگ-تسه خیلی پهن است و نیمی از سواحل آن نیز پوشیده از گل و لای بوده و قابل تشخیص نیست، زیرا دریا در بسیاری از نقاط گل آلود است، به همین علت نیز آن را دریای زرد نامیده اند. برای ورود به یانگ-تسه کشتی ها ناچار هستند که با احتیاط از حاشیه شمالی عبور کنند و به خاطر اجتناب از شنهای روان باید دائماً عمق آب را اندازه بگیرند. این نوارهای شن روان در بخش شمالی دهانه تا منتهی الیه جزیره بزرگ تسونگمین (10) که در میانه واقع شده است ادامه داشته، و دهانه را به دو گذرگاه آب تقسیم می کند. در بخش بالایی جزیره که تقریباً سی مایل طول دارد، سواحل دیده می شود، ولی مسیر مجرای آب خیلی مارپیچی ست. مد آب تا چن-کیانگ (11) بالا می آید، تا اواسط راه نانکین یعنی در واقع تا نقطه ای که هنوز به دهانه مربوط می شود، و از اینجا مسیر دریایی آغاز می گردد که برای کشتی هایی که از آنجا عبور می کنن به مسابه رودخانه است. ناوگان انگلیس پیش از آن که به این نقطه برسد، با مشکلات جدی روبرو می شود. پیمودن فاصله هشتاد مایل از تسونگ-شان پانزده روز طول کشید. در نزدیکی های تسونگمین چندین کشتی بزرگ به گل نشست ولی به یاری مد آب موفق شدند خودشان را آزاد کنند. پس از چیرگی بر چنین مشکلاتی، انگلیسی ها در نزدیکی های شهر چن-کیانگ با مشکلات متعددی مواجه شدند، و اگر چه سربازان تاتار چینی از هنر جنگ چندان بهره ای نداشتند ولی از شجاعت و بی باکی کم نمی آوردند. تعداد سربازان چینی هزار و پانصد نفر بود که نا امیدانه جنگیدند و تا آخرین نفر کشته شدند. چینی ها پیش از آغاز جنگ به نتیجه آن آگاه بودند، و به همین علت زنان و کودکانشان را یا در آب غرق کرده و یا با دست خودشان خفه کرده بودند، بعداً تعدادی از اجساد را از قعر چاه بیرون کشیدند. فرمانده چینی ها که از شکست اطمینان حاصل کرده بود، خانه خودش را به آتش کشید و در شعله های آن جان باخت. انگلیسی ها 185 کشته دادند، و به خاطر چنین تلفاتی انتقام دهشتناکی را تحمیل کردند و تمام شهر را به توبره کشیدند. این جنگ از آغاز تا پایان با خشونت و سببیتی انجام گرفت و کاملاً با روحیه دزدان دریایی مطابقت داشت که در واقع سر منشأ آن بود. اگر مهاجمین در تمام موارد با چنین مقاومتی روبرو می شدند هرگز به نانکین نمی رسیدند. ولی چنین اتفاقی روی نداد. شهر کوئه-چه او (12) که در ساحل آن سوی رودخانه واقع شده بود، تسلیم شد و سه میلیون دلار باج پرداخت که دزدان دریایی بریتانیایی به جیب زدند و البته با رضایت کامل.

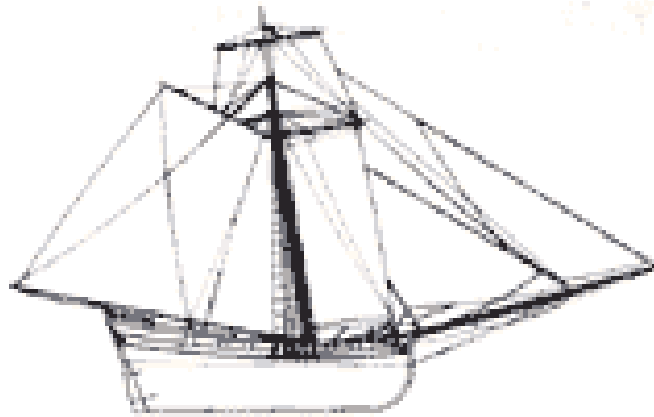
مسیر رودخانه در جهت بالاتر عمقی معادل 180 پا دارد و به همین علت برای کشتی رانی مناسب است ولی در برخی مناطق سرعت جریان آب کمتر از شش تا هفت مایل در ساعت نیست. با این وجود هیچ مانعی برای پیشروی ناوگان وجود نداشت. روز 9 اوت انگلیسی ها پای حصارهای نانکین لنگر انداختند. تأثیر چنین واقعه ای همانی بود که انتظارش را داشتند. امپراتور به وحشت افتاده بود و قرارداد 29 اوت (13) را امضاء کرد، ادعای نقض قرارداد بهانه ای شد برای فراخواست های تازه و تهدیدات تازه و جنگ تازه.

اگر جنگ تازه ای آغاز شود، احتمالاً بر اساس نمونه پیشین خواهد بود. با این وجود به دلایلی چند این بار انگلیسی ها با موانعی روبرو خواهند شد که پیروزی سهل الوصول آنها را در جنگ گذشته به تعویق خواهد انداخت.

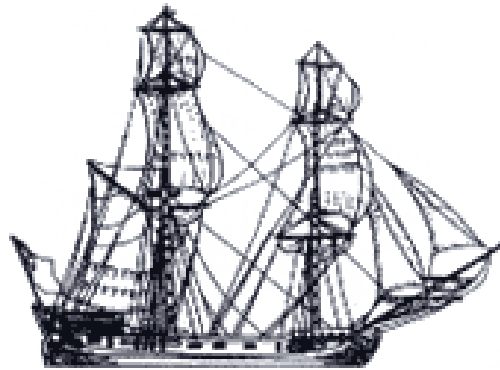
تجربه جنگ پیشین از حافظه چینی ها زدوده نشده است. در عملیات های نظامی اخیر روی رودخانه کانتون، چینی ها آنچنان مهارتی در به کار بردن توپخانه از خود نشان دادند که گمان بردند که احتمالاً اروپاییها بین آنها حضور دارند. در تمام امور عملی و خصوصاً امور نظامی، چینی ها از تمام شرقی های دیگر جلوتر هستند، و تردیدی وجود ندارد که انگلیسی ها شاگردان با استعدادی در بین آنها خواهند یافت. و علاوه بر این احتمالاً اگر انگلیسی ها برای دومین بار بخواهند در یانگ-تسه شناور شوند، ممکن است که با موانع مهیا شده ای مواجه شوند که در نخستین بار با آنها روبرو نبوده اند. ولی مهم ترین نکته این است که تصرف مجدد نانکین، نمی تواند همان تأثیر وحشتی را در دربار سلطنتی پکن ایجاد کند که در نخستین لشکر کشی به وقوع پیوست. نانکین، و به همین ترتیب شماری از مناطق همسایه تحت اختیار شورشیان است و رؤسای آنها شهر را به مرکز فرماندهی عملیاتشان تبدیل کرده اند (14). تحت چنین شرایطی اشغال نانکین موجب خوشحالی امپراتور خواهد شد، و خدمتی ست در حق او برای راندن شورشیان از این شهر. علاوه بر این تصرف نانکین و حفظ آن ممکن است مخاطراتی در بر داشته باشد، و حضور نیروی بیگانه در این شهر هیچ نگرانی فوری برای پکن و حاکمیت امپراتوری بوجود نمی آورد.

پانویس

- 1) اشاره به نخستین جنگ تریاک بین سال های 1839 و 1842 است (به زیر نویس شماره 3 در مقاله « انقلاب در چین و در اروپا » مراجعه شود.
- 2) Sloop دکل عمودی: ناوچه بسیار کوچک انگلیسی با ده الی هجده توپ و یک



3) Brick بریک. کشتی دو دکله با بادبانهای چهار گوش



- 4) Amoy
- 5) Tchsou-chan
- 6) Yang-tsé-Kiang
- 7) Nankin
- 8) Sir Henry Pottinger
- 9) Wousoung
- 10) Tsongmin
- 11) Tchen-Kiang
- 12) Kouéi-tchéou

13) قرارداد نانکین به سال 1842

14) نویسنده به شورش تایپینگ ها اشاره دارد که رهبر آنها هونگ سیو-تسوان خود را امپراتور تایپینگ-وانگ (پادشاه صلح جهانی) فرمانروای سرزمین آسمانی صلح بزرگ می نامد که در سال 1851 بنیانگذاری شد. در مارس 1853 نانکین را اشغال کرده و آن را به پایتخت خود مبدل ساختند.

21

کارل مارکس

منتخب از مقاله

«شورش در ارتش هند»

30 ژوئن 1857

نیویورک دیلی تریبون شماره 5065

15 ژوئیه 1857

نفاق بیاندار و حکومت کن (1) میراث امپراتوری رم مهم ترین اصل و قاعده ای بود که به بریتانیای کبیر اجازه داد تا صد و پنجاه سال امپراتوری خود را در هند حفظ و حراست کند. اختلافات متنوع نژادی، قومی، کاستی، اعتقادی و حاکمیت که مجموعاً در منطقه جغرافیایی هند قابل مشاهده است، به اصل حیاتی سیطره بریتانیا تبدیل شد. با این وجود در این اواخر اقتدار بریتانیا تحولاتی را به خود دید. با فتح سند و پنجاب امپراتوری انگلیس و هند نه تنها به آخرین سرحدات طبیعی خود دست یافت بلکه آخرین بازمانده های دولت های مستقل هندی را نیز لگد کوب کرد. تمام قبایل بومی که در حال شورش به سر می بردند، سرکوب شدند، تمام منازعات پر اهمیت داخلی خاتمه یافت، و ضمیمه ساختن آوده (2) به اندازه کافی نشان داد که از این پس مناطق مستقل شاهزاده نشین بدون توافق کمپانی وجود خارجی ندارد. بر این اساس تحول عظیمی در وضعیت کمپانی هند شرقی بوجود آمده بود، زیرا از این پس مثل گذشته به یاری بخشی از هند به بخش دیگری حمله نمی کرد، بلکه به مقام یگانه فرمانروای هندوستان تبدیل شده و تمام کشور را تحت اختیار داشت. علاوه بر این و از این پس فاتحی در بین فاتحین هند به شمار نمی آمد، بلکه به یگانه فاتح هند تبدیل شده بود. ارتشی که در خدمت داشت از این پس نه برای گسترش سلطه کمپانی که برای حفظ موقعیت آن به کار برده می شد. سربازان به پلیس تبدیل شده بودند : 20000000 اهالی هند توسط 200000 سرباز هندی به فرماندهی انگلیسی ها به اطاعت واداشته شده بودند، و این ارتش بومی نیز تحت فرماندهی ارتش انگلیسی می باشد که تنها از 40000 نفر تشکیل شده است. روشن است که در نگاه اول فرمانبرداری اهالی هند به وفاداری ارتش بومی بستگی دارد. با این وجود باید دانست که حکومت بریتانیا با ایجاد چنین ارتشی در عین حال نخستین مرکز مقاومتی را برای مردم هند به وجود آورد که هرگز در اختیار نداشتند. در چه صورتی می توان روی ارتش بومی حساب کرد، این آن چیزی ست که شورش های اخیر نشان می دهد که هم زمان با آغاز جنگ علیه ایران، بنگال از مدیریت آن و سربازهای اروپایی تقریباً تخلیه شده بود. پیش از این نیز شورش هایی در ارتش هند به وقوع پیوسته بود، ولی شورش فعلی ویژگی های خاصی دارد که از آنها قابل تفکیک می باشد. زیرا برای نخستین بار است که واحدهای ارتش بومی افسران انگلیسی شان را به قتل می رسانند، و مسلمانان و هندو ها با فراموش کردن اختلافات مذهبی شان در کنار یک دیگر علیه صاحبان مشترک خود

می جنگند، و اگر چه « شورش توسط هندیان آغاز شده ولی در دهلی به جلوس یک مسلمان بر تخت امپراتوری انجامیده است»، و دیگر این که شورش تنها به چند مورد محدود نمی شد، و سرانجام شورش ارتش هند مصادف بود با بی مهری عمومی علیه حاکمیت بریتانیا در سرتاسر آسیا. شورش ارتش بنگال بدون شک در پیوند تنگاتنگ با جنگ علیه ایران و چین است.

علت نارضایتی که چهار ماه پیش در ارتش بنگال شروع شد به این علت بود که بومیان پی برده بودند که دولت فشنگ ها را در کاغذهای آغشته به روغنی بسته بندی می کند که مخلوطی ست از چربی گاو و خوک، در حالی که سربازها مجبور بودند آنها را با دندان باز کنند و این بر خلاف قوانین مذهبی آنها بود و همین امر به نقطه آغاز اغتشاشات تبدیل شد...

در تمام مناطق شورش زده حکومت نظامی اعلام شد، نیروهای متشکل بومی از شمال، از شرق و از جنوب روی دهلی متمرکز شدند. گفته می شود که شاهزاده های مناطق همسایه با انگلیسی ها همکاری می کنند. پیام هایی از سیلان برای متوقف ساختن نیروهای لرد الجین (4) و ژنرال اشبرنهام که بطرف چین حرکت کرده بودند، ارسال گردید. و سرانجام 14000 نفر از واحدهای بریتانیایی در پانزده روز آینده از انگلستان به هند گسیل خواهند شد.

علی رغم هر مانعی نظیر آب و هوای هند در این فصل، و کمبود اساسی در امکانات حمل و نقل که بتواند مانع جا به جایی های نیروهای بریتانیایی شود، احتمال بسیار زیادی وجود دارد که شورشیان دهلی بی آن که بتوانند به شکل دراز مدت مقاومت کنند، از پا بیافتند. در این صورت پیش درآمد تراژدی ای خواهد بود که از این پس باید روی صحنه به اجرا در بیاید.

پانویس

Divide et impera (1)

اختلاف بیانداز و حکومت کن. این اصطلاح هنوز نیز رایج است و در زبان فنی استراتژیستها آن را « بازی بزرگ » نیز می نامند.

Aoudh (2)

در سال 1856 با زیر پا گذاشتن توافقات، مقامات انگلیسی نایب السلطنه آوده (شاهزاده نشین مناطق شمالی هند) را عزل کردند و این منطقه را به سرحدات کمپانی هند شرقی ضمیمه کردند.

(3) منظور انقلاب سال های 1856 تا 1859 است، که مهم ترین بلوای اهالی هندوستان علیه سلطه انگلیس برای استقلال ملی شان می باشد. پیش از این چندین شورش دیگر به وقوع پیوسته بود و علت اصلی آنها نیز روش های وحشیانه استثمار استعماری تمام اقشار جامعه هندی بود. مالیات های سنگینی که دهقانان را به ورشکستگی می کشاند و برخی از فنودال ها را نیز تهی دست می ساخت، تلاش های استعمارگران برای تحت فرمان درآوردن مناطقی که هنوز استقلال خود را حفظ کرده بودند، اعمال شکنجه هنگام دریافت مالیات ها و برقرار ساختن رژیم وحشت توسط مقامات، و بی حرمتی کردن به سنت ها و آداب و رسوم دیرینه مردم. شورشی که از اواسط سال 1856 آغاز شده بود در بهار سال در واحدهای نظامی هندی در ارتش بنگال که در شمال هند مستقر بودند بسال 1857 به

نقطه اوج خود رسید. واحدهای نظامی هند مهم ترین نقاط استراتژیک منطقه را به اشغال خود درآوردند، در حالی که بخش اصلی پارک توپخانه را تحت اختیار گرفته بودند. ارتش بومی هند در میان کاست های عالی رتبه (برهمایی، راجپوت) و مسلمانان سربازگیری می کردند. ارتش بومی هند بازتاب نارضایتی عمومی دهقانانی بود که نقرات را تأمین می کردند و به همین گونه برخی فئودال های مناطق شمالی (و به طور مشخص آوده) از طریق افسران بومی به این ارتش می پیوستند. قیامی که هدفش برکندن بساط استعمار بیگانگان بود بزودی مناطق وسیع شمالی را تحت پوشش خود گرفت و به سوی مناطق مرکزی حرکت کرد (دهلی، لوکنو، کاونپور، روهیلکند، هند مرکزی، بوندلکند). با این وجود اگر چه نیروی پویا و مبارزین اصلی را دهقانان و کارگران تهی دست مناطق شهری تشکیل می دادند، ولی سر نخ دست فئودال ها بود که تمامشان پس از سال 1858 یعنی زمانی که استعمارگران به آنها قول دادند زمین هایشان را به خود آنها واگذار کنند، به خیزش انقلابی خلق هند خیانت کردند. شورشیان هدف واحد و طرح مشخصی نداشتند. علت چنین شکستی در پراکندگی فئودال ها و تنوع قومی کشور و کاست ها و مذاهب مختلف بود. انگلیسی ها با مهارت خاصی سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن را به کار برده و به یاری فئودال ها جنبش را سرکوب کردند. البته برتری انگلیسی ها را در زمینه امکانات فراموش نکنیم. شورش چند منطقه را در امان گذاشته بود، انگلیسی ها در پنجاب، بنگال و مناطق جنوبی نظم و آرامش را حفظ کرده بودند. با این وجود چنین واقعه ای تمام هند را تحت تأثیر قرار داده بود و به همین علت بریتانیایی ها در اداره امور مجبور بودند به اصلاحاتی چند بپردازند. شورش مردم هند در پیوند با شورش ملت های دیگر آسیایی بود و به همین نسبت نیز اقتدار انگلیس دچار ضعف شده بود. به اجرا گذاشتن طرح های تهاجمی و اعمال خشونت بریتانیای کبیر علیه افغانستان، ایران و دیگر دولت های آسیایی می بایستی چند دهه به تأخیر بیافتد.

4) Lord Elgin

5) Ashburnham

22

کارل مارکس

منتخب از مقاله :

«شورش هند»

لندن، 14 اوت 1857

نیویورک دیلی تریبون شماره 5104

29 اوت 1857

...روشن است که به خاطر ضعف و تزلزل و به خاطر اشتباهات ژنرال های بریتانیایی، دهلی به مرکز امور سیاسی و نظامی شورش هند ارتقاء یافت.

عقب نشینی ارتش بریتانیایی، پس از محاصره طولی مدت و یا باقی ماندن در موقعیت دفاعی که به عنوان شکست تلقی می شد، نقطه آغازی بود برای انفجار عمومی. علاوه بر این چنین موقعیتی، تلفات سنگینی به واحدهای بریتانیایی تحمیل می کرد که تا کنون از آن به علت تحرکی که در محاصره داشتند و خروج هایی که انجام می دادند و امیدی که در به خون کشیدن دشمن داشتند، در امان مانده بودند. ولی آن چه در مورد کاهلی هندی ها می گویند و یا دل بستگی آنان به سلطه بریتانیا روایت می کنند، حرف پوچی بیش نیست. یک شاهزادگان واقعی آسیایی می داند که باید منتظر موقعیت مناسب باقی بماند. مردم در تمام بنگال، جایی که دیگر مجبور به اطاعت از یک مشیت اروپایی نیستند، از هرج و مرج پر سعادتی بهره مندند، ولی هیچکس نیست که علیه او شورش کنند. انتظار غربی ست که بخواهیم شاهد شورش نظیر انقلاب های اروپایی در هند باشیم. در مراکز مدارس و بمبئی ارتش در سکوت به سر می برد و مردم نیز طبیعتاً حرکتی نمی کنند. پنجاب که برای نیروهای اروپایی موقعیت مرکزی را تشکیل می دهد، ارتش بومی خلع سلاح شده است. برای شوراندن آنها شاهزاده های همسایه که نیمه مستقل می باشند باید تمام وزن خود را در ترازو بگذارند. ولی جنبشی که در ارتش بنگال به وقوع پیوست، با تمام انشعبات و شاخ و برگ هایش در سطح بسیار گسترده، بدون تبنای اهالی هند قابل تصور نیست، به همان گونه که مشکلاتی که انگلیسی ها برای مایحتاج و حمل و نقل دارند - یعنی عوامل اصلی که کندی تمرکز قوایشان را توضیح می دهد - حاکی از فقدان امکانات دهقانان است.

23

کارل مارکس

تجارت تریاک

31 اوت 1858

نیویورک دیلی تریبون شماره 5433

20 سپتامبر 1858

جنجال پیرامون عهد نامه تازه ای که توسط متفقین تام الاختیار به چین تحمیل شد، ظاهراً امیدهایی را در چشم انداز گسترش بازرگانی بوجود آورده است، امیدهایی که به همان اندازه شگرف و افسانه ای به نظر می رسد که سال 1848 پس از نخستین جنگ علیه چین بازرگانان را مات و میهوت ساخته بود. حتی اگر بپذیریم که تلگرامی که از پترزبورگ ارسال شده با واقعیت تطبیق می کند، آیا افزایش شهرهای آزاد شده برای بازرگانی حتماً به مفهوم گسترش مبادلات با چین است؟ آیا الزاماً جنگ 1857-1858 به همان نتایج درخشان 1841-1842 خواهد انجامید؟ تنها نکته روشنی که وجود دارد، این است که معاهده 1843 به جای گسترش صادرات

آمریکا و انگلیس به سوی چین، تنها به بحران بازرگانی 1847 منتهی شد.

به همین ترتیب، معاهده کنونی با دامن زدن به رؤیای بازاری بی انتها و نظریه پردازی های متنوع، می تواند مقدمه ای باشد برای بحرانی تازه، در زمانی که بازار جهانی به کندی در حال خروج از بحران اخیر است. خارج از این نتیجه منفی، نخستین جنگ تریاک موجب افزایش تجارت این ماده مخدر گردید ولی به ضرر بازرگانی مشروع تمام شد، و دومین جنگ نیز همین نتایج را ببار خواهد آورد، مگر این که الزاما انگلستان تحت فشارهای عمومی جهان تمدن از تحمیل کشت خشاش به هندیان چشم پوشی کرده و به همین گونه از تبلیغ آن در چین به شکل مسلحانه دست بردارد. از بررسی اخلاقی این نوع تجارت خود داری می کنیم، این مونتهگمری مارتین که خودش یک انگلیسی ست در این مورد می گوید:

« داد و ستد برده در مقایسه با تجارت تریاک کار خیرخواهانه ای به نظر می رسد، زیرا ما ساخت و ساز جسمی آفریقایی ها را از بین نمی بردیم، و منافع ما در حفظ جان آنها بود، طبیعت انسانی آنها را تحقیر نمی کردیم، روحشان را منحرف نساخته و نابود نمی کردیم. ولی فروشندۀ تریاک پس از منحرف ساختن روح گناهکاران جسم آنها را نابود می کند. در هر ساعت قربانیان تازه ای به دیو سیری ناپذیر کنعان (2) هدیه می کنند، و آدم کشان انگلیسی و چینی هایی که دست به خود کشی می زنند، برای عرضه قربانیان بیشتر در محراب چنین دیوی در رقابت با یکدیگرند.» (3)

چینی ها نمی توانند افیون و محصولات دیگر را هم زمان با هم خریداری کنند. گسترش بازرگانی با چین در وضعیت فعلی به گشایش هر چه بیشتر تجارت تریاک می انجامد. در نتیجه رشد بازرگانی در چین با گسترش بازرگانی مشروع ناسازگار است. دو سال پیش اعتبار چنین نظریاتی کمابیش بر همگان آشکار شد. به سال 1847 هیئتی از مجلس عوام مامور بررسی مبادلات بازرگانی بین انگلیس و چین شد و در بیانیه خود اظهار داشتند که :

«با کمال تأسف مشاهده می کنیم که امور بازرگانی با این کشور از مدتی پیش در وضعیت بدی به سر می برد، و آن انتظارات مشروعی که طبیعتا از گشایش بازار وسیع چین در مبادلات بازرگانی داشتیم به هیچ عنوان تحقق نیافته است. به اعتقاد ما مشکلات بازرگانی فعلی به علت فقدان تقاضا و یا رقابت کشورهای دیگر برای محصولات صنعتی بریتانیا در چین نیست. واقعیت این است که تمام پول چینی ها به خرید تریاک اختصاص پیدا می کند، و چنین روندی به زیان مراودات عمومی تمام می شود، و با چای و ابریشم باید بقیه اجناس را بپردازند.»

(4) 28 ژوئیه 1849 این مسائل را عمومیت بخشیده و صراحتا

می گوید: Friend of China:

«تجارت تریاک در حال گسترش دائمی ست. افزایش مصرف چای و ابریشم در بریتانیای کبیر و در ایالات متحده تنها به گسترش تجارت تریاک خواهد انجامید. کارفرمایان هیچ امیدی نخواهند داشت.»

یکی از بازرگانان عمده آمریکایی در چین، طی مقاله ای که در ژانویه 1850 در Merchant's Magazine (5) منتشر شد، تمام مسئله چین را به یک نکته خلاصه کرد :

«آن بخش از بازرگانی که باید حذف گردد کدام است : تجارت

تریاک یا صادرات محصولات آمریکایی و انگلیسی؟»

چینی ها نیز مسائل را به همین شکل می بینند. موننگمری مارتین می گوید :

«من از تائو-تائی (مقام عالی) در شانگهای پرسیدم، به نظر شما بهترین راه حل برای گسترش بازرگانی با چین کدام است، و در حضور بالفور کنسول دربار انگلیس گفت : « از صدور تریاک برای ما در این ابعاد گسترده جلوگیری کنید و در این صورت ما می توانیم محصولات صنعتی شما را خریداری کنیم.»

در کوران هشت سال گذشته، تاریخ بازرگانی عمومی چنین واقعیاتی را به شکل تازه و شگفت آوری نشان می دهد. ولی پیش از آن که به نتایج اسفناک تجارت تریاک در رابطه با محصولات بازرگانی مشروع پردازیم، مختصراً منشأ و گسترش این کالای خاص را مورد بررسی قرار می دهیم. زیرا اگر برخوردی تراژیک آن را به عنوان محوری در نظر بگیریم که روابط عمومی شرق و غرب را متأثر ساخته است، در این صورت جایگاه ویژه ای را در تاریخ بشریت به خود اختصاص خواهد داد.

پیش از 1767 مقدار تریاک صادر شده از هند از 200 صندوق، که وزن هریک تقریباً 133 لیور بود، تجاوز نمی کرد. تریاک به عنوان دارو در چین قانوناً آزاد بود. با پرداخت مبلغی نزدیک به 3 دلار حق گمرکی برای هر صندوق، پرتقالی ها از ترکیه تقریباً صادر کننده های بی رقیبی در امپراتوری آسمانی بودند.

در سال 1773 سرهنگ واتسن (6) و نائب رئیس ویلر (7) شخصیتی که سزاوار است تا او را در ردیف هرمانتیه ها (8) و پالمرس ها (9) و دیگر فروشندگان افیون نامدار در جهان بشمار بیاوریم، مشوق کمپانی هند شرقی برای تجارت تریاک در چین بود. روی شناورهایی که در خلیجی واقع در جنوب غربی ماکائو (10) لنگر انداخته بودند تریاک انبار کرده بودند. ولی این نقشه با شکست مواجه می شود. در سال 1781 دولت بنگال یک کشتی مسلح که تریاک حمل می کرد به چین روانه کرد، و در سال 1794 یک کشتی باربری بزرگ که تریاک بار کرده بود در وامپوآ (11) لنگر گاه بندر کانتون لنگر انداخت. آن چه از شواهد امر بر می آید، وامپوآ از ماکائو برای انبار تریاک مناسب تر بوده است، زیرا تنها دو سال بعد از چنین انتخابی، دولت چین مجبور به وضع قوانینی شد و قاچاقچیان چینی را تهدید کرد که در صورت وارد کردن تریاک با چوب بامبو در ملع عام تنبیه شده و با «کانگ» (12) در خیابان ها به نمایش گذاشته خواهند شد. در سال 1798 کمپانی هند شرقی از جایگاهی که به عنوان صادر کننده مستقیم تریاک داشت چشم پوشی کرد و به تولید کننده آن تبدیل شد. کمپانی تولید تریاک را به انحصار خود درآورده بود، و به شکل رباکارانه ای حمل مواد مخدر را برای کشتی های کمپانی ممنوع اعلام کرده و در جوازهایی هم که برای کشتی های خصوصی بازرگانانی که با چین مراوده داشتند قید شده بود که حمل و نقل تریاک بجز تولیدات کمپانی مشمول جریمه خواهد بود.

در سال 1800 صادرات تریاک به چین به 2000 صندوق رسید. اگر در طول قرن هجدهم مبارزه بین کمپانی هند شرقی و امپراتوری آسمانی داری وجه مشخصه عادی و رایج بین بازرگانان خارجی و گمرکات دولتی بود، از آغاز قرن نوزدهم وجه مشخصه کاملاً استثنائی پیدا کرد، زیرا در حالی که امپراتور پرای پایان بخشیدن به خودکشی ملت خود صادرات خارجی این سم را ممنوع اعلام کرده بود، کمپانی هند شرقی به سرعت کشت خشخاش در هند و

فروش غیر قانونی تریاک در چین را به نظام مالی خود تبدیل می کند. در حالی که نیمه بربرها به اصول اخلاقی تکیه می کردند، متمدن ها اصول اقتصادی را در مقابل آن مطرح می ساختند. که یک امپراتوری عظیم تقریباً با جمعیتی معادل یک سوم نوع بشر، علی رغم روح زمانه به زندگی گیاهی ادامه دهد و از روابط بین المللی بر کنار بماند و این توهم را دامن بزند که به کمال آسمانی دست یافته است، به نظر من چنین امپراتوری سرانجام باید در نبرد مرگ بار برچیده شود. زمانی که نماینده جهان کهن به انگیزه های اخلاقی تکیه می کند، نماینده جامعه مدرن در این فکر است که وقتی قیمت محصولات در بازار پایین است خرید کند تا آنها را در جایی که قیمتها در بالاترین نقطه اوج خود هستند به فروش رساند. چنین واقعه ای به راستی شگفت انگیزترین تراژدی است که تا کنون هیچ نویسنده ای شهادت تصور آن را نیز به خود راه نداده است.

پانوشت

1) پس از دومین « جنگ تریاک » به تاریخ 1858-1856 چین به تاریخ ژوئن 1858 در تی-ین-تسین معاهده نابرابری با انگلستان، فرانسه، روسیه، و ایالات متحده منعقد کرد. از این پس بازرگانان خارجی در برخی بنادر نظیر یانگ-تسه، منچوری، تایوان و هینان مجوز بازرگانی دریافت کردند، قدرت های خارجی در پکن سفارت خانه ایجاد کردند و تابعین آنها حق کشتی رانی در آبهای چین را داشته و از امنیت برخوردار شدند.

Moloch (2)

مربوط است به داستان های انجیل. مردم اهل کنعان نخستین فرزند خود را، با انداختن او در آتش، قربانی «ملوش» می کردند. به معنی دبو هم هست.

3) Martin, R. Montgomery : « China ; Political, Commercial and social ». Vol.2, London 1847.

4) در متن نیز به انگلیسی نوشته شده است

« The Merchant's Magazine » (« The Merchant's Magazine and Commercial Review »

روزنامه آمریکایی که توسط F.Hunt منتشر می شده است.

6) Colonel Watson

7) Wheeler

8) Hermentier

9) Palmers

10) Macao

11) Whampoa

12) Cangue: در چین چهار چوبی را گویند که با آن گردن و مچ های محکوم را قفل می کردند.

24

کارل مارکس

تجارت تریاک

3 سپتامبر 1858

نیویورک دیلی تریبون شماره 5438

25 سپتامبر 1858

تصاحب انحصارات تریاک در هند توسط دولت بریتانیا به منع تجارت تریاک در چین انجامید. مجازات های بی رحمانه ای که قانون گذار چین به شهروندان نافرمان خود تحمیل می کرد و ممنوعیت خدشه ناپذیری که در گمرکات برای جلوگیری از ورود تریاک برقرار شده بود، هیچ کدام به نتیجه نرسید و ناکارآمد از آب درآمد. انگلیسی ها در مقاومت اخلاقی چینی ها تأثیرات چشم گیری ایجاد کردند، و شیوه هایی را به کار بستند که مقامات سلطنتی و کاغزاران گمرک و افراد با نفوذ نیز به بزهکاری کشیده شدند. بزهکاری و فساد که تمام دستگاه اداری سرزمین مقدس را آلوده ساخته و پایه های ساختار پدر سالاری را دچار فروپاشی کرده بود، در واقع از واردات قاچاق و صندوق های تریاک انبار شده روی کشتی های انگلیسی برمی آمد که در وامپوآ لنگر می انداختند.

قاچاق تریاک به پشتیبانی کمپانی هند شرقی، و علی رغم مبارزات حکومت مرکزی پکن، بیش از پیش گسترش می یافت و حجم آن در سال 1816 تقریباً معادل 2500000 دلار بود. نظام مبادلات آزاد بازرگانی در هند به استثنای چای که در انحصار کمپانی هند شرقی باقی مانده بود، به شکل گسترده ای دست قاچاقچیان انگلیسی را برای فعالیت هایشان باز گذاشت. در سال 1820 تعداد صندوق هایی که به شکل غیر قانونی وارد چین شده بودند به 5147 می رسید، در سال 1821 این تعداد به 7000 رسید و در سال 1824 به 12639 صندوق افزایش یافت. در طول این سال ها دولت چین فروشندگان خارجی را تهدید می کرد و فروشندگان هونگ را که تباغشان با آنها شناسایی شده بود به مجازات می رساند، و به شکل خارق العاده ای مصرف کنندگان بومی تریاک را تحت تعقیب قرار می داد، و علاوه بر این ها دائماً قوانین سخت تری را به گمرکات تحمیل می کرد. نتایج چنین اقداماتی موجب شد که سرانجام در سال 1794 انبار تریاک را به یک محل مطمئن تری برای عملیاتشان منتقل کنند. به این ترتیب ماکائو و وامپوآ را رها کردند و در جزیره لینگتینگ (1) مستقر شدند که در مدخل رودخانه کانتون واقع شده بود. در این جا یک انبار دائمی روی کشتی ها ایجاد کردند که توسط گروه های تا به دندان مسلح محافظت می شد. به همین ترتیب زمانی که دولت چین به شکل گذرا عملیاتش را با موفقیت علیه خانه های قدیمی کانتون متوقف کرده بود، معاملات تریاک تنها از دستی به دست دیگر منتقل شد، و از این پس از طریق افراد طبقه پائین انجام می گرفت که دست به هر کاری می زدند و هر

خطری را نیز قبول می کردند. به مدد گشایشی که نسیب تجارت تریاک شده بود در طول ده سال یعنی از 1824 تا 1834 12839 صندوق به 21785 صندوق ارتقاء پیدا کرد.

همانند سال های 1800، 1816، و 1824، سال 1834 نیز به نقطه عطفی در تاریخ تجارت تریاک تبدیل شد. کمپانی هند شرقی نه تنها امتیاز بازرگانی چای چینی را از دست داد، بلکه به طور کلی از تمام امور بازرگانی برکنار شد. پس از این تحولات اداره امور بازرگانی با چین به دست یک شرکت انگلیسی کاملاً تجارتي و خصوصی افتاد و به شکلی قاطعانه به وظایفش پرداخت که در سال 1837، علی رغم مقاومت های ناامیدانه دولت آسمانی 39000 صندوق تریاک از طریق باندهای قاچاقچی به چین صادر کرد که معادل 25000000 دلار بود. در اینجا دو نکته باید توجه ما را به خود جلب کند: نخست آن که از سال 1816 در هر دوره تازه ای در گسترش بازرگانی با چین بخش قابل ملاحظه ای از آن به قاچاق تریاک اختصاص داشت و در ثانی به نسبت حذف تدریجی منافع صرفاً بازرگانی تریاک برای دولت انگلیسی هند، مالیات در رابطه با این نوع قاچاق غیر قانونی افزایش یافت. در سال 1837 وضعیت به شکلی بود که دولت چین می بایستی تصمیم قاطعانه ای اتخاذ کند. خروج پول تحت تأثیر صادرات تریاک به خزانه دولت و سپس به شریان های مالی امپراتوری آسمانی سرایت کرده بود. هسو نای-شی (2) یکی از مردان برجسته دولت چین پیشنهاد کرده بود که با قانونی اعلام کردن تجارت تریاک می توانند از درآمد مالی آن استفاده کنند. ولی پس از بررسی های عمیق که تمام مقامات عالی امپراتوری در آن شرکت داشتند و بیش از یک سال به طول انجامید، دولت چین تصمیم گرفت که « با توجه به مضراتی که این معاملات شرم آور برای مردم دارد، تریاک نباید قانونی اعلام شود». از سال 1830 حقوق گمرکی که بالغ بر 25 درصد بود 3850000 دلار درآمد داشت که در سال 1837 دو برابر شده بود، ولی حکومت آسمانی بربر از دریافت مالیاتی چشم پوشی کرد که درآمد آن را به شکل اجتناب ناپذیری به همان نسبتی افزایش می داد که ملتش را به سیر فقیرایی سوق می داد. در سال 1853 هاینفونگ (3) امپراتور فعلی با وضعیتی باز هم اسفناک تر مبارزه می کرد و به بیهوده بودن تلاش هایش برای جلوگیری از صادرات فزاینده تریاک کاملاً آگاه بود و هم چنان سیاست خدشه ناپذیر اجدادش را تداوم می بخشید. اجازه دهید خیلی سریع به این نکته اشاره کنم که امپراتور با مجازات مصرف کنندگان تریاک به عنوان مرتدین، در عین حال به چنین ترافیکی تمام مزیت های تبلیغاتی یک مذهب ممنوع را اعطاء می کرد. اقدامات فوق العاده دولت چین در سال های 1837، 1838 و 1839 که نقطه اوج آن آمدن کمیسر لین (4) به کانتون بود. تحت نظارت او بود که تریاک قاچاق کشف گردیده و از بین برده شد، و همین اتفاق بود که به بهانه ای برای نخستین جنگ انگلیس و چین تبدیل گردید و از دیگر نتایج آن نیز شورش چینی ها، تقلیل خزانه امپراتوری، و موفقیت اشغال مناطق شمالی توسط روس ها و گسترش بی سابقه تجارت تریاک در جنوب است. علی رغم معاهده ای که انگلیسی ها در خاتمه جنگ امضاء کرده بودند و حاکی از منع تجارت تریاک بود، با این وجود از سال 1843 عملاً بدون هیچ مانعی به ترافیک خود در این زمینه ادامه دادند. واردات تریاک به چین در سال 1856 حدود 35000000 دلار تخمین زده شده است در حالی

که در همین سال دولت انگلیسی هند از انحصارات تریاک که 25000000 دلار درآمد داشته است، و به عبارت دیگر رقمی معادل یک ششم تمام درآمد ملی. حوادثی که به بهانه دومین جنگ تریاک تبدیل شد، به اندازه ای تازه هستند که نیازی به توضیح ندارد.

با این وجود نمی توانیم این موضوع را ناگفته به حال خود رها کنیم، زیرا تناقضاتی در دعاوی دولت بریتانیا وجود دارد که خود را مسیحی معرفی کرده و هدفش گسترش تمدن در جهان می باشد. به عنوان دولت سلطنتی ادعا می کند که هیچ ارتباطی با قاچاق تریاک ندارد و حتی معاهده ای را به امضاء می رساند که مبنی بر ممنوع ساختن آن است. ولی در مقام دولت هند، کشت خشخاش را به بنگال تحمیل کرده و به این ترتیب به نیروهای مولد این کشور خسارات سنگینی وارد می سازد. بخشی از رعایای هندی را به کشت خشخاش مجبور می کند و بخش دیگر نیز پول قرض می دهد که همین کار را انجام دهند، و انحصار کامل تولید این محصول افیونی و زیان بار را در اختیار می گیرد. ارتشی کامل از جاسوسان رسمی در اختیار دارد که بر رشد محصولات نظارت می کنند، و در تحویل دادن آنها به اماکن مشخص، و تهیه آن مبنی بر سلیقه مصرف کنندگان چینی، بسته بندی کردن آنها مبنی بر ضروریات قاچاقچیان و سرانجام حمل آن به کلکته، یعنی مکانی که به چوب حراج توسط کارگزاران رسمی دولت به معامله گران به فروش می رسد و سپس به قاچاقچیان سپرده می شود که آنها را به چین وارد کنند. صندوقی که برای دولت بریتانیا 250 روپی تمام می شود در بازار کلکته حدود 1210 تا 1600 روپی به فروش می رسد. ولی تبانی این دولت گسترده تر از این مواردی است که نام بردیم، زیرا در خسارات و منافع فروشندگان و دست اندرکارانی که مأمور مسموم ساختن امپراتوری هستند شریک است. امور مالی دولت انگلیس در هند نه تنها به تجارت تریاک با چین بستگی دارد بلکه با قاچاق این کالا نیز گره خورده است. اگر دولت چین تجارت تریاک را آزاد اعلام کند و همزمان به کشت خشخاش در چین بپردازد، خزانه انگلیس و هند به مصیبت جدی دچار خواهد شد. با وجود این که بدون هیچ ابهامی برای فروش آزاد این ماده سمی تبلیغ می کند، ولی مخفیانه انحصار تولید آن را برای خود حفظ کرده است. اگر از نزدیک به خصوصیت مبادلات آزاد بریتانیایی نگاه کنیم، همواره انحصارات را تحت پوشش «آزادی» مشاهده می کنیم.

پانویس

- 1) Lingting
- 2) Hsu Nai-chi
- 3) Hienfong
- 4) Lin

25

کارل مارکس

معاهده انگلیس و چین
10 سپتامبر 1858
نیویورک دیلی تریبون شماره 5446
5 اکتبر 1858

از دیدگاه بازرگانی، نتیجه تأسف بار معاهده چین توسط سر هانری پوتینجر(1) که در 29 اوت 1842 به امضاء رسید و به همین گونه تمام معاهدات جدیدی که با تهدید توپخانه به چین تحمیل شد، واقعیتی ست که در حال حاضر حتی لندن اکونومیست (2) ارگان طرفداران آزادی مبادلات (3) بازرگانی در بریتانیا نیز از آن یاد می کند. این روزنامه به عنوان یکی از پروپاقرص ترین طرفداران تهاجم اخیر علیه چین مجبور شد به امیدهایی که در برخی موارد ادعا می کرد تعدیل بخشد. اکونومیست درباره تأثیرات معاهده 1842 روی صادرات بریتانیایی هشدار می دهد و نتایج اشتباه آمیز معاهده پیشین را یادآور می شود. چنین هشدار، مطمئناً پیشنهاد خردمندان ای به نظر می رسد. با این وجود، دلایل ارائه شده توسط ویلسن(4) برای توجیه شکست نخستین تلاش هایی که از طریق زور و به هدف گشایش بازار چین به روی کالاهای غربی صورت پذیرفته، به هیچ عنوان قانع کننده به نظر نمی رسد.

برخی بر این باور هستند که مهم ترین عوامل شکست آشکار ساز بازار چین به علت معاملات سوداگرانه در طول سه سال اول بوده است که به معاهده پوتینجر می انجامد، و علاوه بر این بازرگانان انگلیسی در چین به ندرت به تقاضای چینی ها توجه کرده اند. صادرات انگلیسی به چین که در سال 1836 به 1326388 لیور استرلینگ می رسید، در سال 1842 به 960000 لیور تقلیل پیدا کرد. ارقام زیر رشد سریع و دائمی در طول چهار سال بعدی را نشان می دهد :

| | | |
|-----------|----------|----------------|
| 1842..... | 969 000 | Livre sterling |
| 1843..... | 1456 000 | |
| 1844..... | 2305 000 | |
| 1845..... | 2396 000 | |

با این وجود، در سال 1846 صادرات نه تنها از میزان سال 1836 پائین تر افتاد، بلکه مصیبتی که خانه های چینی را در لندن در طول بحران 1847 در هم نوردید، نشان داد که محاسبات مربوط به صادرات در سال های 1843 تا 1846، به شکلی که در دفاتر رسمی انعکاس یافته به هیچ وجه با واقعیت تطبیق نمی کند. اگر صادر کنندگان انگلیسی در مورد حجم کالاهای عرضه شده به مصرف کنندگان چینی دچار اشتباه شده بودند، در زمینه کیفیت کالاها نیز به خطا رفتند. برای تأیید چنین نظریاتی، اکونومیست مطالبی از نوشته های کوک (5) خبرگزار قدیمی لندن تایمز در شانگهای و

کانتون به نقل آورده است :

«در سال 1843، 1844، 1845، وقتی که بنادر شمالی باز شده بود انگلیسی ها را دچار هیجان فوق العاده ای شده بود. یک شرکت بزرگ بنام شفیلد (6) مقادیر زیادی کارد و چنگال فرستاده بود، و در این فکر بود که تمام مایحتاج چین را در زمینه کارد چنگال

| | 1852 | 1853 | 1854 | 1855 | 1856 |
|---------------------------|---------|---------|---------|---------|---------|
| ابریشم وارد شده (به لیور) | 2418343 | 2838047 | 4576706 | 4436862 | 3723693 |
| ارزش (به لیور استرلینگ) | _____ | _____ | 3318112 | 3013396 | 3676116 |

تأمین کند. این محصولات به بهایی فروخته شد که به سختی مخارج حمل و نقل آنها را تأمین می کرد. یکی از کارخانه های معروف لندن یک مجموعه پیانو فرستاده بود که دچار همین سرنوشت شد. آن چه برای پیانو و کارد و چنگال رخ داده بود، گریبان پارچه های پشمی و پنبه ای را نیز گرفت، اگر چه با شدت کم تر. منچستر تلاش بسیار زیادی کرده بود ولی بدون فکر و به همین علت وقتی بنادر باز شدند، این تلاش ها با شکست مواجه شدند. از آن به بعد در حالت رکود باقی ماند و تنها منتظر فرصت مناسب است. (7)»

سرانجام، اکونومیست برای این که نشان دهد اموری نظیر کاهش، تثبیت و یا افزایش بازرگانی، به بررسی نیازهای مصرف کنندگان نیازمند است، مواردی را که مربوط به سال 1856 می شود از همان نویسنده به عاریت می گیرد :

1846..... 1856.....
 1845.....
 8415..... 7428 پارچه پشمی
 7428.....
 8034..... 4470..... اجناس بنجل
 13374.....
 56996..... 88583..... پارچه های پشمی
 62731.....
 81150..... 281784..... پارچه های پنبه ای
 100615.....
 5324050..... 5579600..... نخ پنبه ای
 2640098.....

ولی تمام دلایل و توضیحات چیزی بجز عکس العمل شدید بازرگانی در سال های 1843-1845 را نشان نمی دهد. این که گسترش ناگهانی بازرگانی به انقباض شدید آن انجامیده، و یا این که بازار جدیدی در گشایش خود از کالاهای انگلیسی اشباع شده، بی آن که نیازهای واقعی یا قدرت خرید مصرف کنندگان بحساب آورده شود، پدیده ای نیست که تنها به امور بازرگانی با چین منحصر گردد. در واقع، چنین موضوعی در تاریخ بازار جهانی امری کاملاً عادی ست. پس از سقوط ناپلئون، وقتی که قاره اروپا به روی

بازرگانی گشوده شد، صادرات بریتانیایی در چنان موقعیت نابرابری با قابلیت جذب قاره قرار گرفته بود که گذار از جنگ به صلح از محاصره قاره مصیبت بارتر به نظر می رسید. به همین ترتیب بازشناسی استقلال مستعمرات اسپانیا در آمریکا توسط کانینگ (8) موجب بحران سال 1825 شد. محصولاتی که بطریق اولی برای آب و هوای مسکو مناسب بود به مکزیک و کلمبیا ارسال گردید. امروز حتی استرالیا علی رغم انعطاف پذیریش، از سرنوشت عام تمام بازارهای جدید در امان نماند و از کالاهایی اشباع شده است که به علت فقدان مصرف کننده و امکانات، قادر به جذب آنها نیست. ولی در مورد بازار چین باید دانست که از زمان بازگشایی آن بر اساس معاهده 1842 دارای این ویژگی است که صادرات ابریشم و چای چینی به انگلستان دائماً افزایش یافته است، در حالی که واردات چینی در زمینه کالاهای صنعتی بریتانیایی، در مجموع، در حالت رکود باقی مانده است. میزان بازرگانی که پیوسته به نفع چین افزایش یافته، می تواند با میزان مراودات بازرگانی بین روسیه و انگلستان قابل مقایسه باشد.

ولی موردی که مربوط به روسیه بود از سیاست حمایت از تولیدات داخلی منشأ می گرفت در صورتی که محدودیت های حقوقی در رابطه با واردت به چین کمتر از هر کشوری است که با انگلستان مراودات بازرگانی دارد. ارزش کل صادرات چین به انگلستان که پیش از سال 1842 تقریباً 7000000 لیور استرلینگ بود، تقریباً در سال 1856 به 9500000 افزایش یافت. در حالی که پیش از 1842 حجم واردات چای به انگلستان هرگز از 50000000 لیور عبور نکرده بود، در سال 1856 به 90000000 لیور می رسد. از طرف دیگر واردات ابریشم چینی به بریتانیا در سال 1852 به شکل قابل توجهی افزایش پیدا کرد. ارقام زیر می توانند چنین افزایشی را بازنمایی کند:

حال به حجم صادرات بریتانیا به چین می پردازیم که با لیور استرلینگ برآورد شده است :

| | |
|------|---------|
| 1834 | 842852 |
| 1835 | 1074708 |
| 1836 | 1326388 |
| 1838 | 1204356 |

پس از گشایش بازار و تصرف هنگ-کنگ توسط انگلیسی ها، سیر تحولی صادرات بریتانیا به چین به عبارت زیر است :

| | |
|------|---------|
| 1845 | 2359000 |
| 1846 | 1200000 |
| 1848 | 1445950 |

| | |
|------|----------------|
| 1852 | 2508599 |
| 1853 | 1749597 |
| 1854 | 1000716 |
| 1855 | 122241 |
| 1856 | بیش از 2000000 |

اکنون میست تلاش می کند تا رکود و نزول نسبی صادرات کالاهای صنعتی بریتانیا به بازار چین را به رقابت خارجی نسبت دهد و برای تأیید چنین تأویلی، دوباره از کوک نقل قول می آورد. بنا بر اظهارات این مقام عالی رتبه، در بازار چین انگلیسی ها در چند شعبه از بازرگانی در رقابتی منصفانه شکست خوردند، و آمریکایی ها در زمینه پارچه کتان و ماهوتی گوی را بردند. در سال 1856 آمریکایی ها 221716 قطعه پارچه کتان و 14420 قطعه پارچه ماهوتی به شانگهای صادر کرده بودند در حالی که انگلیسی ها با 8745 قطعه پارچه کتان و 1240 قطعه پارچه ماهوتی به میدان آمده بودند. از طرف دیگر، در زمینه پارچه های پشمی، این طور به نظر می رسد که آلمانی ها و روس ها رقابت تنگانی با انگلیسی ها داشته اند.

چنین مشاهداتی به اندازه کافی به ما نشان می دهند که تا چه اندازه کوک و اکنون میست در محاسباتشان در رابطه با بازار چین دچار اشتباه هستند. آنها ویژگی هایی را به بازرگانی بین چین و انگلیس نسبت می دهند که کاملاً معادل بازرگانی بین ایالات متحده و امپراتوری آسمانی است. در سال 1837 صادرات چین به ایالات متحده نسبت به واردات چین از این کشور تقریباً 860000 لیور استرلینگ بیشتر است. پس از معاهده 1842 ایالات متحده سالانه معادل 2000000 لیور استرلینگ محصولات چینی در ازای 900000 لیور استرلینگ از محصولات خودشان، دریافت می کرده است. در کل واردات به شانگهای که در سال 1855 به 160849 لیور استرلینگ رسیده بود، بی آن که پول نقد و تریاک را به حساب بیاوریم، سهم انگلستان 1122241 لیور استرلینگ، سهم ایالات متحده 272708 لیور استرلینگ و سهم کشورهای دیگر 207900 لیور استرلینگ است، در حالی که بخش صادرات در کل به 12603540 لیور استرلینگ رسیده بود که 6405040 سهم انگلستان بود، و 5396406 سهم آمریکا و 102088 به کشورهای دیگر تعلق داشت. اگر صادرات آمریکا که معادل 272708 لیور استرلینگ می باشد با واردات از شانگهای مقایسه شود، اختلاف آنها معادل 5000000 لیور استرلینگ است. با این وجود اگر رقابت ایالات متحده هر چند ناچیز به ضرر مراودات بازرگانی انگلیس تمام شده است، تا چه اندازه عرصه فعالیت های بازرگانی با بازار چین برای دیگر کشورهای خارجی محدود بوده است.

آخرین استدلالی که برای ضعف قابلیت بازار وارداتی چین پس از بازگشایی آن در سال 1842 ارائه می دهند، انقلاب چین است (9). ولی علی رغم انقلاب، صادرات به چین ادامه یافت، و تا حدودی در سال 1851-1852 بازرگانی عموماً گسترش یافت و در طول تمام دوران انقلاب، تجارت تریاک بجای این که کاهش پیدا کند، به شکل سرسام آوری افزایش یافت. در هر صورت باید بپذیریم که تمام موانعی که هرج و مرج در امپراتوری برای واردات خارجی ایجاد کرده

بود، به علت جنگ اخیر دزدان دریایی و تحقیری که اخیراً نسیب امپراتوری شد (10)، بجای کاهش به افزایش آن انجامید. نتایج بررسی دقیق تاریخ بازرگانی با چین به ما نشان می دهد که به طور کلی در ارزیابی توان قدرت خرید ساکنین امپراتوری آسمانی خیلی اغراق شده بوده است. ساختار اقتصاد فعلی جامعه چین که محور اصلی آن را کشاورزان سنتی و صنایع دستی تشکیل می دهد، واردات هر گونه محصول خارجی را امکان ناپذیر می سازد. ولی با این وجود، چین می توانست، بر اساس محاسبه اجمالی که میزان منافع بازرگانی اش را با انگلستان و آمریکا نشان می دهد، به تدریج حدود 8000000 لیور استرلینگ اضافی از محصولات انگلیسی و آمریکایی را جذب کند، ولی در صورتی که تجارت تریاک حذف می شد. منشأ منطقی چنین نتیجه گیری در تحلیل ساده امور مالی و مبادلات پولی چین نهفته است. زیرا علی رغم میزان مثبت بازرگانی قویا تحت تأثیر واردات تریاک است که حدود 7000000 لیور استرلینگ را در بر می گیرد.

جان بول (11)، اگر چه عادت دارد به اصول اخلاقی خدشه ناپذیر خود ببالد، ترجیح می دهد انفعال میزان بازرگانی اش را متناوباً با دریافت غرامت جنگی باج گیری از چین با بهانه های دزد دریایی جبران کند. ولی فراموش می کند که روش کارتاژ و روش رم برای چپاول ملت های دیگر، وقتی در یک دست انباشت می شود، به شکل اجتناب ناپذیری به تخریب دو جانبه می انجامد (12).

پانویس

- 1) Sir Henry Pottinger
- 2) London Economist
- 3) Libre-échangiste
- 4) Wilson
- 5) M.W.Cooke
- 6) Sheffield
- 7) G.W.Cooke : « China : Being « The Times » special Correspondence from China in -7 the year 1857-58 », London 1858, pp.168-169.

George Canning (8)

از سیاستمداران بریتانیایی. 1770-1827

(9) در سال 1851 چین صحنه جنبش های ضد فئودالی بود که به جنگ دهقانان تبدیل شد. از ایالت کوآنگ-سی Kouang-si در جنوب به مناطق مرکزی و تقریباً تمام بستر پائینی و میانه یانگ-تسه Yang-tsé گسترش یافت. شورشیان « سرزمین آسمانی صلح بزرگ » را بنیانگذاری کردند («T'ai-ping tan-ho») و ناکین Nankin را به عنوان پایتخت انتخاب کردند. تاپینگ ها فئودال های منچوری را که در چین فرمانروایی می کردند بقتل می رساندند، مالیات ها را لغو کرده و زمین هایی را که تحت اختیار مالکین بزرگ بود تحت اختیار خود گرفته بودند. این جنبش همانند تمام جنبش های دهقانی در شرق هدف مذهبی نیز داشت : و راهبان معابد بودایی که مورد حمایت سلسله منچوری بودند دائماً مورد تهاجم آنها قرار می گرفتند. انقلاب مردم چین علیه فئودالیسم و مهاجمین خارجی بر پا شد ولی نمی توانست شیوه تولید فئودالی را از بین ببرد. «سرزمین آسمانی» صاحب منصبان خاص خود را ایجاد کرد که همین ها سرانجام با طبقات حاکم به توافق رسیدند. و به این ترتیب موجبات فروپاشی جنبش را فراهم آوردند. مداخلات آشکار انگلیس، ایالات متحده آمریکا و فرانسه

مهلک ترین ضربات را به انقلاب وارد ساخت. در آغاز چنین قدرت هایی با اعلام بی طرفی از سلسله منچوری حمایت کردند. در سال 1864 واحدهای نظامیشان در اتحاد با فئودال های چینی، جنبش دهقانی تایپینگ ها را تارومار کردند.

(10) به مقالات تجارت تریاک، و لشکر کشی جدید انگلیس به چین مراجعه کنید.

John Bull (11)

جان بول نام پرسوناژی ست که انگلستان را بازنمایی می کند و ماهیت نمادینه دارد. جان بول در عین حال معرف سنخیت فرد انگلیسی ست که به شکل Djonn Boule نیز تلفظ می شود و به معنی «جان گاونر» است. این پرسوناژ را جان آربوتنوت John Arbuthnot در سال 1712 آفرید و طراحان آن را در جراید و نشریات و کتاب های مصور به کاربردند. جان بول با عمو سام هم گون است.



پوستر برای سرباز گیری در سال 1915

(12) مارکس بین روش کارتاژ (فنیقی) برای کسب پول که عبارت بود از حمله به شکل دزدان دریایی، و روش رم که ملت ها را تحت فشار مالیات قرار می دادند، تفکیک قائل می شود.

26

کارل مارکس تحقیق درباره شکنجه در هند

لندن، 14 اوت 1857
نیویورک دیلی تریبون شماره 5120
17 سپتامبر 1857

دیروز نامه مربوط به شورش هند را به چاپ رساندیم، گزارش ما در لندن به برخی پیش درآمدهایی اشاره داشت که به انفجار خشونت بار فعلی انجامید. امروز می خواهیم به برخی از این امور پردازیم و نشان دهیم که اربابان بریتانیایی به هیچ عنوان نیکوکاران معصومی نیستند و بی آن که مردم هند را بحساب آورند، می خواهند آن را به جهان ضمیمه کنند. از همین رو ما به کتاب های آبی رسمی درباره شکنجه در هند شرقی مراجعه می کنیم که در اجلاسهای سال 1856 و 1857 در اختیار مجلس عوام قرار گرفته بود(1). چنان که خواهیم دید، وقایع به شکلی روی داده اند که قابل انکار نیستند.

در حله نخست ما به پرونده هیئت تحقیقاتی درباره شکنجه در مدارس مراجعه می کنیم(2) که «با اطمینان وجود گسترده شکنجه را در خصوص منافع مالیاتی» تأیید می کند. و در مواردی نظیر آن چه در زیر خواهد آمد تردید دارد که :

«تعداد اشخاصی که هر ساله تحت تعقیب قانونی بوده و مورد خشونت قرار می گیرند، مطابق است با تعداد افرادی که مالیات نمی پردازند».

و اعلام می کند که :

«آن چه موجب تأسف هیئت تحقیقاتی شد، این بود که نه تنها قربانیان شکنجه وجود دارند بلکه چنین افرادی برای کسب جبران خسارت دچار مشکل هستند».

دلایل این مشکل مبنی بر گزارشات هیئت پژوهشی چنین است :

1- فاصله آنهایی که می خواهند شکایت کنند و مراکز جمع آوری شکایات، با مخارجی که به عهده خود آنها ست و ائتلاف وقت.

2- ترس از این که هر گونه اقدام کتبی مهر برگشت بخورد و با قید رایج «به تحصیلدار ارسال شد»، یعنی پلیس و کارگزار مالیاتی منطقه، و یعنی همان فردی که توسط زیر دستانش عمل خلاف را انجام داده است.

3- فقدان امکانات قضایی کافی برای محاکمه کارگزاران دولتی، حتی وقتی در مجرم بودن متهم هیچ شک و تردیدی وجود ندارد. گویا که اگر چنین اتهامی در حضور قاضی به اثبات رسد، او تنها مجازاتی که می تواند در نظر گیرد جریمه کردن مجرم به پنجاه روپی یا یک ماه حبس است. گزینش ثانوی عبارت است از به تعویق انداختن اتهام و ارجاع پرونده به «به قاضی جنایی که مجازات توسط او تعیین شود...»

«این طور به نظر می رسد که اقامه دعوا خیلی طولانی بوده و تنها در برخی موارد قابل اجرا ست، یعنی مواردی مانند سوء استفاده از قدرت نزد پلیس که در این مورد شکایت نامه کاملا بی فایده است.»

مأمور پلیس یا مأمور مالیات - که هر دو یک نفر است - زیرا پلیس مالیات ها را دریافت می کند، و وقتی به سوء استفاده متهم می شود، در حله اول توسط معاون تحصیلدار محاکمه می شود، او می تواند اقامه دعوا را به تحصیلدار، و سپس به دفتر مالیات واگذار کند. این دفتر نیز به سهم خود می تواند پرونده را به دادسراهای اداری یا به مراجع مدنی بسپارد.

« با چنین وضعیتی برای قوانین، هیچ رعیتی با فقر اسفناکش هرگز نمی تواند در مقابل کار گزاران ثروتمند مالیاتی از حق خودش دفاع کند. و ما هیچ شکایت نامه ای از جانب مردم، تحت قوانین 1822 و 1828 مشاهده نکرده ایم.»

علاوه بر این، از دیدگاه قانونی بزهکاری مالی در مورد تصرف اموال عمومی و تحمیل مالیات اضافی به رعایا از سوی کار گزاران پلیس تنها در صورتی واجد مفهوم است که به قصد سوء استفاده شخصی صورت گرفته باشد. ولی هیچ راه قانونی برای مجازات سوء استفاده از قدرت برای وصول مالیات وجود ندارد.

پرونده ای که ما به آن اشاره داریم تنها به ریاست مادر اس مربوط می شود، ولی لرد دالهوسی (3) به تاریخ 1855 به هیئت مدیران می نویسد :

« مدت ها ست که در خصوص کاربرد شکنجه، توسط کار گزاران رده پائین، تحت اشکال مختلف در مناطق بریتانیایی، تردیدی وجود ندارد.»

به این ترتیب وجود گسترده شکنجه به عنوان جزئی از مؤسسات مالی هند بریتانیایی تأیید شده است، ولی به شیوه و شکلی که دولت بریتانیا را از آن مبرا می سازد. در واقع آن چه از نتیجه کار هیئت پژوهشی مادر اس به دست آمده این است که مسئولیت شکنجه کاملا به کار گزاران هندی رده پائین نسبت داده شده است در حالی که کار گزاران اروپایی، اگر چه همیشه در این زمینه موفق نبوده اند، این نوع سوء استفاده ها را آشکار ساخته اند. در پاسخ به چنین دعاوی، انجمن اهالی مادر اس در ژانویه 1856 شکایت نامه ای به پارلمان ارائه کرده و در خصوص شکنجه به موارد زیر اشاره کرده اند : 1- تقریبا هیچ پژوهشی انجام نگرفته بود، و هیئت پژوهشی تنها در شهر مادر اس مستقر بود و تنها برای سه ماه، در حالی که بجز چند مورد معدود، برای افراد محلی که شکایت کرده بودند ممکن نبود محل زندگی شان را ترک کنند. 2- کمپسرها در پی ریشه مسائل نبودند، اگر چنین کرده بودند حتما آن را در روش جمع آوری مالیات پیدا می کردند. 3- درباره متهمین بومی تحقیقی صورت نمی گرفت تا روشن شود که رؤسای آنها تا چه اندازه در جریان چنین اعمالی بوده اند.

آنهایی که شکایت نامه را نوشته اند می گویند : «مسئولین چنین ستمی آنهایی نیستند که مستقیما گناهکارند، بلکه کار گزاران، مقامات ارشد و آنهایی هستند که مسئول بازدهی مالیات ها بوده و به نوبت خود باید پاسخ گوی مقامات ارشد باشند و سرانجام آنهایی که در مقابل دولت مسئول هستند.»

در واقع مبنی بر اظهارات هیئت پژوهشی که به برخی از مطالب شکایت نامه استناد می کند، پرونده مادر اس این نظر را تأیید می کند که « سرزنشی متوجه انگلیسی ها نیست». یکی از بازرگانان بنام کلوف (4) می گوید :

« شیوه های شکنجه متنوع است و بر اساس تخیلات تحصیلدار و زیر دستانش انجام می گیرد، ولی مشکل بتوانم بگویم که مقامات ارشد به چنین شکایاتی رسیدگی کرده و جبران خسارت به عمل آورده باشند، زیرا تمام شکایات جهت رسیدگی عموماً به خود تحصیلدار باز گردانده می شود.»

بین شکایاتی که توسط اهالی نوشته شده است، چنین می خوانیم :

« سال گذشته، برداشت برنج به علت فقدان باران خساراتی در بر داشت و ما مثل همیشه قادر به پرداخت مالیات نبودیم. وقتی «جامه بندی» (5) تشکیل شد، ما به علت خسارات وارد آمده و بر اساس قراردادی که در سال 1837 امضاء کرده بودیم، یعنی وقتی آقای ادن (6) هنوز مأمور مالیات بود، در خواست تخفیف کردیم. ولی با تخفیف موافقت نشد و ما هم از قبول کاغذهای مالیاتی امتناع کردیم. تحصیلدار به شدت ما را تهدید کرد و از ماه ژوئن تا ماه اوت به ما مهلت داد. من به همراه دیگران به دست افرادی سپرده شدیم که ما را در مقابل آفتاب قرار دادند. روی پشت ما در حالت خمیده سنگ گذاشتند و مجبورمان کردند که در چنین وضعیتی روی ماسه های داغ باقی بمانیم. پس از گذشت هشت ساعت ما را رها کردند که به برنج زارهایمان بازگردیم. این روش های عذاب آور سه ماه به طول انجامید. در این مدت ما چندین بار به کارگزار مالیات شکایت بردیم ولی هیچ گاه به نتیجه نرسید. دوباره شکایت نامه هایمان را به دیوان قضایی (7) فرستادیم که دوباره به کارگزار مالیات بازگردانده شد. هنوز به شکایات ما رسیدگی نشده و عدالت برقرار نگردیده است. در ماه سپتامبر اختاریه ای دریافت کردیم و بیست و پنج روز بعد اموال ما را مصادره کرده و به فروش رساندند. با زنان ما نیز بد رفتاری کردند، به پستان های آنها چنگ انداخته و می فشردند.»

یک مسیحی بومی به کمیسرها پاسخ می گوید :

« وقتی رژیمان اروپایی یا بومی عبور می کند، تمام رعایا ملزم به تهیه آذوقه و غیره برای آنها هستند، اگر کسی بهای محصولاتش را مطالبه کند، شدیداً او را شکنجه می کنند.»

حال به اتفاقی که برای یک براهمایی روی داد بود می پردازیم. زمانی که کار ساختمان پل کلرون (8) آغاز شده بود، او از جانب تحصیلدار هم راه با دیگر اهالی دهکده و دهکده های اطراف مأمور شده بودند که تخته چوب، ذغال، چوب برای بخاری و غیره بیاورند. امتناع براهمایی موجب شد که او را به دوازده نفر بسپارند که به اشکال مختلف او را شکنجه کردند و اضافه می کند :

« من به معاون کارگزار مالیاتی آقای کادل (9) شکایت بردم، ولی او بی آن که تحقیق کند، شکایت نامه مرا پاره کرد. او می خواهد ساخت پل کلرون را با هزینه کم و به هزینه اهالی فقیر بسازد زیرا می خواهد در چشم دولت خوب جلوه کند. بد رفتاری های تحصیلدار هر چه باشد، چنین مسائلی برای دولت اهمیتی ندارد.»

اشکالی که چنین اعمال غیر قانونی در حد اعمال زور و خشونت به خود می گیرد، برای مقامات عالی نمونه ای بارزتر از

بریریتون(10)، کمیسر منطقه لوده‌یانا (11) در پنجاب، به سال 1855 ، نمی توانست وجود داشته باشد. بر اساس گزارش کمیساریای عالی پنجاب، ثابت شده است که :

«با آگاهی یا با ابتکار عمل مستقیم معاون کمیسر، بریریتون، منازل شهروندان ثروتمند بدون هیچ دلیلی مورد بازرسی قرار گرفته، اموالشان توقیف شده و چنین اعمالی به شکل دراز مدت ادامه داشته است. تعداد زیادی از افراد هفته ها بی آن که اتهامی متوجه آنها باشد به زندان انداخته شده اند، و قوانین امنیتی علیه افراد مشکوک به شدت و بدون هیچ تفکیکی به اجرا گذاشته شده است. معاون کمیسر همراه با افسران پلیس و خبر چین هایش مناطق متعددی را تحت پوشش چنین عملیاتی قرار می دهد، و این افراد بودند که دست به چنین اعمال غیر قانونی زده اند.»

لرد دالھوسی به طور خلاصه درباره چنین جریانی می گوید :

«ما مدارک انکار ناپذیری در اختیار داریم، بی آن که بریریتون نیز آنها را انکار کرده باشد، که این کارگزار متهم است و تمام جرائمی که در این پرونده منعکس شده و انباشته از اعمال نا متعارف و غیر قانونی بوده، و کمیسر عالی علیه او اقامه دعوا کرده است. چنین موضوعی بخشی از کارگزاری رسمی بریتانیا را بی اعتبار ساخته و به تعداد زیادی از شهروندان بریتانیایی بی عدالتی مشهودی را روا داشته است. افراد زیادی بی هیچ دلیلی به زندان انداخته شده اند و مورد شکنجه قرار گرفته اند.»

لرد دالھوسی پیشنهاد می کند که مقابله رسمی با چنین موردی باید نمونه باشد و می گوید:

«بریریتون در حال حاضر برای ادامه مأموریتش در مقام معاون کمیسر شایستگی نداشته و باید به مقام پائینتری تنزل داده شود.»

این گزارش را با منتخبی از شکایات اهالی تالوک(12) در منطقه کنارا(13) در ساحل مالابار (14) به پایان می بریم، که پس از اشاره به مراجعات متعدد و بی حاصلشان به مقامات دولتی، به مقابله موقعیت خود در گذشته و حال می پردازند :

«در دورانی که ما روی زمین های تر و خشک، زمین های روی تپه، و مناطق جنگلی کشاورزی می کردیم، تحت حکومت «رانی» بهادر (15) و تیپو (16) مالیات کمی می پرداختیم و از آرامش خوبی برخوردار بودیم، خدمتکاران دولتی سهم اضافی مطالبه می کردند که هرگز نپرداختیم. دریافت مالیات موجب محرومیت و اقدامات خشونت بار علیه ما نمی شد... ولی از زمانی که این کشور به دست کمپانی محترم (17) افتاد، چنین افرادی از هر وسیله ای برای استثمار ما استفاده کردند. با چنین اهداف زیان باری انواع و اقسام قواعد و قانون اختراع کرده و به مأمورین مالیاتی و قضات شهر ابلاغ کردند که به اجرا گذاشته شود. ولی در اوایل مأمورین مالیات و کارگزاران بومی و زیر دستانشان به شکایات و خواست های ما رسیدگی می کردند. ولی امروز برعکس، مأمورین مالیاتی و زیر دستانشان جهت پیشبرد اهداف خودشان منافع مردم را زیر پا می گذارند و به شکایات ما نیز گوش نمی کنند و هر گونه رفتار خشونت آمیزی را علیه ما به کار می بندند.»

در اینجا ما تنها مختصراً به گوشه ای از تاریخچه حاکمیت انگلیس در هند پرداختیم. در مقابل چنین وقایعی، افراد بی غرض و خردمند احتمالاً از خودشان خواهند پرسید که آیا قیام مردم هند برای بیرون

راندن اشغالگران خارجی قابل توجیه نیست؟ و اگر انگلیسی ها در کمال خون سردی به چنین اعمالی دست زده اند، آیا تعجب آور است که هندی های شورشی در قیام و منازعاتشان به خشونت و جنایت متهم شوند.

پانوشت

- 1) « *East India (Torture)* », London 1855-1857
- 2) « *Report of the commission for the Investigation of Alleged Cases of Torture at Madras* », London 1855
- 3) Lord Dalhousie
- 4) M.W.D.Kohlhoff
- 5) Jamabandi: کاسه مالیات یا ظرف مالیات
- 6) M.Eden
- 7) La Cour de Circuit
در اینجا به شکل دیوان قضایی ترجمه شده است. مطمئنا باید اسم دیگری داشته باشد.
- 8) Coleroon
- 9) M.W.Cadell
- 10) M.Brereton
- 11) Ludhiana
- 12) Taluk
- 13) Canara
- 14) Malabar
- 15) Rani
- 16) Tippou تیبو صاحب
Compagnie des Indes orientales کمپانی هند شرقی

27

کارل مارکس

جنگی تازه در چین
(در 4 بخش)

نیویورک دیلی تریبون شماره 5750
27 سپتامبر 1859

1

لندن، 13 سپتامبر 1859

زمانی که تمام جهان به مناسبت تحمیل معاهده تین-تسین به امپراتوری آسمانی انگلستان را تبریک باران می کردند، تلاش من بر این بود تا نشان دهم که در جنگ انگلیس و چین، در راهزنی، در

امتیازات اقتصادی که در این معاهده نسیب انگلستان شده، تنها قدرت برنده واقعی روسیه است، و تمام امتیازات به دست آمده برای انگلیس واقعا بی معنی به نظر می رسد. و صلح نیز بسیار دورتر از آن چیزی ست که تصور می شود، مضافا بر این که چنین معاهده ای الزاما به برافروخته شدن آتش جنگ تازه ای خواهد انجامید. سیر حوادث این نظریات را کاملا تأیید کردند. معاهده تین - تسین به گذشته پیوست، و آرامش ظاهری صلح در رویارویی با واقعات سخت جنگ از هم فرو پاشید(1).

پیش از هر مطلبی اجازه دهید تا وقایع را بر اساس آخرین گزارشات ارسال شده، مطرح کنم. مقام محترم آقای بروس(4) به هم راهی آقای دو بوربولن(5) مقام تام الاختیار فرانسوی، که با لشکر کشتی بریتانیا هم راه شده بودند. ناوگان انگلیس مأموریت داشت از رود پی - هو عبور کرده و دو سفیر را به جهت مأموریتی که در پکن داشتند بدرقه کند. فرماندهی ناوگان به عهده آدمیرال هوپ (6) بود و شامل هفت کشتی بخار و ده کشتی توپدار، دو کشتی حمل و نقل و صدها سرباز پیاده نظام نیروی دریایی و مهندسی بود. بر این اساس چینی ها مانع شدند که ناوگان بریتانیا با مأموریتی که داشت از این راه عبور کند. در نتیجه، آدمیرال هوپ در دهانه رود پی - هو با زنجیرهایی مواجه شد که راه را با آنها بسته بودند. پس از 9 روز انتظار در دهانه رود، 17 تا 25 ژوئن (تام الاختیاران روز بیستم به ناو بخش پیوستند)، و سعی کردند به زور راه را باز کنند. به محض نزدیک شدن به پی - هو آدمیرال هوپ مشاهده کرد که دژ تاکو(7) که در طول نخستین جنگ کاملا ویران شده بود، دوباره باز سازی شده است، خیلی سریع بگویم که او می توانست پیش از این ها از این موضوع مطلع گردد، زیرا خبر بازسازی این دژ ها در روزنامه رسمی پکن چاپ شده بود(8).

در 25 ژوئن، وقتی که انگلیسی ها سعی کردند از موانع پی- هو عبور کنند، آتش بارهای دژ تاکو، با پشتیبای واحدهای رزمی مغول به غرش درآمدند. حدود 20000 سرباز از پرده استتار بیرون آمده و ناوگان بریتانیای کبیر را به آتش مرگ باری محکوم کردند. در گیری های زمینی و دریایی به شکست کامل مهاجمین انجامید و سرانجام ناوگان مجبور به عقب نشینی شد. در این رویارویی نظامی ناوگان بریتانیا سه کشتی جنگی اش را از دست داد که شامل کورموران(9)، لی(10) و پلوور(11) بود، از طرف انگلیسی ها 467 نفر کشته و یا زخمی شدند، و از 60 فرانسوی حاضر در صحنه 14 نفر جان باخته و یا زخمی شدند. پنج نفر از افسران انگلیسی کشته و 23 نفر دیگر زخمی شدند، خود آدمیرال نیز زخمی شد. پس از این شکست، بروس و دو بوربولن به شانگهای رفتند و ناوگان بریتانیا در نیک-پو(12) نزدیک شین های (13) لنگر انداخت.

زمانی که خبرهای ناگوار به انگلستان رسید، طولی نکشید که تمام نشریات طرفدار پالمستون سوار بر شیر(14) بریتانیا شدند و یک پارچه پرچم انتقام قاطعانه ای را براحتزاز درآوردند. لندن تا بجز طبیعتا از بیدار کردن غریزه خشونت و سفاکی هم وطنانش خود داری می کند، ولی روزنامه های طرفدار پالمستون که از سطح نازلتری برخوردار بودند، حماسه سرایی مضحکی به راه انداختند. به عنوان مثال بینیم دیلی تلگراف(15) چه می نویسد :

«بریتانیای کبیر باید به تمام سواحل چین حمله کند، پایتخت آن را به تصرف درآورده و امپراتور را از قصرش اخراج کند. ضرورت ایجاب

می کند که تضمین معتبری علیه اعمال خشونت بار احتمالی وجود داشته باشد... ما باید به کارگزارانی که نشان ازدها بر خود دارند و شهامت این را یافته اند که به نمادهای ملی ما توهین کنند، درس عبرتی بدهیم... هر یک از آنها (یعنی ژنرال های چینی) باید به عنوان دزد دریایی و آدم کش با دکل کشتی های جنگی بریتانیا به دار آویخته شوند. نمایش تسلی بخش و سودمندی خواهد بود که یک دوجین از این افراد رذل با چهره های هیولایشان در انظار عمومی در هوا تاب بخورند. باید وحشت ایجاد کرد، تا اینجا نیز خیلی با مدارا رفتار کرده ایم... اکنون، باید به چینی ها بیاموزیم که انگلیسی ها چه کسانی هستند، و چه کسانی برتر بوده و سروران آنها می باشند... ما باید حداقل پکن را متصرف شویم، و اگر بخواهیم با سیاست جدی تری رفتار کنیم، پس از آن باید کانتون را برای همیشه تسخیر کنیم. ما باید کانتون را تحت کنترل بگیریم، همان طور که کلکنه را حفظ کردیم و آن را به مرکز مراودات بازرگانی مان با شرق دور مبدل ساختیم، و به این ترتیب است که می توانیم نفوذ روس ها را نیز در مرزهای تاتار جبران کرده و مبنای تقسیم بندی تازه ای را طرح ریزی کنیم.»

حال اجازه دهید که این سخن رانی های پر طمطراق ولی بیهوده میرزا بنویس های پارلمرستونی را بحال خود واگذاشته و علی رغم اطلاعات کمی که فعلا در اختیار داریم بکوشیم تا به مفهوم واقعی حوادث ناگوار اخیر پی ببریم.

نخستین پرسشی که باید روشن سازیم چنین است: بر فرض این که مبنی بر معاهده تین-تسین سفیر بریتانیا می بایستی فوراً به پکن راه پیدا می کرد، آیا دولت چین مرتکب خلافتی شده بوده است که او را درگیر جنگ با راهزنها کند و سپس ناوگان بریتانیا را بفرستند که به زور بخواهد وارد آب های پی-هو شود؟

بر اساس گزارشات جدید خبرگزاری های اروپایی، مقامات چینی از مأموریت مأمورین بریتانیایی جلوگیری نکرده اند، بلکه در مقابل ورود نیروهای نظامی به آب های رود پی - هو مقاومت کرده اند. آنها اعلام کرده بودند که بروس می تواند از طریق راه زمینی مسافرت کند ولی نه به همراهی نیروهای نظامی، زیرا اهالی امپراتوری آسمانی خاطرات بمباران کانتون را هنوز فراموش نکرده اند، و حضور چنین هیئتی برای آنها مترادف است با تصرف کشور. آیا اجازه اقامت در لندن برای سفیر فرانسه این حق را قائل می شود که در رأس ناوگان نظامی فرانسه وارد آب های رود تایمز شود؟

بدون شک برداشت ارائه شده توسط انگلیسی ها در مورد پذیرش سفرایشان در پکن، به همان اندازه تعجب آور است که استدلالاتی که در طول آخرین جنگ مطرح می کردند، یعنی بمباران یک شهر از امپراتوری به معنی جنگ با تمام امپراتوری نیست، بلکه درگیری ها صرفاً منطقه ای ست و تنها به بخشی از آن مربوط می شود. در پاسخ به اعتراضات چینی ها، انگلیسی ها، بر اساس اظهارات خودشان، « تمام تمهیدات را برای کسب موافقت چین پیشبینی کرده بودند» و با نیروی دریایی قابل ملاحظه و قدرتمندی وارد آب های پی-هو شده بودند. اگر چه چینی ها باید سفیر صلح جوی انگلیسی ها را بپذیرند، ولی مطمئناً مجاز هستند که در مقابل لشکر کشی مقاومت کنند. بر این اساس، عکس العمل آنها هیچ معاهده ای را زیر پا نگذاشته و تنها از حقوق خود دفاع کرده اند.

علاوه بر این، باید از خودمان پرسیم که اگر چه براساس معاهده

تین-تسین حق داشتن سفیر به انگلیسی ها اهداء گردیده، ولی آیا تا کنون عملاً توسط لرد الجین رد نشده است؟
 بر اساس « گزارش مربوط به مأموریت ویژه کنت الجین در چین، که به دستور اعلیحضرت چاپ شده است» (16) به تمام کارگزاران سلطنتی هشدار می دهد که ایجاد سفارتخانه انگلیس در چین فوراً نباید انجام گیرد و باید به زمان دیگری موکول گردد، و سپس این که اجازه اقامت او در پکن به دلایل گوناگون خاتمه یافته است. و سرانجام این که، ماده 3 معاهده در متن انگلیسی که به امور پذیرش سفیر مربوط می شود، بر اساس اصرار نمایندگان چینی در متن چینی تغییر کرده است. این موضوع در دو نسخه از معاهده مورد پذیرش لرد الجین بوده، و با این وجود می گوید که مجبور بوده است :

« با فرامینی که دریافت کرده است، از چینی ها بخواهد تا موافقت نامه بین المللی را بپذیرند، یعنی متنی که یک کلمه از آن را هم نمی فهمیدند.»

آیا می توانیم چینی ها را به این علت متهم بدانیم که بجای متن انگلیسی بر اساس متن چینی عمل کرده اند و به این ترتیب به دقت معاهده را رعایت نکرده اند.

در پایان بیانات کریشولم آنستی وکیل عمومی اسبق بریتانیا در هنگ-کنگ را یادآور می شوم که در نامه ای رسمی به انتشارات لندن مورنینگ استار اعلام می کند :

«معاهده در هر صورت از مدت ها پیش به علت اعمال خشونت آمیز دولت بریتانیا و کارگزارانش فسخ شده است، و امتیازات چنین قراردادی برای سلطنت بریتانیای کبیر منتفی ست.
 در گیری با مسائل هند و آماده شدن برای جنگ تازه ای در اروپا، انگلستان در خطر مصیبت دیگری در چین قرار گرفته... نتایج فوری چنین موقعیتی، باید سقوط دولت فعلی باشد، که رئیس آن مسئولیت جنگ پیشین را نیز به عهده داشته است...»

پانوشت

(1) حادثه پی-هو (2) در تابستان 1860 به خرمن سومین «جنگ تریاک» آتش گشود. استعمارگران انگلیسی و فرانسوی می خواستند توافقات دیگری را برای به زانو درآوردن چین به امپراتوری آسمانی تحمیل کنند. جنگ در پایان ماه اکتبر 1860 با معاهده غارت گرانه و تصویب تین - تسین در پکن خاتمه یافت (به زیر نویس شماره 1 در مقاله « تجارت تریاک 1» مراجعه کنید.)

بر اساس معاهدات پکن، انگلستان و فرانسه غرامت سنگینی دریافت می کردند و به علاوه از حق بازرگانی در بندر تین - تسین برخوردار شدند، و می توانستند از نیروی کار محلی برای فعالیت های مستعمراتی خود استفاده کنند. انگلستان بخش جنوبی شبهه جزیره کولون (3) را نیز ضمیمه کرد..

(2) Pei- ho نام رودخانه ای ست

- 3) Kowloon
- 4) Bruce
- 5) De Bourboulon
- 6) Hope

7) Takou

روزنامه رسمی دولت چین که بین سال های 1644 تا 1911 در پکن منتشر
(8) « Peking Gazette »: می شد.

9) Cormorant

10) Lee

11) Plover

12) Ning-Po

13) Chinhae

(14) « سوار بر شیر بریتانیا شدند» این سوار شیر شدن مطمئنا یک
اصطلاح بریتانیایی ست که به شکل تحت الفظی ترجمه کردم به این
امید که برای خواننده فارسی قابل درک باشد. احتمالا به معنای تکیه
به نماد ملی و کوبیدن بر طبل رزم است.

(15) « Daily Telegraph »:

روزنامه لیبرال، تقریبا از سال 1880 به محافظه کاران تعلق داشت. و
بین سال های 1855 تا 1937 تحت همین عنوان در لندن منتشر می
شد. از ادغام آن در سال 1937 با روزنامه Morning Post این روزنامه
با نام Daily Telegraph and Morning Post منتشر می شود.

16) « *Correspondance Relating to the Earl of Elgin's Special
Missions to China and Japan. 1857-1859* », London 1859.

28

کارل مارکس

جنگی تازه در چین

2

لندن، 16 سپتامبر 1859

اعلام کردند که فردا کابینه وزرا جلسه تشکیل خواهد داد تا در مورد راه کارهای وقایع اسفناک چین تصمیم بگیرند. حرف های تو خالی «مونیتور» (1) فرانسوی و تایمز لندن هیچ تردیدی در مورد تصمیمات پالمرستون و بناپارت باقی نمی گذارد. آنها خواهان جنگ تازه ای علیه چین هستند. بر اساس اطلاعاتی که من از جانب منابع رسمی در اختیار دارم، در طول جلسه آینده در کابینه، میلنر گیبسون (2) در وهله اول با استدلالاتی که در موافقت با جنگ مطرح شده اند مخالفت خواهد کرد، و در ثانی هر گونه اعلان جنگی را که از پیش توسط دو مجلس پارلمان به تصویب نرسیده باشد مردود خواهد دانست. و اگر نظریات او با رأی اکثریت کنار گذاشته شود، خروج او از کابینه به حمله مجدد به دولت پالمرستون خواهد انجامید و اتحادیه لیبرال ها نیز از هم فرو خواهد پاشید که پیش از این به استعفا دربی (3) منجر شده بود. اینطور می گویند که پالمرستون از نیات میلنر گیبسون کمی عصبی ست، زیرا او بین همکاران پالمرستون تنها فردی ست که او را به وحشت می اندازد. پارلمنتون بارها در مورد او گفته است که در «پیدا کردن نقطه آسیب پذیر زره پوش دارد» مهارت خاصی دارد. ممکن است هم زمان با این نامه از لیوپول گزارشات تازه ای درباره نتایج اجلاس وزرا دریافت کنید. در حال حاضر، بهترین راه برای تشخیص واقعیت امور نه با مراجعه به آن چه منتشر شده که با تکیه به آن چه عمدا توسط نشریات پارلمنتون در نخستین تفسیرهای اخبار بین المللی (قاره اروپا) حذف شده است، ممکن می باشد.

در نتیجه، گزارش حذف شده عبارت است از این که معاهده روس از پیش به تصویب رسیده بوده و امپراتور چین به کارگزارانش دستور صادر کرده که سفیر ایالات متحده را برای رد و بدل کردن نسخه های معاهده تصویب شده تا پایتخت اسکورت کنند (4). این وقایع را به سکوت برگزار کردند که سبب شک و تردید نگردد، زیرا فرستادگان انگلیس و فرانسه هستند که مسئول موانع مأموریتشان می باشند و به همین دلیل هم کاران روس و آمریکاییشان را نتوانستند ملاقات کنند. موضوع باز هم مهم تری که تایمز و دیگر روزنامه های پالمرستون پیش از این به سکوت برگزار کرده بودند، و البته حالا بدان اعتراف می کنند، این است که مقامات چینی اعلام کرده بودند که حاضر هستند تا فرستادگان انگلیسی و فرانسوی را تا پکن همراهی کنند، و حتی در گوشه ای از دهانه منتظر آنها باقی مانده بودند، ولی به این شرط که ناوگان و واحدهای نظامی را ترک کنند.

چرا که معاهده تین - تسین برای انگلیسی ها و فرانسوی ها حق لشکر کشی به دهانه رود پی - هو را قائل نشده است. روشن است که چینی ها معاهده را نقض نکرده اند، ولی این انگلیسی ها هستند که با تصمیم قبلی و در شب پیش از موعدی که برای رد و بدل کردن نسخه قرارداد تعیین شده بود، می خواستند جنگ راه بیاندازند. هیچ کس تصور نمی کند که این آقای بروس محترم در حال غرق کردن ماموریتش بوده، و در ادامه اهداف جنگ اول عمل می کند. و کاملاً روشن است که او بر پایه فرامان های سری که از لندن دریافت کرده بود پیش می رفت. واقعیت این است که او از جانب پارلمستون فرستاده نشده بود، بلکه فرستاده دربی (3) بود. در این مورد، می خواستم یادآور شوم که در زمان صدارت سر روبرت پیل (5)، وقتی که لرد آبردین (6) وزیر امور خارجه بود سر هانری بلوور (7) سفیر انگلیس در مادرید بود و نزاعی را با دربار اسپانیا دامن زد که موجب اخراج او از اسپانیا شد. در طول بحث و مجادله در مجلس لردها درباره حوادث ناگواری که در اسپانیا روی داده بود، ثابت شد که بلوور به جای تبعیت از فرامان های رسمی آبردین، از دستورات سری پارلمستون پیروی کرده بوده، و این در حالی ست که در جایگاه اپوزیسیون نشسته.

در این روزهای اخیر، نشریات پالمستون به مانور دیگری دست زدند که حداقل برای آنهایی که به تاریخ سری دیپلماسی انگلیس در این سی سال گذشته آگاهی دارند، در مورد حوادث اسفبار پی - هو و خطر قریب الوقوع سومین جنگ انگلیس و چین، هیچ تردید باقی نمی گذارد. بر اساس گزارشات تایمز توپ هایی که روی حصارهای تاکو موضع گرفته بودند و موجب وارد آوردن چنین خسارتی به ناوگان بریتانیا شدند، ساخت روسیه بوده و افسران روسی آنها را هدایت می کردند. در این مورد یکی از نشریات پالمستون با صراحت بیشتری توضیح می دهد و می نویسد:

« اکنون مشاهده می کنیم که سیاست روسیه تا چه اندازه در پیوندی تنگاتنگ با پکن بوده است. و روی امور تحرکات گسترده ای را می بینیم. و سپاهیان بیشمار قزاق را مشاهده می کنیم که در دور دست های دریاچه بایکال، در مناطق یخ زده و روی مرزهای دنیای قدیم دست به مانور می زنند. ما پیش رویهای کاروان های متعددی را مشاهده می کنیم و فرستاده ویژه روسیه را می بینیم (ژنرال مورایوف، والی سیبری شرقی) که با نقشه های سری خیلی دور از سیبری شرقی به سوی پایتخت چین حرکت می کند. جای شگفتی نیست که اذهان عمومی در کشور ما به خاطر دسایس خارجی علیه ما که موجب قتل سربازان و دریانوردان ما شدند، به خشم بیاید.»

البته، این یکی از ترفندهای همیشگی پالمستون است. روسیه می خواست با چین معاهده ای برای مراودات بازرگانی منعقد سازد، و جنگ تریاک موجب شد که چین به آغوش روسیه روی بیاورد (8). علاوه بر این روسیه خواهان امور بود، این آرزو را نیز در برهه انداختن جنگ دوم تریاک علیه چین برآورده ساخت (9). و اکنون که روسیه در پی تحکیم روابطش با پکن است، می خواهد جنگ سومی نیز علیه چین بر پا کند. در تمام روابطش با دولتهای ضعیف آسیایی، چین، ایران، آسیای مرکزی، ترکیه، او همواره این قاعده ثابت و دائمی را آشکارا علیه نقشه های روسیه به کار برده است که نزاعی بر پا کند، نه علیه روسیه، بلکه علیه کشور آسیایی مورد

نظر، و دور ساختن آن از انگلستان با خصومت و عملیات دزد دریایی و به شکل غیر مستقیم امتیازاتی به روسیه بدهد که نمی خواسته به او اعطاء کند. مطمئناً به مناسبت اجلاس آینده تمام سیاست آسیایی پالمرستون در گذشته و در خصوص آسیا دوباره مورد بررسی قرار خواهد گرفت، و در نتیجه توجه شما را به پرونده هایی درباره افغانستان جلب می کنم که به فرمان مجلس عوام در 8 ژوئن 1859 منتشر شده است (10). این پرونده ها بیش از هر منبع انتشار یافته دیگری روشنگر سیاست اسفناک پارلمرستون در تاریخ دیپلماسی سی سال اخیر می باشد. به طور خلاصه، موضوع عبارت است از این که در سال 1838، پالمرستون جنگی علیه دوست محمد امیر کابل به راه انداخت، که به در هم شکسته شدن ارتش انگلیس انجامید (11)، و پهنانه جنگ نیز این بود که دوست محمد علیه انگلیس، روابط سری با ایران و روسیه برقرار کرده است. پالمرستون برای اثبات دعاوی اش در سال 1839 کتاب آبی را به پارلمان ارائه کرده بود که غالباً حاوی مکاتبات سر الکساندر برنز (12)، نماینده بریتانیا در کابل و والی کلکته بود (13). برنز طی شورشیه علیه اشغالگران انگلیسی در کابل کشته شد، ولی از آن جایی که به وزیر امور خارجه انگلیس شک داشت، نسخه دوم برخی مکاتبات رسمی اش را برای برادرش دکتر برنز در لندن فرستاده بود. سال 1839 پس از ارائه پرونده های افغان که توسط پارلمرستون تهیه شده بود، دکتر برنز او را به جعل اسناد متهم کرد و برای تأیید دعاویش تعدادی از مکاتبات اصلی را منتشر کرد. ولی تنها در تابستان گذشته اسرار فاش شد.

در دوران وزارت دبری، مجلس عوام به پیشنهاد هدفیلد (14) دستور انتشار کامل پرونده های افغان را صادر کرد، و دستور به نحوی به اجرا گذاشته شد که حتی بی دقت ترین افراد نیز به درستی اتهام وارده پی ببرند، یعنی تغییراتی که پارلمرستون به نفع روسیه در آنها ایجاد کرده بود. روی صفحه معرفی تیترا کتاب آبی، مطالب زیر را می خوانیم :

یادداشت : مکاتبات و گزارشاتی که پیش از این به شکل جزئی منتشر شده بود، در این جا کاملاً منتشر می شود و مطالبی که حذف شده بوده داخل کروش گذاشته شده است [] .

نام کارگزاری که باید وفاداری انتشارات را به عهده گیرد «جی.دوبل و. کای (15)، منشی بخش سیاسی و حراست» است که از طرف دیگر «تاریخ نگار واقعی جنگ افغانستان» می باشد. برای نشان دادن روابط واقعی پارلمرستون با روسیه که مدعی شده بود جنگ افغانستان را علیه آن بر پا کرده است، در این جا به ذکر یک مثال بسنده می کنیم. ویتکوویچ (16) در سال 1837 به کابل رسید و حامل نامه ای از جانب تزار برای دوست محمد بود. سر الکساندر برنز نسخه دوم این نامه را به دست آورده بود و آن را برای لرد اکلاند (17) والی کل هند ارسال می کند. در تلگرام های خود و در پرونده های مختلف که به آن ضمیمه کرده بود، چندین بار به این موضوع اشاره می کند. ولی نسخه دوم نامه تزار از پرونده های ارائه شده توسط پالمرستون در سال 1939 حذف گردیده و در تمام تلگراف هایی که به این موضوع اشاره ای شده بود، تغییرات لازم را برای پنهان ساختن رابطه امپراتور روسیه و مأموریت افغانستان به عمل آورده بودند. جعلیات به این دلیل انجام گرفته بوده که رابطه بین شخص خود اختیار (18) و ویتکوویچ پنهان باقی بماند. نیکلا در هنگام

بازگشت ویتکوویچ به پترزبورگ ضروری دانسته بود که چنین روابطی را رسماً تکذیب کند. به این ترتیب در صفحه 82 کتاب آبی، ترجمه نامه ای را که برای دوست محمد فرستاده شده بود می توانیم مشاهده کنیم، کلماتی که عمداً توسط پالمرستون حذف شده بود داخل کروش گذاشته شده است :

«سفیر روسیه [یا امپراتور] از [مسکو] به تهران آمد و دستور دریافت کرد که در قندهار منتظر سرداران (19) باقی بماند، و از آنجا نزد امیر برود. او حامل [پیام خصوصی از جانب امپراتور و] نامه سفیر روسیه در تهران است. سفیر روسیه او را به عنوان فرد قابل اطمینان و صلاحیت داری معرفی می کند که می تواند عهده دار هر گونه مذاکره ای باشد [بنام امپراتور و بنام خودش]، و غیره و غیره.» این سند جعلی و دیگر اسناد مشابه توسط پارلمنتون برای حفظ اعتبار مقام تزار انجام گرفته بوده است و تنها مورد قابل ذکر در اسناد مربوط به افغانستان نیست. پالمرستون اشغال افغانستان را به توصیه سر الکساندر برنز و به عنوان وسیله ای برای جلوگیری از توطئه روس ها در آسیای مرکزی قلم داد می کند. در حالی که سر الکساندر برنز کاملاً بر عکس این ادعا عمل می کند و در نتیجه پارلمنتون تمام فراخوان های او را که به نفع دوست محمد است، حذف می کند. تمام مکاتبات در مقایسه با اصل اوراق و اسناد به دست آمده ساختگی هستند.

این همان مردی ست که می خواهد سومین جنگ علیه چین را به عنوان مقابله با دسایس روسیه در این گوشه از جهان، بر پا سازد.

پانویس

1) «Le Moniteur universel»: روزنامه فرانسوی که بین سال های 1789 تا 1901 منتشر می شد و ارگان دولتی بود.

2) Milner Gibson

3) Derby

4) مارکس در این جا به معاهده نابرابر تین-تسین به تاریخ ژوئن 1858 اشاره می کند که بین چین و روسیه و ایالات متحده بسته شد، که مشابه همان معاهده ای بود که با انگلستان و فرانسه منعقد گردیده بود.

5) Sir Robert Peel

6) Lord Aberdeen

7) Sir Henry Bulwer

8) موضوع عبارت است از نخستین «جنگ تریاک». پس از این جنگ بین روسیه و چین نزدیکی هایی صورت پذیرفت و روسیه در ژوئیه 1851 بر اساس معاهده کولجا (Kouldja) امتیازات مناسبی برای بازرگانی به چین غربی به دست آورد.

9) در اطراف پایان دومین «جنگ تریاک» در فردای به امضاء رسیدن معاهده تین-تسین با انگلستان و فرانسه، دولتهای روسیه و چین در می 1858 معاهده اگون (Aigoun) را امضاء کردند که بر اساس آن بخشهایی از سواحل شمال امور در اختیار روسیه قرار می گرفت.

10) «East India (Cabul and Afganistan), Ordered by The House of Commons to be Printed, 8 June 1859»

11) نخستین جنگ انگلیس و افغانستان 1838 تا 1842

12) Sir Alexander Burnes

- 13) « *Correspondance Relating to Persia and Afghanistan* », London 1839
- 14) Hadfield
- 15) J.W.KAYE
- 16) Vitkévitch
- 17) Lord Auckland

(18) Autocrate: خود اختیار (منظور پالمرستون است)
(19) Serdar: در متن از کلمه سردار استفاده شده است

29

کارل مارکس

جنگی تازه در چین

3

لندن، 20 سپتامبر 1859

این طور به نظر می رسد که اکثر روزنامه های انگلیسی اتخاذ تصمیم برای بر پا داشتن جنگ تازه و تمدن ساز دیگری را علیه امپراتوری آسمانی تأیید کرده اند. با این وجود از برگزاری جلسه شورای وزیران، در روز شنبه گذشته، همین روزنامه هایی که خویشان به جوش آمده بود، تغییرات قابل ملاحظه ای پیدا کردند. در آغاز، مجله لندن تایمز در وهله نخست مغول های بز دل را هدف آتش میهن پرستانه خود قرار دادند که با استتار کردن مواضع خود و توپخانه شان مردنیک، آدمیرال بریتانیایی را به دام انداخته بودند، و در ثانی دربار پکن را به خاطر روش ماکیاولیسم سیاهش محکوم کردند که این هیولاهای مغولی را به این حيله شیطانی و جنگی تشویق کرده بوده است. نکته حائز اهمیت این است که تایمز در عین جوش و خروش میهن پرستانه، سعی می کند گزارشات رسمی را به نحوی ارائه دهد تا نکاتی که به نفع چین تمام می شود حذف گردد. تحت تأثیر هیجان حسی، امکان ایجاد اغتشاش در گزارشات همیشه وجود دارد، ولی برای جعل آنها باید از خون سردی خاصی برخوردار بود. به هر صورت، روز 16 سپتامبر، دقیقاً یک روز پیش از اجلاس وزیران، تایمز به مصداق جنوس(1) تغییر جهت داد و در آرامش خاطر از یکی از اتهاماتی که وارد ساخته بود چشم پوشی کرد، و نوشت:

«ترس ما از اینجاست که نتوانیم مغول ها را به خیانت متهم سازیم زیرا آنها در مقابل حمله ما روی حصارهایشان در ساحل پی - هو مقاومت کرده بودند.»

ولی سپس برای جبران امتیاز ناشیانه ای که برای مغول ها قائل شده بود، به شکل نا امیدانه ای به « نقض خیانت کارانه معاهدات رسمی با نقشه قبلی توسط دربار پکن » تکیه می کند.

سه روز پس از اجلاس شورای وزیران، ملاحظات تازه ای تایمز را بر آن داشتند تا بگوید که :

« تردیدی نیست که اگر آقای بروس و آقای دو بورلین از همراهی نمایندگان چینی تا پکن استقبال کرده بودند، می توانستند معاهده را به تصویب رسانند.»

ولی با این وصف از خیانت دربار پکن چه چیزی باقی می ماند؟ روشن است که اثری از آثار چنین اتهامی باقی نخواهد ماند. در این مورد تایمز متأثر از دو موضوع تردید آمیز است و می گوید :

« شاید راه حل نظامی با چنین ناوگانی برای گشودن راه به پکن

عقلانه نبوده باشد. و علاوه بر این، به طور کلی اعمال زور برای مذاکرات دیپلماتیک چندان مناسب به نظر نمی‌رسد.»
این است نتیجه گیری ناشیانه و طوفان خشم مهم ترین روزنامه‌ها. ولی، بر اساس منطق خاص خودش از بررسی انگیزه‌های جنگ خود داری می‌کنند بی آن که از خود جنگ چشم‌پوشی کرده باشند. اکونومیست، روزنامه غیر رسمی دیگری که برای بمباران کانتون بر طبل رزم می‌کوبید، از زمانی که ویلسون (2) به مقام صدارت روی صفحه شطرنج هند انتخاب شده است، مسائل را بیشتر از زاویه اقتصادی مورد بررسی قرار داده و کمتر به سخن سرایی می‌پردازد.

اکونومیست دو مقاله به بررسی این موضوع اختصاص داده، که یکی سیاسی ست و دیگری اقتصادی (3). مقاله سیاسی به شکل زیر خاتمه می‌یابد:

«با توجه به تمام مطالبی که گفتیم، روشن است که معاهده‌ای که به سفیر ما حق ورود به پکن را اعطا می‌کند و به او اجازه می‌دهد در آنجا اقامت داشته باشد، چنین موردی صراحتاً به دولت چین تحمیل شده بوده است. و اگر فکر می‌کنیم که چنین شرطی برای منافع ما اساسی بوده، در این صورت می‌بایستی برای دستیابی به آن و احترام به مفاد آن با درک بیشتر و شکیبایی عمل می‌کردیم. البته وقتی با دولتی نظیر دولت چین سر و کار پیدا می‌کنیم، شاید مهلت دادن و صبر کردن به عنوان علامت ضعف تعبیر شود، و در این صورت از جانب ما سیاست مناسبی نخواهد بود. ولی در رابطه با دولت‌های شرقی تا کجا می‌توانیم در اصولی دخل تصرف کنیم که قطعاً در روابطمان با کشورهای متمدن رعایت می‌کنیم؟ وقتی از ترس آنها استفاده کردیم تا امتیازاتی را که خوش آیندشان نیست با اعمال زور کسب کنیم و به شکلی که منافع ما ایجاب می‌کند فوراً آن را به اجرا بگذاریم، در این صورت شاید مؤثرترین خط مشی سیاسی به نظر رسد. ولی اگر ما در این سیاست با شکست مواجه شویم و اگر در این مدت چینی‌ها بر ترسشان فائق بیایند و با پشتیبانی نیروهایشان مقاومت کنند و از ما بخواهند که در نحوه به اجرا گذاشتن معاهدات به آنها مراجعه کنیم، آیا باز هم می‌توانیم آنها را به خیانت متهم سازیم؟ آیا آنها روش‌های بازدارندگی خود ما را علیه ما به کار خواهند برد؟ قویاً این احتمال وجود دارد که دولت چین عمداً در پی کشاندن ما در این دام سهمگین خون‌آلود بوده و به طور کلی هرگز خواهان به اجرا گذاشتن معاهده نبوده است. اگر چنین تأویلی از واقعه صحت داشته باشد باید جبران خسارت بخواهیم. ولی این احتمال نیز وجود دارد که نیت دفاع از دهانه پی-هو جلوگیری از تکرار وقایع خشونت‌باری بوده باشد که سال گذشته توسط لرد الجین انجام گرفت و چین در مجموع هرگز در پی نقض معاهده نبوده است. از آن جایی که ابتکار عمل در صحنه درگیری‌های نظامی کاملاً در اختیار فرماندهان ما بود و می‌توانستند در مقابله با آتش مرگبار توپخانه که تنها برای دفاع از حصارها فعال شده بودند، فوراً دستور عقب‌نشینی صادر کنند. بنابراین به هیچ عنوان نمی‌توانیم ثابت کنیم که چین در پی شانه خالی کردن از معاهداتش نبوده است. و پیش از آن که دلیل موجهی برای منع اجرای قراردادهای پیدا کنیم، فضاوتیمان را موکول کنیم به تأمل درباره شیوه‌ای که در رابطه با کشورهای غیر متمدن (بربر) به کار می‌بریم، که با اصولی که آنها در رابطه با ما به

کار می برند تفاوتی ندارد.»

در دومین مقاله دربارهٔ همین موضوع، اکونومیست اهمیت بازرگانی مستقیم و غیر مستقیم انگلیس با چین را مورد بررسی و تحلیل قرار می دهد. در سال 1858 صادرات انگلیس به چین به 2876000 لیور استرلینگ ارتقاء پیدا کرد، در حالی که ارزش واردات انگلیس از چین، برای هر سال از این سه سال گذشته، بیش از 9000000 لیور استرلینگ بوده است، به طوری که مجموع بازرگانی مستقیم انگلستان با چین تقریباً بالغ بر 12000000 لیور استرلینگ می باشد. ولی خارج از این داد و ستدهای مستقیم سه عرصهٔ مهم بازرگانی دیگر نیز وجود دارد که انگلستان کمابیش در آنها سهم می باشد. این سه عرصه عبارتند از بازرگانی بین هند و چین، چین و استرالیا، چین و ایالات متحده. اکونومیست می گوید: «استرالیا هرساله مقادیر زیادی چای از چین وارد می کند ولی چیزی برای صادر کردن به چین ندارد. آمریکا نیز هر ساله مقادیر زیادی چای و پارچهٔ ابریشم از چین وارد می کند که ارزش آن از اجناسی که مستقیماً به چین صادر می کند خیلی بیشتر است.» این داد و ستدهایی که به نفع چین تمام می شود باید توسط انگلستان متعادل گردد که از استرالیا طلا می گیرد و از ایالات متحده پنبه دریافت می کند. به همین دلیل، انگلستان مستقل از آن چه خودش به چین باید پردازد، مجبور است مبالغ هنگفتی به خاطر طلای استرالیا و پنبهٔ آمریکا به این کشور پردازد. این وجهی که به پایاپای ساختن داد و ستد های بین چین، انگلستان و استرالیا و ایالات متحده می انجامد تا حدود خیلی زیادی به خاطر پنبه و تریاک از چین به هند سرازیر می شود. خیلی سریع بگوئیم که صادرات چین به هند هرگز از 1000000 لیور استرلینگ فراتر نرفته است، در حالی که واردات چین از هند بالغ بر 10000000 لیور استرلینگ است.

از این مشاهدات اقتصادی؛ اکونومیست نتیجه می گیرد که هر گونه اختلال جدی در بازرگانی بریتانیا با چین « مصیبت بسیار عظیمی را در بر خواهد داشت که در نگاه اول ارقام صادرات و واردات قادر به بیان آن نیستند»، و خساراتی که از چنین اختلالاتی بوجود می آید تنها در بازرگانی مستقیم بریتانیا در زمینهٔ چای و ابریشم تأثیر نخواهد گذاشت، بلکه مراودات بریتانیا با استرالیا و ایالات متحده را نیز تحت تأثیر قرار خواهد داد. اکونومیست مطمئناً از حوادث آخرین جنگ در چین مطلع است، زیرا منازعات آنطور که گزارشات در اذهان منعکس می ساختند، امور بازرگانی را مختل نساخته بود، خصوصاً در بندر شا نگاهی که کاملاً عادی باقی ماند. ولی اکونومیست توجهات را روی « دو نکتهٔ تازه دربارهٔ منازعات فعلی» جلب می کند که می تواند به شکل اساسی تأثیرات جنگ دیگری علیه چین را در امور بازرگانی منعکس سازد. این دو نکتهٔ جدید عبارت است خصوصیت گستردهٔ و غیر موضعی جنگ، و موفقیت هایی که چینی ها برای نخستین بار در رویارویی شان علیه نیروهای اروپایی به دست آوردند.

این شیوهٔ بیانی تا چه اندازه با فریاد جنگ روزنامهٔ اکونومیست در رابطه با دورانی که موضوع کشتی لورشا (4) مطرح بود، کاملاً متفاوت به نظر می رسد.

شورای وزیران همان طور که در گزارش پیشین اعلام کرده بودم، اعتراضات میلنر گیسون و تهدید او را شنید، که چنان که

پارلمستون بر اساس نظریات مشاور فرانسوی عمل کند، او کابینه را ترک خواهد کرد. پارلمستون انحلال کابینه و ائتلاف لیبرال ها را برای مدتی پیشبینی کرده و اظهار داشته بود که نیروهای ضروری برای تضمین امنیت بازرگانی بریتانیا در آب های چین متمرکز خواهند شد، و تا زمانی که از جانب فرستاده بریتانیا گزارشات دقیق نرسیده باشد، هیچ تصمیمی درباره جنگ گرفته نخواهد شد. به این ترتیب موضوع داغ به زمان آینده موکول گردید. با این وجود اهداف واقعی پارلمستون در صفحات عادی دیلی تلگراف آشکار می گردند، و در یکی از شماره های اخیر می گوید :

«اگر، در کوران سال آینده هر رویدادی موجب رأی مخالف علیه دولت شود، بی گمان به رأی دهندگان مراجعه خواهد شد... با رأی درباره مسئله چین مجلس عوام نتایج فعالیت هایش را نشان خواهد داد، از این رو که خطاهای حرفه ای، آقای دیسرایلی (5) در رأس آنها، باید جهان وطنی ها را نیز اضافه کنیم زیرا آنها اعلام کرده بودند که مغول ها کاملاً حق داشته اند.»

شاید باز هم فرصت این را بیابم که نظریاتم را درباره موقعیت مشکل برانگیز چین مطرح کنم، خصوصاً در رابطه با نقشه پارلمستون از طریق دو نفر از مأمورانش، لرد الجین و آقای بروس (برادر لرد الجین).

پانوشت

Janus (1)

یکی از خدایان اسطوره ای. جنوس خدای گشایش بود. گشایش فصل. گشایش جنگ. جنوس دو سر داشت و معبد او در موافعی که امپراتوری رم در صلح به سر می برد، بسته بود. مارکس در جمله اش البته از ضرب المثل مربوط به این اسطوره استفاده می کند که اگر بخواهیم به شکل واژه به واژه آن را ترجمه کنیم عبارت خواهد بود از « یکی از سرهای متهم را می برد، به مصداق جنوس که دو تا داشت.»



2) J. Wilson

3) مارکس به مقالات « موقعیت مخاطره انگیز چین » و « بازرگانی چین » اشاره دارد که در اکونومیست شماره 838 روز 17 سپتامبر 1859 منتشر شده است.

4) منازعات کانتون که سرمنشأ آن انگلیسی ها بودند، از تاریخ اکتبر 1856 شروع شد. مقامات چینی با دستگیری عده ای قاچاقچی در کشتی «لورشا آرو» موجب اعتراض کنسول انگلیسی پارکس شدند. انگلیسی ها به این بهانه اعتراض کردند که روی «لورشا آرو» پرچم انگلیس در حال احتزاز بوده است و مجوز انگلیسی داشته. بمباران وحشیانه بی هیچ

هشدارى به اهالى شهر، توسط فرستاده انگليس جان بورينگ انجام گرفت و به عنوان مقدمه اى بود براى دومين جنگ ترياك (1856-1858).

30

كارل ماركس

جنگى تازه در چين

4

لندن، 30 سپتامبر 1859

در يکى از مقالات پيشين (1)، توضيح داديم که درگيرى پى - هو اتفاقى نبوده بلکه بر عكس با نقشه قبلى توسط لرد الجين انجام گرفته و بر اساس دستورات سرى پالمريستون، نقشه ويكنت (3) را به لرد ملمسيورى (2) وزير محافظه کار امور خارجه تحميل مى کند، که در آن زمان رهبر اپوزيسيون بود. پيش از هر مطلبى، موضوع «حوادثى» که بر اساس دستورات صادر شده از طرف پالمريستون در چين روى داد، تازگى ندارد و جاى بسى شگفتى ست که طى گفتگو پيرامون موضوع مرتبط با منازعه کشتى لورش در مجلس عوام، توسط شخصيتى مثل ديسرائيلى مطرح مى گردد که يکى از منابع آگاه بشمار مى آيد. و اين مورد نيز از طرف خود پالمريستون تايد مى شود. روز 3 فوريه 1857 آقاى ديسرائيلى با عبارات زير به مجلس عوام هشدار مى دهد:

«نمى توانم باور نداشته باشم که آن چه در چين به وقوع پيوسته نتيجه نه آن بهانه اى ست که مطرح گرديده، بلکه حاصل از دستور کار هاى بوده که خيلى پيش از اين ها از طرف انگلستان صادر شده بوده است. در اين صورت، فکر مى کنم که زمان آن فرا رسيده است که اگر مجلس عوام خواهان شانه خالى کردن از وظيفش نباشد، مجدانه بپرسيم که آيا براى نظارت بر نظامى که تداوم آن براى منافع کشور ما امرى حياتى است، ابزارهاى ضرورى را در اختيار دارد يا نه؟»

و لرد پالمريستون در کمال آرامش پاسخ مى دهد :

«جنتلمن محترم مى گويد که از نتايج جريان حوادث اين طور به نظر مى رسد که نظم و ترتيب هاى از پيش توسط دولت انگلستان تعيين شده . بى هيچ ترديدى به همين گونه بوده است.»

اکنون، اگر نگاهی سريع به کتاب آبي بياندايم، در گزارشى که به مأموريت ويژه کنت الجين در چين و ژاپن، به سال هاى 1857 تا 1859 مربوط مى شود، خواهيم ديد که حادثه اى که روز 25 ژوئن در پى - هو روى داد از 2 مارس توسط الجين پيشبيني شده بود. در صفحه 484 در گزارش مزبور دو تلگراف زير را مشاهده مى کنيم :

کنت الجين به دريادار سر ميکائل سيمور

فوربوس، 2 مارس 1859 Furious

«آقاى گرامى ، با مراجعه به تلگرافى که براى حضرتعالى به

تاریخ 17 فوریه فرستادم، این افتخار را یافته ام که امیدواری خودم را درباره تصمیم اتخاذ شده دولت اعلیحضرت درباره اقامت دائمی سفیر بریتانیا در پکن تأیید کنم که دیروز به اطلاع حضرت عالی رساندم. در طی مذاکره ای می توان دولت چین را مجبور ساخت تا برای پذیرش نماینده اعلیحضرت که جهت معاوضه مدارک مربوط به معاهده تین-تسین به پکن وارد می شود، مقدمات مناسبی فراهم نماید. با این وجود این امکان وجود دارد که چنین امیدی تحقق نیابد و در هر صورت تصور می کنم که دولت اعلیحضرت مایل است که نیروهای قدرتمندی سفیر ما را در طول مسافرتش به تین-تسین همراهی کند. تحت چنین شرایطی، اگر جسارت نباشد می خواستم بررسی این مسئله را به عهده حضرت عالی واگذار کنم که در اولین فرصت مناسب آیا ممکن است برای چنین مأموریتی ناوگانی نیرومند با توپچی های کاملاً مسلح در شانگهای تمرکز یابند زیرا سفر آقای بروس به چین نمی تواند زیاد به تعویق بیافتد... و غیره.

الجین و کینکاردین.»

کنت ملمسبوری به کنت الجین
وزیر امور خارجه، 2 می 1859

«میلورد(4)، تلگراف حضرت عالی را به تاریخ 7 مارس 1859 دریافت داشتم، و باید به اطلاع شما برسانم که دولت اعلیحضرت بیاناتی را که حضرت عالی المثنی آن را قید کرده بودید تأیید می کند. در این مکاتبه به مسئول امور سلطنتی اعلام کرده بودید که دولت و اعلیحضرت اصراری برای تثبیت اقامت وزیر اعلیحضرت به شکل دائمی در پکن ندارند.

دولت اعلیحضرت همچنین پیشنهاد شما را مبنی بر تمرکز ناوگان و توپخانه در شانگهای به دریادار سیمور جهت همراهی آقای بروس در آبهای پی-هو تأیید می کند.

با احترام

ملمسبوری.»

نتیجه می گیریم که لرد الجین از پیش به طرح دولت بریتانیا آگاه بوده و می دانسته است که برادرش بروس باید توسط ناوگان و توپخانه قانع کننده ای در آبهای پی-هو شناور سازد، و به دریادار سیمور فرمان می دهد که برای چنین مأموریتی آماده شود. کنت ملمسبوری در تلگرافی که به تاریخ 2 می می فرستد، و پیشنهاد لرد الجین به دریادار را تأیید می کند. در مجموع، مکاتبه حاکی از این امر است که گویی لرد الجین فرمانده اصلی و لرد ملمسبوری زیر دست اوست. در حالی که اولی پیوسته ابتکار عمل را به دست دارد و بر اساس راه کارهایی که مستقیماً از پالمستون دریافت کرده، بی آن که منتظر دستورات تازه از دانینگ استریت (5) باشد عمل می کند، ولی ملمسبوری خواست مأمور زیر دست و مستبدش را از آن خود می دار و وقتی لرد الجین می گوید که معاهده هنوز به تصویب نرسیده و انگلیسی ها حق وارد شدن به آب های چین را ندارند، لرد ملمسبوری این موضوع را به تسامح برگزار می کند. و وقتی الجین درباره ماده قرارداد مرتبط با استقرار سفیر انگلیس در پکن می گوید که باید در رابطه با چینی ها صبر و شکیبایی داشت، او باز هم بی توجهی می کند، و باز هم وقتی که الجین به شکل کاملاً متناقض با بیانات خودش، از حق استفاده از

نیروی دریایی و توپخانه برای ورود به پی-هو حرف می زند، کنت ملمسبوری خم به ابرو نمی آورد و باز هم موضوع را به تسامح برگزار می کند.

اگر چارو جنجالهایی را به یاد بیاوریم که لندن تایمز و دیگر روزنامه های پر نفوذی که در زمان به قدرت رسیدن کابینه محافظه کاران براه انداخته بودند، در این صورت براحتی حالت رقت انگیز و رفتار متواضعانه کنت ملمسبوری را درک خواهیم کرد. آنها موفقیت های چشم گیر لرد الجین را که زیر فرامان های پالمستون در چین در شرف تکوین بود در خطر می دیدند، در حالی که کابینه محافظه کاران با مخالف خوانی و توجیه رأی عدم اعتمادی که در مورد پمباران کانتون توسط پالمستون، صادر کردند، در پی ناکام گذاشتن آن بودند. ملمسبوری تحت تأثیر این چار و جنجال ها قرار گرفت. و علاوه بر این، سرنوشت النبروگ (6) را نیز فراموش نکرده بود که گستاخانه و با صراحت علیه سیاست ویکنت (پالمستون) محترم در هند مخالفت کرده و به خاطر پاداش شهادت وطن پرستانه اش توسط هم کاران خودش در کابینه دبری (7) قربانی شده بود. در نتیجه، ملمسبوری ابتکار عمل را به الجین واگذار کرده بود، و به این ترتیب او این امکان را یافته بود که طرح پالمستون را با مسئولیت مخالفین رسمی اش یعنی محافظه کاران، به انجام رساند. تحت همین شرایط می باشد که در حال حاضر محافظه کاران را در مقابل بدیل فوق العاده مشکلی در رابطه با حوادث پی-هو قرار داده است. یا باید شیپور جنگ را به نفع پالمستون به صدا درآورده، و او را در قدرت نگهدارند، و یا این که پس از مداحه گویی های اکراه آور نظیر آخرین جنگ در ایتالیا، از ملمسبوری روی برگردانند.

چنین بدیلی همان اندازه مشکل برانگیز است که سومین جنگ قریب الوقوع با چین که طرفداران بی شماری در محافل بازرگانی بریتانیا دارد. در سال 1857 از نیروی نظامی بریتانیا استفاده کردند، زیرا آنها در باز گشایی بازار چین به منافع بازرگانی عظیمی چشم دوخته بودند. در حال حاضر برعکس، بطریق اولی تأسف می خورند که مبدا امتیازات معاهده را از دست بدهند. محافل بازرگانی می دانند که موقعیت اروپا و هند حتی بدون جنگ گسترده علیه چین به اندازه کافی تهدید آمیز هست. و فراموش نکرده اند که در سال 1857 واردات چای بیش از 24 میلیون لیور کاهش پیدا کرد، در حالی که این محصول تنها از کانتون می آمد، یعنی جایی که صحنه جنگ در آن دوران بود. ترس آنها از این است که جنگ به شانگهای و دیگر بنادر بازرگانی چین گسترش یابد. پس از اولین جنگ علیه چین که انگلیسی ها به خاطر منافعشان در قاچاق تریاک داشتند بر پا کردند، و دومین جنگ نیز برای دفاع از راهزن هایی بود که در کشتی لورشها پنهان شده بودند، و اکنون سومین جنگ است که باید برای استقرار دائمی سفیر انگلیس در پکن، زندگی چینی ها را آلوده سازد.

پانوشت

(1) «جنگ تازه ای در چین»

(2) Lord Malmesbury

(3) Vicomte: از عناوین اشراف بریتانیایی که بالا تر از کنت است. در اینجا

منظور همان پارلمستون است.

(4) Milord: میلورد . تیتل لرد

(5) Downing Street: دانینگ استریت. ساختمان دفتر نخست وزیر انگلیس در شماره 10 خیابان دانینگ استریت واقع شده و نام خیابان به شکل استعاری به کار برده می شود.

(6) Ellenborough

(7) اشاره به عدم توافقی ست که بین لرد النبورگ، رئیس دفتر نظارت، و لرد کانینگ ولی اعظم هند روی داده بود. در تلگرافی به تاریخ 19 آوریل 1858 النبورگ که در رابطه با فئودال های بزرگ هند از سیاست انعطاف پذیرتری دفاع می کرد، کانینگ را به خاطر مصادره کردن زمین های فئودال های «اوده» که در اتحاد با شورشگران ملی بودند، سرزنش کرده بود. تلگرام او مورد حمایت محافل دولتی در بریتانیای کبیر واقع نگردید. النبورگ در ماه می 1858 استعفا داد تا این که کابینه دبری همچنان در قدرت باقی بماند.

31

کارل مارکس

منتخب از :

بریتانیا و بازرگانی پنبه

لندن، 21 سپتامبر 1861

نیویورک دیلی تریبون شماره 6405

14 اکتبر 1861

...از آغاز جنگ داخلی آمریکا(1)، نرخ پنبه همواره در حال افزایش بوده است، ولی تنها در آخرین هفته های ماه اوت بود که تناسب اسفناکی بین بهای مواد اولیه و نخ و پارچه آشکار گردید. تا این تاریخ، هر گونه کاهش قیمت در مورد محصولات پنبه ای، که با کاهش قابل توجه تقاضای آمریکایی ها آن را قابل پیشبینی بود، و میزان تعادل آن به تراکم کالاهای دست اولی می انجامید که متعاقباً صادر می شد و به بهای مناقشات بازار چین و هند به فروش می رسید. با این وجود بازارهای آسیایی خیلی زود به حد اشباع رسیدند. هفته نامه «کلکنه پرایس کورانت» (2) به تاریخ 7 اوت 1861 می نویسد :

«کالاها روی هم انباشت می شوند، مطابق آخرین گزارشاتی که دریافت کرده ایم حدود 24 میلیون یارد محصولات پنبه ای از ایالات متحده صادر شده. منابع انگلیسی از ورود محصولات تازه ای گزارش می دهند که فراتر از نیازهای ماست، و تا زمانی که این موقعیت ثابت باقی بماند نمی توانیم به بهبود اوضاع امیدوار باشیم...بازار بمبئی نیز قویا اشباع شده است.»

برخی شرایط دیگر موجب کاهش بازار هند شدند. موج گرسنگی در شمال غربی و سپس تلفاتی که گسترش وبا به همراه داشت، و علاوه بر این ریزش باران های شدید در جنوب بنگال به سیل انجامید

و به کشت برنج خسارات جدی وارد آورد...

مصرف پنبه هند با شتاب افزایش می یابد و با بالا رفتن قیمت ها، واردات نیز بیشتر می شود. با این وجود در ظرف چند ماه تغییر تمام شرایط تولید و بازرگانی ممکن نیست. در واقع، انگلستان در حال حاضر باید نتایج زیان باری را تحمل کند که در طول سال ها اداره نامناسب امپراتوری وسیع هند در بر داشته است. انگلستان برای جایگزین ساختن پنبه آمریکایی بجای پنبه هندی باید با دو مانع مهم روبرویی کند، از یک سو مشکل ارتباطات و حمل و نقل در هند را حل کند، و از سوی دیگر فقر دهقانان هندی ست که موجب می گردد تا آنها نتوانند از فرصت های مساعد استفاده کنند. انگلیسی ها این دو مشکل را باید برای خودشان حل کنند. در مجموع، صنایع مدرن انگلیس پیرامون دو محور عظیم می گردد. نخستین محور، سبب زمینی ست که تنها مواد غذایی ایرلند و بخش بزرگی از طبقه کارگر انگلیس می باشد.

این محور به علت گسترش بیماری سبب زمینی از بین رفت و در پی آن به ایرلندی ها خسارت زیادی وارد آمد. از این پس می بایستی پایه و اساس گسترده تر برای تغذیه میلیون ها کارگر ایجاد می کردند. دومین محور صنایع انگلیس، پنبه ای بود که در ایالات متحده توسط برده ها کشت می شد. بروز بحران آمریکا، انگلیسی ها را مجبور می سازد که وسعت ذخیره شان را گسترش دهند و تولید و مصرف پنبه را که تا کنون بر اساس نظام برده داری ساخت و سامان یافته بود از الیگارشی خود حذف کند. تا زمانی که کارخانه های پنبه انگلیس به کشت پنبه توسط بردگان بستگی داشت، می توانستیم بگویم که به برده داری مضاعف بستگی پیدا می کرد، برده داری غیر مستقیم سفید های انگلیسی و برده داری مستقیم سیاهان در آن سوی آتلانتیک.

پانوشت

1) اشاره به جنگ داخلی (1861-1865) بین ایالات شمالی آمریکا که طرفدار الغای برده داری بودند و کشاورزان در ایالات جنوبی است. از دیدگاه مارکس « جنگ بین دو نظام اجتماعی بر پا شده بود، از یک سو طرفداران برده داری و از سوی دیگر طرفداران کار آزاد. » جنگ با پیروزی شمالی ها خاتمه یافت و نظام برده داری از بین رفت. از این پس سرمایه داری با سرعت تمام در ایالات متحده گسترش می یابد.

2) « Calcutta Price Current »

هفته نامه بورژوازی هندی که با نام های مختلف بین سال های 1820 تا 1861 منتشر می شد.

3) مارکس به موج گرسنگی سال 1845 و 1847 در ایرلند اشاره دارد که علت آن خسارات وارد آمده به برداشت سبب زمینی بود. به این ترتیب ایرلندی ها از مواد غذایی اصلی خود محروم شدند، و فقر همه گیر تحت سیادت ارباب انگلیسی، گرسنگی دهقانان ایرلندی را از پا در آورد اگر چه غلات در این سال ها خوب به عمل آمده بود. گندم، گوشت، شیر و محصولات دیگر به اندازه کافی به فراوانی تولید شده بود و می توانست در این سال دو برابر جمعیت ایرلند را سیر کند، ولی تمام آنها را به انگلستان صادر کردند. گرسنگی و بحران اسفناک بازرگانی و صنعتی که در پی آن به وقوع پیوست، روی جنبش آزادی خواه ملی در سال 1847 و 1848 تأثیر گذاشت.

32

کارل مارکس

دولت بریتانیا و تجارت برده
نیویورک دیلی تریبون شماره 5366
2 ژوئیه 1858

لندن، 18 ژوئن 1858

در طول اجلاس مجلس لردها به تاریخ 17 ژوئن، اسقف آکسفورد به مسئله فروش برده پرداخت و شکایت نامه ای را قرائت کرد که از طرف کلیسای سنت - ماری (1) در جامایکا ارسال شده بود. مطمئناً تأثیراتی که این بحث جدل ها روی اذهان بی اطلاع بر جا خواهند گذاشت، دولت فعلی بریتانیا را به احتیاط و می دارد زیرا خط مشی قاطعانه اش بر این اساس است که از هر گونه موضوع بهانه ساز و تنش زایی با ایالات متحده اجتناب کند. با اعلامیه ای که در زیر مشاهده خواهید کرد، لرد ملمسبوری (2) کاملاً از «حق بازدید» شناورهایی که با پرچم ایالات متحده عبور و مرور می کنند صرف نظر کرده است :

«ایالات متحده اعلام کرده اند که به هیچ وجه، و به هیچ دلیل و علتی شناورهایی خارجی حق بازرسی و بازجویی شناورهایی که پرچم آمریکا روی آنها در احتزاز می باشد را ندارند، به استثنای کشتی های آمریکایی. در غیر اینصورت ناخدای کشتی مسئولیت چنین تعرضی را به عهده خواهد داشت. من با چنین برداشتی از حقوق بین الملل که وزیر امور خارجه آمریکا اعلام کرده بود، موافق نبودم تا این که توسط مقامات رسمی امور قضایی تخت و تاج سلطنتی به تأیید رسید. ولی پس از پذیرش چنین قانونی، با قاطعیت تمام به دولت آمریکا یادآور شدم که اگر پرچم آمریکا از چنین حقوقی برخوردار باشد، تمام دزدان دریایی و فروشندگان برده از این پرچم استفاده خواهند کرد و به این ترتیب پرچم افتخار آمیز آمریکا را بی اعتبار خواهند ساخت. اصرار مؤکد روی چنین اعلامیه ای بجای دفاع از شرافت ملی نتایج معکوسی به بار خواهد آورد، و پرچم آمریکا برای شنیع ترین اهداف به روسپیگری دچار خواهد شد. و من به هشدارهای خود ادامه می دهم، زیرا در قرن پیشرفته ما که کشتی های بی شماری اقیانوسها را در هم می نوردند، ایجاد پلیس دریایی ضرورتی اجتناب ناپذیر است، و باید قوانین حقوق بین الملل و با توافق ملت های مربوطه امکان بازرسی در مورد ملیت کشتی ها و تأیید حق برافراشتن پرچمی را که حمل می کند بوجود بیاورند. مطالبی را که بیان کردم و گفت و گویی که با وزیر ایالات متحده که در کشور ما به سر می برد داشتم، مشاهداتی که در پرونده بسیار مهمی که در این باره توسط ژنرال کاسم (3) تهیه شده است جای امیدی باقی می گذارد که توافقی در این زمینه با ایالات متحده صورت گیرد، و به ما اجازه دهد تا پس این که مقامات

رسمی دو کشور فرامین مناسب را دریافت کردند، بازرسی پرچم تمام کشورها از طریق قانونی انجام گیرد بی آن که به کشوری که کشتی به آن تعلق دارد توهینی شده باشد.»

روی کرسی های اپوزیسیون، هیچ یک از حق بازرسی کشتی های آمریکایی توسط انگلیسی ها دفاع نکرد، همان طور که کنت گری (4) اشاره کرد :

«انگلیسی ها با اسپانیایی ها و دیگر قدرت های دریایی در مورد تجارت برده توافقاتی داشتند که بر اساس آن می توانستند کشتی های مضمونی را که از پرچم آمریکا استفاده می کردند بازرسی کنند. ولی اگر تمام مدارک نشان می دادند که کشتی آمریکایی است، حتی اگر روی آن برده حمل می کردند انگلیسی ها آن را رها می کردند که به راهش ادامه دهد، در این صورت ایالات متحده به تنهایی مسئول این تجارت غیر قانونی و غیر شرافتمندانه بود. من امیدوار و مطمئن هستم که دستورات صادر شده به ناوگان ما در این مورد ابهامی نداشته باشد، هر گونه تخطی از جانب مأمورین در چنین مواردی قویا مجازات خواهد شد.»

در نتیجه مسئله خلاصه می شود به این نکته که ما در این حد قدرت عمل داریم که می توانیم مدارک کشتی های مضمون و حامل پرچم آمریکا را بازرسی کنیم، با این وجود این طور به نظر می رسد که لرد ملمسبوری می خواهد از آن نیز چشم پوشی کند. لرد ابردین (5) قاطعانه اعلام کرد که چنین راه کاری نمی تواند موجب اختلاف نظر باشد، زیرا فرامینی که به کارگزاران انگلیسی ابلاغ شده است توسط دکتر لوشینگتون (6) و سر کوکبرن (7) نوشته شده و فوراً آن را به دولت آمریکا ارسال داشتند که متعاقباً توسط ویستر (8) بنام دولت تأیید گردیده است. بنابر این، اگر تغییری در دستورات صورت نگرفته باشد و اگر کارگزاران در محدوده تعیین شده انجام وظیفه کرده باشند، «دلیلی برای شکایت دولت آمریکا وجود نخواهد داشت».

با این وجود، بدگمانی پر رنگی اذهان و «حکمت ارثی» را آلوده ساخته بود و بخصوص از این جهت که پالمستون با بازی ها و ترفندهای همیشگی اش خود سرانه در دستورات ارسال شده به ناوهای جنگی انگلیس تغییراتی ایجاد کرده بود. می دانیم که پالمستون در عین حال که با تأکید علیه تجارت برده اعتراض می کرد، در طول یازده سال صدارتش در مقام وزیر امور خارجه (تا سال 1841)، تمام قرار دادهای مربوط به تجارت برده را لغو کرد که خود او فهرست اعمال جنایتکارانه آن را توسط مقامات حقوقی بریتانیا تهیه کرده بود، یعنی همان اتهاماتی که در اساس اقامه دعوایی علیه یکی از مأمورین خود او مطرح شد بود، و قوانین انگلیسی را در موقعیتی قرارداده بود که می بایستی از یک تاجر برده علیه خود دولت انگلیس حمایت کند. او از موضوع تجارت برده برای تحریک اختلافات بین ایالات متحده و انگلیس استفاده می کرد. پالمستون پیش از این که پست وزارتش را در سال 1841 ترک کند، دستوراتی صادر کرده بود که به گفته روبرت پیل (9) «اگر دستور لغو آن صادر نمی شد ممکن بود به برخورد با ایالات متحده بیانجامد». بر اساس بیانات خود او، به افسران نیروی دریایی دستور داده بوده است که «به قوانین بین المللی توجه زیادی نشان ندهید». لرد ملمسبوری، اگر چه لحن بسیار محتاطانه ای به کار می برد، چنین قلمداد کرده است که «با فرستادن ناوهای جنگی بریتانیا در آبهای کوبا، به جای

این که آنها را در سواحل آفریقا متمرکز سازد»، پارلمرستون آنها را در جایی قرار داده بود که، پیش از آغاز جنگ علیه روسیه، به هیچ کاری نمی آمد بجز تحریک ایالات متحده، اگر چه در این منطقه تقریباً موفق شده بود که تجارت برده را متوقف سازد. لرد وودهاوس (10)، سفیر اسبق پالمرستون در دربار سن پترزبورگ در توافق با چنین نظریه ای، می گوید:

«علی رغم دستوراتی که صادر شده بود، از این جهت که دولت شمار زیادی از ناوهای بریتانیایی را در آب های آمریکا متمرکز ساخته بود، دیر یا زود می بایستی به اختلافاتی بین ایالات متحده و ما بیانجامد.»

ولی با وجود تمام اهداف سری پالمرستون، روشن است که تمام آنها توسط دولت محافظه کار در سال 1858 نقش بر آب شد، همان طور که در سال 1842 به وقوع پیوست، و فریاد جنگی که با آنچنان حرارتی در کنگره طنین افکنده بود و در روزنامه ها به «داد و قال بیهوده» و سپس به خاموشی گرایید.

اما در مورد مسئله تجارت برده، اسقف آکسفورد و به همین ترتیب لرد بروگام (11) اسپانیا را به عنوان پشتیبان اصلی این خرید و فروش شنیع معرفی کردند. هر دو نفر دولت بریتانیا را فراخواندند تا تمام امکاناتی را که در توان دارد به کار گیرد و این کشور را به تبعیت از قراردادهای موجود وادار سازد.

از سال 1814 معاهده مشترکی بین بریتانیای کبیر و اسپانیا به توافق رسید که بدون هیچ ابهامی خرید و فروش بردگان سیاه را محکوم می کرد. در سال 1817 قانون ویژه ای به تصویب رسیده بود که بر اساس آن اسپانیا متعهد شده بود که تا سال 1820 حق تجارت برده را برای تابعین خود لغو کند. اجرای چنین طرحی، به شکل احتمالی پرداخت مبلغ 400000 لیور استرلینگ را بابت غرامت برای مشمولین در نظر گرفته بود. غرامت ها پرداخت شد ولی وظایف به اجرا گذاشته نشدند. در سال 1835، دوباره قانون جدیدی وضع گردید که بر اساس آن اسپانیا متعهد شده بود که ادامه چنین داد و ستدی را برای تابعین خود، با برقراری مجازات های سخت کیفری ناممکن سازد. و دوباره، بر سبیل عادت و بر اساس ضرب المثل معروف اسپانیایی رفتار کردند «تا فردا» (12). و تنها ده سال بعد بود که قانون کیفری مزبور به اجرا گذاشته شد. ولی بر حسب بد اقبالی واقعا منحصر به فردی، بند اصلی این قانون که انگلستان روی آن تأکید داشت حذف شده بود، یعنی بندی که داد و ستد برده را به عنوان دزدی دریایی بازشناسی می کرد. کوتاه سخن این که، هیچ کاری نگرفته بود، تا جایی که اگر به شایعات باور داشته باشیم، ناخدای کل کوبا، وزیر امور داخلی، حزب مطلق گرای سلطنتی، و خود خانواده سلطنتی مالیاتی به معامله گران برده تحمیل کرده بودند و جواز داد و ستد آن را بر اساس هر سری با «دوبلون» (13) می گرفتند.

«اسقف آکسفورد درباره اسپانیا می گوید: این کشور هیچ بهانه ای برای انکار این موضوع نداشت که چنین داد و ستدی به شکل سیستمی عمل می کرد که دولت قادر به از بین بردن آن نبود، زیرا ژنرال والدس (14) نشان داد که چنین بهانه ای تا چه اندازه دور از حقیقت است. روزی که روی جزیره پیاده شد، تمام قاچاقچیان اصلی برده را فراخواند و به این ها مهلت شش ماهه داد که به معاملات خود پایان دهند، و به آنها هشدار داد که در پایان این تاریخ

قاطعانه عمل کرده و به این داد و ستد خاتمه خواهد داد. نتیجه چه شد؟ در سال 1840، سال پیش از ورود ژنرال والدس تعداد کشتی‌هایی که از سواحل آفریقا به کوبا برده حمل می‌کردند 56 فروند بود. در سال 1842 تا زمانی که ژنرال والدس ناخدای کل بود تعدادشان از سه فروند تجاوز نکرد. در سال 1840 تعداد بردهایی که به جزیره منتقل می‌شدند 14470 نفر بود و در سال 1842 تعدادشان به 3100 نفر تقلیل پیدا کرد.»

در حال حاضر چه کاری از عهده انگلستان علیه اسپانیا ساخته خواهد بود؟ که دوباره اعتراضاتش را تکرار کند و نامه نگاریهایش را از سر گیرد و باب مذاکرات تازه ای را آغاز کند؟ لرد ملمسبوری در این زمینه اعتراف می‌کند که می‌توانیم تمام آب‌های بین سواحل اسپانیا و کوبا را با مدارک و قرارداد‌های امضاء شده بین دو کشور بپوشانیم، ولی فایده ای نخواهد داشت. و یا شاید انگلستان باید باز هم روی قرارداد‌های منعقد شده تأکید کرده و اصرار ورزد؟ مشکل اصلی اینجاست. بناپارت سومین حامی تجارت برده به انحاء مختلف انگلستان را از پی روی از قراردادها و اعتقاداتش منع می‌کند. می‌دانیم که لرد ملمسبوری قویا به داشتن روابط نزدیکی با قهرمان ستوری (15) در معرض اتهام قرار دارد. با این حال او لوئی بناپارت را صراحتاً به عنوان عمده فروش اصلی برده در اروپا معرفی می‌کند، که داد و ستد برده را در شنیع‌ترین اشکال آن تداوم بخشید، یعنی تحت پوشش «مهاجرت آزاد» سیاهان در مستعمرات فرانسوی.

کنت گری (16) چنین افشاگری‌هایی را تأیید کرده و اضافه می‌کند: «جنگ‌هایی که در آفریقا بر پا شده بود به هدف گرفتن اسیر بود که بعد آنها را به مأمورین فرانسوی بفروشد.»

کنت دو کلاراندون (17) نیز می‌گوید: «هر دو کشور فرانسه و اسپانیا در بازار آفریقا با یک دیگر رقابت می‌کنند و روی قیمت هر آدم چانه می‌زنند، و در رفتار آنها با برده‌هایی که به کوبا می‌فرستند و یا به مستعمرات فرانسوی هیچ تفاوتی وجود ندارد.»

چنین است وضعیت افتخار آمیزی که انگلستان به سبب هم‌پایی با لوئی بناپارت برای سرنگون ساختن جمهوری نسیبش شده است. دومین جمهوری مثل اولی برده داری را منع کرد. بناپارت که تنها با میدان دادن به غرایز پائین تنه ای رجال به قدرت رسیده بود، قادر به حفظ آن نیست بجز با خریداری کردن یاران جدید. به این ترتیب، او تنها به باز زایی برده داری نپرداخت بلکه داد و ستد برده را در اشکال نوینی به آرمان خود پیوند زد. تبدیل کردن فرانسوی‌ها به ملتی برده فروش، مطمئن‌ترین راه برای مطیع ساختن فرانسه ای خواهد بود که وقتی که فرانسه فرانسه بود، شهامت این را داشت که در مقابل جهانیان اعلام کند: که مستعمرات از میان برداشته شوند، ولی اصول زنده بمانند! ولی حداقل یک کار توسط بناپارت انجام گرفت. و آن هم این بود که داد و ستد برده به شعاری در منازعات بین جبهه سلطنت و جمهوری تبدیل شد. اگر امروز جمهوری فرانسه باز سازی می‌شد، فردا اسپانیا اجباراً این تجارت شنیع را متوقف خواهد ساخت.

پانویس

- 2) Lord Malmesbury
- 3) Cassme
- 4) Comte Grey
- 5) Lord Aberdeen
- 6) Dr. Lushington
- 7) Sir G.Cockburn
- 8) M.Webster

9) Si Robert Peel: سر روبرت پیل (1788-1850) یکی از مردان سیاسی بریتانیا، که در سال های 1834 تا 1846 نخست وزیر انگلستان بود و از گسترش نظام تجارت آزاد دفاع می کرد.



- 10) Lord Woodhouse
- 11) Lord Brougham
- 12) « A la manana »

13) Doublon: پول اسپانیایی از اوایل قرن پانزدهم

- 14) Valdès

15) Le héros de Satory: ستوری محله ای در ورسای بوده و از اماکن نظامی ست . قهرمان ستوری لقب لوئی بناپارت است.



لوئی بناپارت در سال 1848

- 16) Comte Grey
- 17) Comte de Clarendon

نامه ها

33

نامهٔ کارل مارکس به فردریش انگلس

2 ژوئن 1853

...دربارهٔ تشکل شهرهای شرقی، روشن تر و واقع گرایانه تر از کتاب فرانسوا برنیه (1) نمی توانیم پیدا کنیم (که به مدت 9 سال طبیب اورنگ زیب بود) (2). سفرنامهٔ او ترکیبی ست از تشریح دولت های مغول کبیر و غیرو. او در عین حال به سازماندهی ارتش پرداخته و دربارهٔ چگونگی تغذیهٔ ارتش بزرگ توضیح می دهد، و غیره. دربارهٔ این دو موضوع، بین تمام مواردی که مطرح می کند، می نویسد:

« سواره نظام بخش اصلی را تشکیل می دهد و پیاده نظام نیز بر خلاف شایعات وسعت چندانی ندارد، مگر به دلیل ادغام شدن آن با بخش خدماتی و بازاری که این ارتش را مشایعت می کنند، زیرا در چنین موردی، تنها در سپاه ویژهٔ شاه، فکر می کنم تعدادشان باید بالغ بر 200000 یا 300000 نفر باشد. و گاهی اوقات تعداد شان از این هم بیشتر می شود، یعنی بویژه وقتی که شاه برای مدت زمان طولانی شهر را ترک می کند.

در خیل این مشایعت کنندگان آن چه شگفت انگیز به نظر می رسد انبوه چادرها، مطبخ، گله، ائاثیه و زنان که غالباً تعدادشان هم کم نیست، و علاوه بر این ها فیل و شتر و گاو و اسب، باربران و گروه های سوار پراکنده، فروشندگان از هر نوع (3) و خدمت کارانی که ارتش به دنبال خود دارد. پادشاه تنها مالک تمام اراضی کشور است، پی آمد ضروری چنین موقعیتی این است که تمام پایتختی نظیر دهلی یا آگرا (4) تقریباً کاملاً در رابطه با نظامیان امرار معاش می کنند. در نتیجه هر وقت شاه مدتی برای اردو زدن شهر را ترک می کند، در پی او روانه می شوند.

چنین شهرهایی کمتر از شهری مثل پاریس نیست. ولی از آن جایی که به طور عمده شامل قرار گاه نظامی ست، برای آنها منطقهٔ باز صحرایی جولان گاه مناسب تری به نظر می رسد.»
به مناسبت حرکت مغول کبیر بطرف کشمیر با ارتشی بالغ بر 400000 نفر، او می گوید :

«پرسش این جاست که یک چنین سپاهی در نقل مکان های خود با این همه سرباز و حیوانات چگونه تغذیه می کند. در این مورد تنها می توانیم حدس بزنیم. در واقع هندی ها آدم های قانع و و در مصرف غذا صرفه جو هستند، و در تمام این سپاه عظیم، در حال حرکت، حتی یک دهم و یا یک بیستم از آن نیز، گوشت نمی خورند. و غذای رایج آنها ترکیبی ست از برنج و سبزیجات که کرهٔ (5) روی آن می ریزند و وقتی خوب پخته شده باشد راضی هستند. و علاوه بر این باید دانست که شترها در کار و تحمل گرسنگی و تشنگی خیلی مقاوم هستند، هر چیزی را می بلعند و به اندکی

بسند می کنند. شتربانان به محض این که لشکر به مقصد می رسد، شترها را به صحرا می برند، در آنجا هر چیزی پیدا کنند می خورند، علاوه بر این همان بازرگانان و حتی خرده فروش هایی که بازارهای دهلی را می گردانند مجبور هستند در اردوگاهها نیز از آنها نگهداری کنند، و غیره...

و تمام این مردم بینوا سرانجام برای تهیهٔ ارزاق و خرید و فروش در روستاها پراکنده می شوند...»
برنیه به درستی شکل بنیادی تمام پدیده های شرقی را کشف می کند - او دربارهٔ ترکیه، ایران و هندوستان حرف می زند، و می گوید که در این کشورها مالکیت خصوصی وجود ندارد. و این همان کلید حقیقی آسمان شرق است.

پانوشت

1) F. Bernier : « Histoire de la dernière révolution des Etats du Grand Mogol ». La première édition parut à Paris en 1670.

فرانسوا برنیه : « تاریخ آخرین انقلاب دولتهای مغول کبیر ». اولین نشر در پاریس سال 1670

2) اورنگ زیب : (ویکیپدیای فارسی) : اورنگ زیب عالمگیر 3 نوامبر 1618 - 3 مارس 1707 عنوان و لقب شاهزاده محیی الدین محمد، ششمین امپراتور گورکانی هند بین سال های 1658 و 1707 و سومین پسر شاه جهان امپراتور دهلی بود.



3) Vivandier: در متن علاوه بر فروشندگان از هر نوع، نوعی فروشنده قید شده که کارشان اساسا فروش محصولات مختلف به سربازان است.

4) Agra: نام شهری در هندوستان که بنای تاج محل مشهور نیز در آن جا واقع شده است

5) Beurre roux: که من «کره» ترجمه کرده ام. در واقع ترجمهٔ تحت الفظی « کرهٔ حنایی رنگ» خواهد بود. احتمالا کره ذوب شده را گویند که با کمی آرد آمیخته شده باشد.

34

نامه فردریش انگلس به مارکس

6 ژوئن 1853

...فقدان مالکیت خصوصی در واقع کلید تمام شرق است، چه از دیدگاه سیاسی و چه از دیدگاه تاریخ مذاهب. ولی پرسش این است که به چه علتی شرقی‌ها به مرحله مالکیت ارضی حتی در شکل فئودالی آن نرسیده‌اند؟ به عقیده من، علت اصلی آن در خصوصیات آب و هوایی و در رابطه با وضعیت زمین است، و به ویژه وجود مناطق وسیع کویری که از عربستان تا ایران و هند و سرزمین تاتارها و تا بلندترین مناطق آسیای گسترده شده است. نظام آب یاری مصنوعی نخستین شرط کشاورزی بوده، چنین امری به عهده اتحادیه‌ها، استان‌ها و یا دولت مرکزی ست. دولت، در شرق، هیچ‌گاه بیشتر از سه بخش نیوده است: امور مالی (چپاول داخلی)، جنگ (چپاول داخلی و خارجی) و امور عمرانی (که به تولیدات می‌پردازد). در هند، دولت بریتانیا به امور اولی و دومی اندکی وجهه بورژوازی بخشیده و سومی را کاملاً به حال خود رها کرده است، در نتیجه کشاورزی رو به زوال می‌رود. و رقابت آزاد نیز در آنجا به هیچ وجه توفیقی نیافته است. از زمانی که مجاری آب دچار ویرانی گشتند بارور ساختن مصنوعی زمین نیز متوقف شد. تمام این موارد حاکی از این واقعیت شگرف است که در حال حاضر مناطقی کاملاً به زمین بایر و بی حاصل تبدیل شده‌اند (پلمیر، شن زارهای عربستان، ویرانه‌های یمن و برخی مناطق در مصر، در ایران و در هندوستان). و مشاهده می‌کنیم که چگونه تنها یک جنگ خانمان برانداز می‌تواند کشوری را برای قرن‌ها از تمدن تهی سازد. فکر می‌کنم، در اینجا است که باید به جستجوی دلایل از بین رفتن بازرگانی در عربستان جنوبی در عهد پیش از محمد بپردازیم، که تو آن را به درستی دلیل اصلی انقلاب اسلامی می‌دانی. من اطلاع زیادی از تاریخ بازرگانی در شش قرن اول مسیحی ندارم تا به دقت بتوانم بگویم تا چه اندازه شرایط مادی عمومی راه بازرگانی از طریق ایران به طرف دریای سیاه و از طریق خلیج فارس به طرف سوریه را ترجیح داشته است ...

ولی مطمئناً یکی از دلایل مهم، امنیت نسبی کاروان‌ها در امپراتوری ایران بوده که در عهد ساسانیان از سازمان دهی مناسبی برخوردار بوده است، در حالی که یمن از 200 تا 600 همواره مورد تهاجم ساکنین آفریقای شرقی (حبشه) قرار می‌گرفت که کشور را به غارت برده و ویران می‌کردند. شهرهای عربستان جنوبی که در عهد رومی‌ها هنوز رونق داشت، در قرن هفتم به بیابان برهوت و خرابه تبدیل شد. در طول 500 سال با سنت‌های صرفاً اسطوره‌ای و افسانه‌ای اجدادشان زندگی می‌کردند (مراجعه شود به قرآن و تاریخ نویس عرب نوآوری) (1) و

الغبایی که در نوشته های این منطقه به کار رفته تقریباً ناشناخته بوده و در جای دیگری وجود نداشته، و به فراموشی سپرده شده است. تمام این نشانه ها نه تنها گویای وضعیتی عمومی بوده که موجب جا بجایی راه بازرگانی شده، بلکه علاوه بر این، ویرانی مستقیماً تحت تأثیر خشونت صورت گرفته که حاکی از تهاجم حبشی ها ست (اتیوپی).

اخراج حبشی ها (2) 40 سال پیش از محمد تحقق پذیرفت، و این نخستین نشان حس ملی قوم عرب بود که بیدار شده و با تهاجمات ایرانی ها که از شمال آمده و تا مکه پیش رفته بودند بازم شدت بیشتری پیدا کرده بود.

درباره تاریخ محمد، من تنها امروز را می بینم، ولی تا اینجا این طور به نظرم می رسد که عکس العمل صحرا نشینان علیه کشاورزانی بود که در شهر ها سکنا گزیده بودند ولی کاملاً دچار انحطاط شده بودند و حتی از دیدگاه مذهبی، زیرا آداب و رسوم مذهبی آنها که مخلوطی از یهودیت و مسیحیت بود رو به زوال می رفت. نوشته های برنیه (3) واقعا خیلی خوب است. خواندن این فرانسوی پیر با روحیه ای روشن و متعادل که در همه موارد اصل موضوع را آشکار می کند بی آن که ظاهراً متوجه باشیم...

پانویس

- 1) Novāiri
- 2) Abyssins
- 3) Bernier

35

نامه کارل مارکس به فردریش انگلس

14 ژوئن 1853

...مقاله تو درباره سوئیس طبیعتاً ضربه مستقیمی علیه سرمقاله «تریبون» بود (علیه مرکزیت، و غیره) ... من این جنگ پنهانی را در اولین مقاله درباره هند ادامه دادم که تخریب صنایع بومی توسط انگلستان به عنوان انقلاب معرفی شده است. برای آنها طاقت فرساست. از طرف دیگر دستگاه اداری انگلیس در هند واقعا نفرت انگیز است.

این همان موضوعی ست که گویای خصلت راکد این بخش از آسیا ست، علی رغم تمام هیا هوهایی که در سطح جهان سیاست شنیده می شود، این دو موقعیت هستند که یک دیگر را تقویت می کنند : 1. امور عام المنفعه در حیطة دولت مرکزی ست، 2. در کنار دولت، تمام امپراتوری بجز چند شهر بزرگ، از روستاهایی تشکیل شده که ساخت و ساز خاصی دارند و هر یک به شکل جهانی بسته به روی خود می باشد.

«از نقطه نظر جغرافیایی، روستا شامل سطحی معادل چند هزار «آکر» (2) زمین قابل کشت و بایر است. از دیدگاه سیاسی، به اتحادیه و شهرداری شباهت دارد. در واقع هر روستا همواره به شکل اتحادیه یا جمهوری جدا از دیگر روستاها به نظر می رسد. کارگزاران عبارتند از : 1. نماینده دهکده (3)، به عنوان رئیس عموماً به امور ساکنین دهکده رسیدگی می کند، منازعات بین آنها را برطرف می سازد، پلیس دهکده را هدایت می کند و در عین حال جمع آوری مالیات ها نیز به عهده او ست.

2. گورنوم (4)، شنوآگ (5) یا پوتواری (6) مأمور حسابداری ست. 3. تالیاری (7) یا ستولواری (8) و 4. توتی (9) نگهبانان دهکده هستند و محصولات را درو می کنند.

5. نیرگانتی (10) آب ضروری را از طریق مجاری و مخازن به مناطق مختلف هدایت می کند.

6. ایوشی (11) یا ستاره شناس موعده بزپاشی و برداشت محصول و به همین چنین روزها و ساعات مناسب برای امور کشاورزی را اعلام می کند.

7. آهنگر و 8. نجار ابزار آلات ابتدایی کشاورزی و خانه های بسیار ابتدایی روستائیان را می سازند. 9. سفالگر تمام وسایل خانگی روستائیان را می سازد. 10. رختشوی لباسها را تمیز می کند، اگر چه تعداد لباسها چندان زیاد نیست... 11. سلمانی. 12. زرگر که در عین حال شاعر و آموزگار مدرسه روستا نیز هست. سپس براهمایی که به مراسم و امور مذهبی رسیدگی می کند. تحت چنین شکل ساده ای از اداره شهرداری ساکنین این روستاها از دوران های بسیار قدیمی زندگی کرده اند، و اگر چه روستاها گاهی دچار ویرانی و جنگ و گرسنگی و بیماری شده اند ولی با همان نام و همان محدوده های پیشین و همان منافع و حتی همان خانواده

ها در طول قرن ها تداوم یافته اند . اهالی روستاها تا جایی که به خود آنها مربوط نشود کاری به ویرانی و یا تجزیه امپراتوری ندارند، این که چه کسی بر آنها حکومت می کند برایشان اهمیتی ندارد، و تغییری در وضعیت اقتصادی آنها ایجاد نمی کند.»

مقام رئیس غالباً از طریق ارث منتقل می شود. در برخی از این اتحادیه های روستایی کار روی زمین زراعی مشترکاً انجام می گیرد ولی غالباً کشاورزان مزرعه خودشان را شخصاً اداره می کنند. در بطن چنین اتحادیه هایی برده داری و تمایز کاستی (12) وجود دارد. زمین های پایر به عنوان چراگاه عمومی مورد استفاده قرار می گیرد. زنان و دختران به پارچه بافی و نخ ریزی می پردازند. چنین جمهوری های شاعرانه ای در مناطق شمال غربی هند که اخیراً تحت سلطه انگلیسی ها درآمده (13)، همواره از حد و حدود مرز روستاهایشان عاشقانه دفاع کرده اند و عملاً هیچ تحولی به خود ندیده اند. تصور نمی کنم پایه و اساسی مهمتر از این برای رکود و استبداد شرقی بتوانیم پیدا کنیم. و علی رغم تمام تلاشهای انگلیسی ها برای ایرلندی کردن کشور (14)، تخریب اشکال ابتدایی هم گون شرط خدشه ناپذیر اروپایی سازی هند بود. مأمور مالیات به تنهایی از عهده چنین کاری بر نمی آمد و می بایستی که صنایع سنتی و بومی را نابود می کردند و در وضعیت خودکفایی روستاها نیز تحول ایجاد می کردند.

در جزیره بالی (15) واقع در بخش شرقی جاوا (16) تمام اصالت خود را حفظ کرده است. در کنار مذهب هندی، سازمانی که در بالا به تشریح کردیم و یادمان های آن، به همین گونه آنهایی که مربوط به تأثیرات هند می شود در تمام جزیره جاوا یافت می شود. در مورد موضوع مالکیت در هند، نویسندگان انگلیسی به دو دسته تقسیم می شوند. در مناطق کوهستانی دور افتاده جنوب کریشنا (17) اینطور به نظر می رسد که مالکیت ارضی وجود داشته است. در جاوا، بر عکس، آنطور که استامفورد رافلس والی پیشین انگلیسی در جاوا مشاهده کرده است، فرمانروا مالک مطلق تمام زمین های قابل بهره برداری ست. در هر صورت در تمام آسیا، در آغاز مسلمانان نیز مالکیت ارضی را نفی کرده اند.

پانوشت

- 1) مقاله تحت عنوان « سلطه بریتانیا در هند»
- 2) Acres: واحد اندازه گیری زمین کشاورزی آنگلوساکسون معادل 4046.86 متر مربع است. 40.47 هکتار.
- 3) Potail, Coud, Mundil: اسامی مختلف برای نماینده با رئیس دهکده.
- 4) Gurnum
- 5) Shanboag
- 6) Putwaree
- 7) Taliary
- 8) Sthulwar
- 9) Totie
- 10) Neerguntee
- 11) Ioshee
- 12) Caste
- 13) مارکس به ضمیمه کردن سند و پنجاب توسط انگلیسی ها اشاره

دارد.
 14) در اینجا اشاره مارکس به روشهایی است که برای استعمار هند و ایرلند به کاربرد و زندگی اجتماعی و اقتصادی این دو کشور را مختل ساخت و دهقانان و سرمایه گذاران را به ورشکستگی کشاند.

15) Bali

16) Java

17) Krichna

36

نامه کارل مارکس به فردریش انگلس

8 اکتبر 1858

... نمی توانیم چنین موضوعی را نفی کنیم، جامعه بورژوایی برای دومین بار قرن شانزدهم را تجربه می کند. ولی امیدواریم که این بار قرن شانزدهم جدید ناقوس های مرگ این جامعه را به صدا در آورد، همان طور که در تولدش این ناقوس ها به صدا درآمدند. مأموریت واقعی جامعه بورژوا ایجاد بازار جهانی ست، حداقل در خطوط برجسته آن و به همین ترتیب تولید مشروط به بازار جهانی. از آن جایی که جهان گرد است، این طور به نظر می رسد که با استعمار کالیفرنیا و استرالیا و بازگشایی ژاپن و چین این مأموریت به پایان رسیده است. برای ما، مسئله ای که باقی می ماند چنین است: روی قاره ما انقلاب قریب الوقوع است و با شتاب شکل سوسیالیستی به خود خواهد گرفت، ولی آیا الزاما به این گوشه کوچک از جهان محدود خواهد شد، و آیا بخش گسترده تری از جهان تحت تأثیر گسترش جامعه بورژوایی نیست؟

در خصوص چین، بررسی دقیق مرادفات بازرگانی از سال 1836 نشان می دهد که:

1) گسترش صادرات انگلیسی و آمریکایی از سال 1844 تا 1846 ، در سال 1847 نشان داد که حرف پوشالی بیش نبوده است، و علاوه بر این در ده سال بعدی نیز میزان صادرات در حال رکود بوده، در صورتی که صادرات چین به انگلستان و آمریکا به شکل فوق العاده ای افزایش داشته است.

2) بازگشایی پنج بندر و تصرف هنگ-کنگ نتیجه دیگری بجز منتقل کردن امور بازرگانی از کانتون به شانگهای در بر نداشته است. بازارهای دیگر به حساب نمی آیند. این طور به نظر می رسد که علت اصلی چنین شکستی فروش تریاک است که هر گونه افزایش صادرات به چین را تحت تأثیر قرار داده و مشروط بدان می سازد. یکی از دلایل دیگر، ساخت و ساز اقتصاد داخلی کشور است. کشاورزی چین سنتی و به شکل سلولی ست و غیره. یعنی مسائلی که اصلاحاتشان مدت ها مدید به طول خواهد انجامید. معاهده کنونی انگلستان با چین(1)، که من در مورد آن به

پارلمرستون بد گمان هستم، او آن را با توافق کابینه پترزبورگ تهیه کرده، یعنی همان اوراقی که پیش از حرکتش به لرد الجین تحویل داده ، از اول تا آخر دروغ است.

پانوشت

(1) معاهده تین - تسین

37

نامه کارل مارکس به فردریش انگلس

10 دسامبر 1869

...اینک ببینیم سه شنبه آینده، با چشم پوشی از هر گفتمانی نظیر «انترناسیونال» و «بشر دوستانه» چگونه به مسائل عدالت در ایرلند خواهیم پرداخت - زیرا در هر صورت چنین مسائلی در شورای انترناسیونال مطرح خواهد شد - منافع خدشه ناپذیر طبقه کارگر انگلیس ایجاب می کند که تمام روابط فعلی اش را با ایرلند قطع کند. من به این موضوع عمیقاً معتقد هستم و نمی توانم تمام دلایلم را برای کارگران انگلیسی توضیح دهم. من مدتها فکر می کردم که این جهش و حرکت کارگری انگلیس است که سرنگونی رژیم ایرلند را میسر خواهد ساخت، و همیشه از این فکر در نیویورک دلیلی تریبون دفاع کردم. ولی پژوهش جدی تری موجب شد که عکس این نظریه به من ثابت شود. طبقه کارگر انگلیس پیش از حل مسئله ایرلند دست به هیچ کاری نخواهد زد. در خود ایرلند است که اهرم باید به کار بسته شود. به همین علت است که مسئله ایرلند به این اندازه به طور کلی برای جنبش اجتماعی حائز اهمیت است. من تا حدود زیادی منتخبی از نوشته های دیویس (1) را خواندم. ولی خود کتاب را در موزه دیدم و تنها آن را ورق زدم. لطف بزرگی در حق من خواهی کرد اگر مطالبی را که به اموال عمومی مربوط می شود، برای من، ذکر کنی. و «گفتمان های کورن» (2) را فراموش نکن، توسط دیویس منتشر شده است، (London: James Duffy, Paternoster Row, 22 وقتی در لندن بودی می خواستم آنها را در اختیار بگذارم. حالا این کتاب بین اعضای شورای مرکزی دست به دست می گردد (3)، و خدا می داند که کی به دستم بازخواهد گشت. برای دوران 1799 تا 1800 (اتحاد)، اهمیت فوق العاده ای دارد، نه تنها به دلیل گفتمان های کورن [(به طور مشخص گفتمان های قضایی اش، از دیدگاه من کورن تنها وکیل (وکیل مردم) برجسته قرن هجدهم و دارای سخاوتمندترین خصوصیات است، در حالی که گراتان (4) یک حقه باز پارلمانی ست)] بلکه از این جهت که در آن جا تمام منابع مربوط به «اتحادیه ایرلندی ها» (5) را پیدا خواهی کرد. این دوره هم از نظر علمی و هم از نظر دراماتیک بودن آن اهمیت بسیار زیادی دارد. در وهله نخست، دنائت انگلیسی ها در سال 1588-1589 دوباره در سال 1788-1789 تکرار می شود (شاید با ابعاد گسترده تر). در ثانی، در خود جنبش ایرلندی بروشنی شاهد یک جریان طبقاتی هستیم. ثالثاً با سیاست شرم آور پیت روبرو می شویم. رابعاً آن چه آقایان انگلیسی را آزرده خاطر می سازد - به این دلیل که ایرلند با شکست مواجه شده، زیرا در نهایت، از دیدگاه انقلابی، ایرلندی ها برای بلوای انگلیسی که هم چنان به پادشاه و کلیسا وفادار بودند خیلی جدی تر و جلوتر به نظر می رسیدند. و از طرف دیگر به این علت که واکنش در انگلستان (مثل زمان کرامول) ریشه در انقیاد ایرلند داشت. دست کم یک فصل

باید به این دوره اختصاص پیدا کند. جان بول (6) باید محکوم شود!...

پانوشت

- 1) J. Davies : « *Historical Tracts* » édité à Dublin en 1787.
- 2) Discours de Curran
- 3) Conseil Général de la 1^{er} internationale : شورای مرکزی اولین انترناسیونال
- 4) Grattan
- 5) «اتحادیه ایرلندی ها»، سازمان سرّی انقلابیون ایرلندی ست، که تحت تأثیر انقلاب کبیر فرانسه ایجاد شد. اتحادیه ایرلندی ها، که رهبریت آن را جمهوری خواهان بورژوا به عهده داشتند. ولف تون (Wolf Tone) در پی ایجاد جمهوری مستقل ایرلند بودند. این گروه محرک شورش سال 1798 بودند.
- 6) John Bull: جان بول نام پرسوناژی ست که انگلستان را بازنمایی می کند و ماهیت نمادینه دارد. جان بول در عین حال معرف سنخیت فرد انگلیسی ست که به شکل Djohnn Boule نیز تلفظ می شود و به معنی «جان گاوتر» است.

این پرسوناژ را جان آربوتنوت John Arbuthnot در سال 1712 آفرید و طراحان آن را در جراید و نشریات و کتاب های مصور به کاربردند. جان بول با عمو سام هم گون است .



پوستر برای سرباز گیری در سال 1915

38

نامهٔ فردریش انگلس به فردریش آدلف سورژ در هوبوکن

لندن، 10 نوامبر 1894

...جنگ در چین ضربهٔ مهلکی به چین قدیمی وارد ساخت. انزوا دیگر ممکن نیست، ورود راه آهن، ماشین بخار، الکتربسته، صنایع بزرگ، حداقل برای دفاع نظامی، به ضرورتی اجتناب ناپذیر تبدیل شده است. ولی در عین حال نظام قدیمی و اقتصاد مختصر دهقانی یعنی خانواده ای که ابزار کار خود را می ساخت از هم فرو می پاشد، و از همین رو تمام نظام اجتماعی عهد قدیم که تراکم گستردهٔ نسبی جمعیت را امکان پذیر می ساخت، بر چیده می شود. میلیون ها نفر تهی دست مجبور به مهاجرت خواهند شد. خیل جمعیت راه اروپا را در پیش گرفته و در آنجا تجمع خواهد کرد. ولی رقابت چین به محض این که به سطح انبوه برسد، موقعیت به سرعت در کشور شما و در کشور ما رو به وخامت خواهد رفت. و به این ترتیب است که فتح چین توسط سرمایه داری به سقوط سرمایه داری در اروپا و در آمریکا خواهد انجامید...

39

نامه فردریش انگلس به کارل مارکس

19 ژانویه 1870

...در یکی از کتابخانه های این جا، سرانجام یک نسخه از پرندرگست (1) پیدا کردم، و امیدوارم آن را داشته باشم. قوانین قدیمی ایرلند نیز باید منتشر شوند، خوب یا بد، مجبور خواهم بود که به دقت روی آنها کار کنم. هر اندازه به مطالعات تعمیق می بخشیم، برایم روشن تر می شود که تهاجم انگلیسی به طور کلی مانع تحول ایرلند شده است و آن را چندین قرن به عقب بازگردانده است. چنین واقعه ای از قرن دوازدهم شروع شد (2)، ولی نباید فراموش کرد که سیصد سال اشغال و چپاول توسط دانمارکی ها به شکل شگرفی این کشور را از پا انداخته بود(3). ولی صد سال پیش از آن متوقف شده بود...

پانوشت

1) John P. Prendergast : « The Cromwellian Settlement of Irland », London 1865

2) در سال 1169 و 1170 بارون های انگلیسی - نرماند به بهانه این که تاج لینستر را به شاه درموت بازگردانند که از انگلیسی ها درخواست کمک کرده بود. در 1171، ارتش انگلستان در جزیره پیاده می شود. هانری دوم، پادشاه انگلستان اشراف محلی را مجبور ساخت که او را « سنپور» (سرور) کشور بخوانند. به این ترتیب فتح تدریجی ایرلند آغاز شد که نخستین مستعمره انگلیس به حساب می آید.

3) نویسنده اشغال گری های دزدان دریایی نرماند (به انگلستان و به همین ترتیب به ایرلند را در نظر دارد، آنها را دانمارکی می نامیدند). در 1014، در کلونتارف شکست خوردند، حادثه ای که به مبارزه ایرلندی ها علیه اشغال گران یاری رساند.

40

نامه فردریش انگلس به کارل کائوتسکی به اشتوتگارت

لندن، 23 سپتامبر 1894

جنگ بین چین و ژاپن (1) یعنی پایان چین قدیمی، انقلابی تمام عیار، هر چند تدریجی، در بنیادهای اقتصادی تا متارکه با پیوندهای قدیمی بین کشاورزی و صنایع روستایی توسط صنایع بزرگ مثل راه آهن و غیره. این جنگ در عین حال نتایجی نظیر مهاجرت گسترده کارگران چینی به سوی اروپا را در بر خواهد داشت، و برای ما شکست و تشدید تضادها را تا مرحله بحرانی آن تسریع خواهد کرد. و این است طنز فوق العاده تاریخ: برای تولید سرمایه داری تنها فتح چین باقی مانده است، ولی سرانجام با تحقق چنین هدفی، ادامه حیاتش را در موطن اصلی خود ناممکن خواهد ساخت...

پانوشت

(1) جنگ چین و نیپون در 25 ژوئیه 1894 با حمله برق آسای واحدهای ژاپنی آغاز شد (جنگ در اول ماه اوت اعلام شد). نظامیان ژاپنی از حمایت دیپلماتیک انگلستان و ایالات متحده برخوردار بودند که به سهم خود می خواستند از ژاپن علیه رقبایشان در شرق دور استفاده کنند. 17 آوریل 1895، چین پس از تحمل چندین شکست در نیروهای زمینی و دریایی، معاهده شیمونوسکی را پذیرفت که جزایر پسکادور و تایوان را به ژاپن واگذار کرد و تحت حمایتی کره توسط نیپون را پذیرفت. چین می بایستی غرامت سنگینی بپردازد و برخی از بنادرش را به روی ژاپنی ها می گشود. روسیه، فرانسه و آلمان به نفع چین مداخله کردند و ژاپن مجبور شد که از جمله جزیره لها-تونگ را به امپراتوری آسمانی بازگرداند. جنگ سر آغازی بود برای رقابت تنگاتنگ قدرت های امپریالیستی برای بهره برداری و تقسیم مستعمراتشان در چین، و در عین محرکی شد برای مبارزه با اشغالگران خارجی و رژیم فنودال مطلق گرا، که یکی از دلایل عقب ماندگی و ضعف نیروی نظامی بود.